

تقدیر سے
فرقہ کی ضالہ کی

بابیت و
پہائیت

سید معصوم حسینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقد و بررسی عرفه صالحه
بائیت و بهائیت

نگارنده:

سید معصوم حسینی



مؤسسه انتشارات بوستان دانش

- نام کتاب: نقدی بر فرقه ضالّه وهابیت
- مؤلف: سید معصوم حسینی
- ناشر: انتشارات بوستان دانش
- صفحه آرای: حروفچینی کوثر ۰۹۱۲۲۵۳۹۷۹۴ (بابکی)
- تیراژ: ۲۵۰۰
- چاپ: برهان / قم
- نوبت و تاریخ چاپ: اول / ۱۳۸۷
- شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۸۱۴۴ - ۷۵ - ۸
- قیمت: ۳۰۰۰ تومان

حق چاپ برای «حروفچینی کوثر» محفوظ است

آدرس قم - خیابان ارم - پاساژ قدس - طبقه آخر - پلاک ۱۷۱

تلفن: ۷۷۴۹۶۶۶ همراه: ۰۹۱۲۱۵۱۳۷۶۴

پخش کتاب کوثر ۰۹۱۲۲۵۳۹۷۹۴

□ تقدیم

این کتاب را به محضر مبارک یگانه منجی عالم
بشریت حضرت حجة ابن الحسن العسکری
روحی و ارواح العالمین له الفدا - و به روح
پدرم سید کریم حسینی که مرا در مسیر سربازی
امام زمان (عج) قرار داده و به روح پدر خانم
بزرگوارم حاج مختار غفاری که به جدّ از
عاشقان امام زمان (ع) بود تقدیم می‌دارم.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۱	مقدمه
۱۱	اهمیت و ضرورت بحث:

بخش اول: کلیات

فصل اول

۱۹	۱- اهمیت شناخت فرق و مذاهب
۲۴	۲- علل پیدایش فرق و مذاهب:
۲۵	عامل اول: «تعصبهای کور قبیله‌ای و گرایشهای حزبی»
۲۶	عامل دوم: جمود فکری و کج اندیشی در فهم معارف کتاب و سنت
۲۸	عامل سوم: «جلوگیری از تدوین احادیث پیامبر ۹»
۲۸	عامل چهارم: «خود خواهی و هواپرستی»
۳۰	عامل پنجم: «برخورد مسلمانان با ملتهای متمدن»
۳۰	عامل ششم: «اجتهاد در برابر نص»
۳۳	نتیجه سخن:
۳۳	۳- «تاریخچه فرق و مذاهب در ایران»
۳۵	زمینه‌های رویش و رشد فرقه‌ها

فصل دوم / مهدویت و مذاهب اسلامی

۵۲	۱- حدیث خلفای اثناعشر:
۵۳	۲- حدیث ثقلین:

- ۳- ضرورت وجود امام در هر زمان: ۵۴
- ۲- «مدعیان دروغین مهدویت»: ۵۷
- جهان غرب و مهدویت: ۶۴

فصل سوم / تاریخچه پیدایش باییت

- باب صفت برجسته: ۶۸
- «شیخیه بستر پیدایش باییت» ۷۰
- عقاید و آرای احساسایی: ۷۴
- عقیده شیخ احمد احساسایی درباره معاد جسمانی: ۷۵
- بدن هورقلیایی: ۷۵
- معراج پیامبر از دیدگاه شیخ احمد احساسایی: ۷۸
- دیدگاه شیخ احمد احساسایی درباره حیات امام زمان (عج): ۷۹
- فرقه‌های شیخیه: ۸۱
- بدعت رکن رابع: ۸۴
- «شرح حال میرزا علی محمد باب بنیانگذار فرقه باییت» ۸۵
- مدارک به مکتب رفتن میرزا علی محمد باب ۸۵
- سید علی محمد باب در بوشهر: ۸۷
- مسافرت به کربلا: ۸۹
- ماجرای پیدایش فرقه «باییه»: ۸۹
- «شرح حال قرّة العین، مبلغ باییت» ۹۳
- اعدام قرّة العین: ۹۴
- افتضاح واقعه بدشت: ۹۵
- از بابی‌گری تا بهائی‌گری: ۹۹
- شرح حال حسینعلی بهاء، بنیانگذار فرقه ضالّه بهایی: ۱۰۲

بخش دوم: باییت و بهائیت در کشاکش موافقان و مخالفان

فصل اول

- ۱- برخورد علمای شیعه با باب و افکار او ۱۰۹
- تنبیه و توبه «باب» ۱۱۵
- «متن توبه نامه» ۱۱۵
- فتوای علما برای اعدام باب ۱۱۶
- ولی به گفته ادوارد براون: ۱۱۷
- برخورد سران حکومت قاجار با «باب» و بایبان ۱۱۷

فصل دوم

- نقش استعمار در پیدایش بابی‌گری و بهائی‌گری و تقویت آن دو ... ۱۲۰
- ۱- نقش روسیه و انگلیس در پیدایش باییت و بهائیت ۱۲۲
- ۲- پیوند بهائیت با صهیونیسم: ۱۲۷
- ۳- «آمریکا حامی باییت و بهائیت» ۱۳۲
- ۴- انشعاب در بهائیت: ۱۳۶

بخش سوم: نقد و بررسی فرقه باییت و بهائیت

فصل اول

- ۱- استدلال به آیه ۴۰ سوره احزاب ۱۴۵
- کیفیت استدلال: ۱۴۵
- «خاتمیت از دیدگاه قرآن» ۱۴۸
- «خاتمیت از دیدگاه روایات» ۱۵۴
- ۱- حدیث منزلت: ۱۵۴
- ۲- حدیث تمثیل: ۱۵۵
- ۲- استدلال به آیه ۳۵ سوره اعراف ۱۵۷

- ۳- استدلال بر آیه ۱۵ سوره مؤمن (غافر) ۱۶۰
- ۴- استدلال به آیه ۲۵ سوره نور: ۱۶۲
- ۵- استدلال به آیات ۴۷ و ۴۹ سوره یونس: ۱۶۴
- ۶- استدلال به آیه ۶۸ سوره زمر: ۱۷۲
- ۳- استدلال به لوح حضرت فاطمه - سلام الله علیها ۱۸۰

فصل دوم

- ادعاهای باب ۱۸۵
- ۱- ادعای ذکریت و باییت: ۱۸۵
- ۲- ادعای قائمیت و مهدویت: ۱۸۹
- ۳- ادعای نبوت و پیغمبری ۱۹۳
- ۴- ادعای الوهیت و خدایی: ۱۹۷

فصل سوم

- ادعاهای حسینعلی بهاء ۲۰۲
- ۱- ادعای رسالت و پیغمبری ۲۰۲
- ۲- ادعای خدائی: ۲۰۵
- ۵- محمد علی قائینی می گوید: ۲۰۶

فصل چهارم

- اصول و فروع در آیین باب و بها ۲۰۸
- ۱- اصول و فروع در ادیان: ۲۰۸
- ۲- اصول در آیین باب و بهاء ۲۱۰
- اهداف انبیا ۲۱۴
- ۱- توحید: ۲۱۴

۲۱۷ چگونگی نبوت باب و بها
۲۲۱ اهتمام قرآن به مسأله معاد
۲۲۵ ۳- فروع در آیین باب و بهاء
۲۲۶ چرایی و چگونگی پیدایش عدد نوزده:
۲۲۸ باب طهارت
۲۳۰ باب الوضوء
۲۳۱ نماز در مسلک باب و بهاء
۲۳۳ نماز جماعت
۲۳۴ قبله بایان و بهائیان
۲۳۵ روزه در مسلک باب و بهاء
۲۳۶ زکات در مسلک باب و بهاء
۲۳۸ امر به معروف در مسلک باب و بهاء
۲۴۰ جهاد در مسلک باب و بهاء
۲۴۳ حج در مسلک باب و بهاء
۲۴۵ نکاح در مسلک باب و بهاء
۲۴۷ حرمت نکاح
۲۴۸ حکم زانی و زانیه
۲۴۹ مسائل متفرقه
۲۴۹ ۱- نشانیدن دختران روی تخت:
۲۴۹ ۲- جواز استمناء
۲۵۰ ۳- مخالفت با علم و دانش:
۲۵۱ ۴- تجدید اثاثیه منزل:
۲۵۲ ۵- تحریم نشستن روی منبر

ملحقات

- ۱- اصول دوازده گانه و نقد آنها؛ ۲. نامه شخص متبری از بهائیت؛
 ۳. نظر مراجع؛ ۴. منابع و کتاب شناسی

۲۶۳	اصول دوازده گانه
۲۶۳	۱- وحدت عالم انسانی:
۲۶۴	۲- تخری حقیقت:
۲۶۴	۳- اساس جمیع ادیان الهی یکی است:
۲۶۵	۴- دین باید سبب الفت باشد:
۲۶۶	۵- دین باید مطابق با علم و عقل باشد:
۲۶۶	۶- تساوی رجال و نساء
۲۶۸	۷- ترک تعصبات:
۲۶۹	۸- صلح عمومی:
۲۶۹	۹- تعلیم و تربیت عمومی:
۲۷۰	۱۰- حل مسائل اقتصادی:
۲۷۱	۱۱- لسان عمومی:
۲۷۱	۱۲- محکمه کبری:
۲۷۳	نظر علماء و مراجع
۲۷۷	منابع
۲۸۳	منابع از کتب بایان و بهائیان:

«مقدمه»

اهمیت و ضرورت بحث:

همه ما می‌دانیم «بردگی فردی» به صورت سابق از جهان برچیده شده، ولی «بردگی ملت‌ها» و استعمار، که صورت تکامل یافته بردگی فردی است؛ جایگزین آن شده است.

جای تعجب نیست؛ زیرا عصر ما عصر تکامل پدیده‌های مختلف اجتماعی است چه مانعی دارد بردگی کهنه قدیم هم در سایه تکامل ابزار تولید و تحول صنعتی اخیر، تکامل یابد و به این صورت وحشتناک درآید! استکبار جهانی دائماً می‌کوشد که با انواع نیرنگها و ترفندها، مسلمانان را به استعمار بکشد و آنها را از هویت خود تهی سازد.

استکبار همچون اژدهایی است که چنانچه ضربه‌ای هم بر او وارد سازید، از یورش و حشیانه‌اش دست برنمی‌دارد و همواره در غریزه حمله و استبداد به سر می‌برد و با مکر و نیرنگ در صدد از بین بردن انسان است. دین مقدس اسلام برای استقلال همه جانبه مسلمانان و عزتمند کردن آنها هشدارهای مختلفی داده و با تعبیرات گوناگون ما را از فریب خوردن و اغفال شدن در برابر مستکبرین برحذر داشته است. چنان چه

می فرماید:

«... وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا.»^(۱)

خداوند هرگز کافران را بر مومنان تسلطی نداده.

«... وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ...»^(۲)

عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است.

یکی از راههای استعمار و استکبار جهانی برای نفوذ و سلطه، اختلاف افکنی و ایجاد تشویش در فرهنگ حاکم بین مسلمانان است. بر همین اساس قرآن به طور مکرر مسلمانان را به اتحاد دعوت می کند و می فرماید:

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا.»^(۳)

همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام و هرگونه وسیله وحدت) چنگ زنید و متفرق نشوید.

یکی از راههایی که موجب می شود در برابر استکبار و استعمار جهانی فریب نخوریم و قرص و محکم بر سر اعتقاداتمان بایستیم، این است که: شخصیت و هویت خود را بشناسیم و درک کنیم که ما از نظر دینی - فرهنگی، غنی هستیم و هیچ نیازی به دیگران نداریم. دین ما دین کامل است و برای تمام مراحل زندگی فردی و اجتماعی انسان دستور دارد. اگر به این باور برسیم، قطعاً استعمار در ما نفوذ نخواهد کرد؛ چون استعمار، از طریق تخریب و تضعیف فکر و اندیشه و روحیه بر ما مسلط می شود. چنان چه قرآن در مورد فرعون می فرماید:

«فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ.»^(۴)

(فرعون) قوم خود را سبک شمرده در نتیجه از او اطاعت کردند.

۲. منافقین، ۸.

۴. زخرف، ۵۴.

۱. نساء، ۱۴۱.

۳. آل عمران، ۱۰۳.

استعمارگران در محاسبات خود چنین نتیجه گرفته‌اند که: یگانه عامل عزت و سربلندی و خلل ناپذیری مسلمانان، وحدت و انسجام آنان است و به این نتیجه هم رسیدند که: مهم‌ترین عامل این اتحاد، دین اسلام است که همچون رشته تسبیح، افراد مسلمان را به همدیگر متصل کرده است. لذا تصمیم گرفتند اسلام را، که عامل وحدت است. به صورت پاره‌های مختلف درآورند و با دین‌سازی، مذهب را علیه مذهب قرار دهند، و مسلمانان را به جان همدیگر اندازند و با گل آلود کردن آب، ماهی بگیرند که با کمال تأسف در موارد بسیاری به مقصود رسیدند. امروز هم استعمار با تمام تلاش و با استفاده از ترفندهای مختلف می‌خواهد انسجام و وحدت بین مسلمانان - به خصوص مردم ایران - را از بین ببرد و با تبلیغات و کار ضد فرهنگی، نسل جوان ما را از دین جدا کند. هوشیار باشیم و از تاریخ عبرت بگیریم و بر باور و اعتقادات اصیل و ریشه‌ای خودمان که همان دین مقدس اسلام است، پایدار باشیم و از تفرقه و تشتت آرا دوری کنیم و همانند کوه در برابر تهاجمات فرهنگی و استعماری مقاوم بمانیم که:

«... إِنْ تَنْصُرُ اللَّهُ يَنْصُرْكُمْ وَ يَجْعَلَ أقدامَكُمْ» (۱)

... اگر خدا را یاری کنید یاریتان می‌کند و گامهایتان را استوار می‌دارد. قرآن در مورد استعمار و سلطه فرعون به همین مطلب تصریح کرده تا به ما توجه دهد که اگر به صورت گروه‌ها درآییم فرعون‌ها بر ما مسلط خواهند شد، می‌فرماید:

«إِنْ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا...» (۲)

فرعون در زمین برتری جویی کرد و اهل آن را به گروه‌های مختلفی تقسیم نمود...

تجربه نشان داده که زیان تحزب و گروه‌گرایی، بیش از نفع آن است. استعمارگران با تبلیغ تحزب‌گرایی می‌خواهند بین صفوف مسلمین شکاف و پراکندگی ایجاد کنند. ما باید هوشیار باشیم تا فریب آنها را نخوریم.

قرآن هشدار می‌دهد که تنها یک حزب موفق و پیروز است. از این رو آنان را که رابطه دوستی با دشمنان خدا و رسول خدا ﷺ برقرار نمی‌کنند و با انسجام در برابر آن مقاومت می‌نمایند، ستوده است و می‌فرماید:

«... رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.»^(۱)

... خدا از آنها خوشنود است و آنان نیز از خدا خوشنودند، آنها «حزب الله» اند بدانید «حزب الله» پیروزاند و رستگارانند.

طاغوتیان و استعمارگران از گذشته تا حال برای ضربه زدن به اتحاد و انسجام مسلمانان از این راه وارد شدند و تحت عناوین گوناگون از جمله: مهدویت و باییت، به دین‌سازی و فرقه‌سازی پرداخته‌اند. قادیانی‌گری، شیخی‌گری، صوفی‌گری، بهائی‌گری و... از ارمغانهای این استعمار کهنه و نو است. همچنان ادامه دارد.

استعمارگران متوجه شده‌اند که اسلام دینی ضد استعماری و سدّ محکمی در برابر مطامع آنهاست. لذا برای ایجاد رخنه در این سدّ نیرومند، فکر خود را بیشتر در حوزه کشورهای اسلامی متمرکز ساخته‌اند و چندین مذهب دست‌نشانده و بشرساخته در این منطقه حساس جهان به وجود آورده‌اند، که یکی از آنها بابی‌گری و بهائی‌گری است که حقاً گذاشتن نام مذهب بر آنها، توهینی به مذهب است.

خوشبختانه با گذشت زمان و ارتقای آگاهی مسلمانان از یکسو و بالا رفتن پرده‌ها و فاش شدن رازها و برملا شدن مدارک از سوی دیگر و تلاش دانشمندان آگاه اسلامی از سو دیگر سبب شده است که مسلمانان به خوبی از این نقشه شوم استعمار با خبر شوند. به خصوص، همکاری نزدیک این فرقه با روسیه تزاری و صهیونیستها و دولتهای آمریکا و انگلیس رازهای بیشتری را برملا کرده است. (ان شاء الله در فصل دوم از بخش دوم بطور مفصل از نقش استعمار در پیدایش بابی‌گری و بهائی‌گری، سخن خواهیم گفت.)

لذا می‌بینیم افرادی از فریب‌خوردگان، به آغوش اسلام باز می‌گردند و بیزاری خود را از این فرقه ضاله ابراز می‌کنند که در خاتمه این رساله اسامی بعضی از این افراد را ذکر خواهیم کرد.

با این حال، آگاهی و روشن‌نگری بیشتری لازم است. باید مدارک و تحقیقاتی تازه در این زمینه در اختیار عموم، به ویژه نسل جوان قرار داد تا هم از پیشینه تاریخی و نتیجه این نقشه شوم با خبر شوند و هم دیگران را آگاه سازند.

«آمین یا رب العالمین»

بخش اول

کلیات

فصل اول

۱- اهمیت شناخت فرق و مذاهب

اشاره:

دگرگونی اندیشه‌ها و عقاید، لازمه تفکر انسان است، و اگر معیار معینی وجود نداشته باشد، این دگرگونی می‌تواند همچنان ادامه پیدا کند. اما ظهور ادیان و مذاهب و مکاتب مختلف، افکار بشری را حول محورهای خاص به گردش درآورده و از پراکندگی بیش از حد جلوگیری کرده‌اند. در این میان، پیدایش اسلام به عنوان دین خاتم، نقطه عطفی در تاریخ فکر بشری به وجود آورد؛ زیرا پیام نوید بخش خاتمیت این بود که کاروان خرد و فکر بشری به قدری رشد یافته که می‌تواند در چارچوب این دین کامل، بدون نیاز به ظهور دین جدیدی به سر منزل مقصود برسد. شاید اگر اسلام در مسیر اصلی‌اش قرار می‌گرفت، می‌توانست با کمترین اختلاف دینی، بشر را به سعادت رهنمون کند.

اما هنوز چند دهه از پیدایش دین اسلام نگذشته بود که همچون سایر ادیان، اختلافات درون دینی آغاز شد و به مرور زمان، تحت تأثیر عوامل مختلف فکری، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، و... سرعت گرفت. به گونه‌ای که تنها پس از گذشت سه قرن در اوایل قرن چهارم، هر ناظر و

محقق بیرونی را برای یافتن حق و حقیقت از میان آن همه مسلک، مذهب و نحله منتسب به اسلام دچار تحیر و سرگردانی می‌کند. از این رو نیاز به تدوین علمی که در آن عقاید و آرای گروه‌های مختلف منتسب به اسلام بیان شده باشد بیش از پیش احساس شد تا پژوهشگر و منتقد بتواند با مطالعه آن علم از آرای فرقه‌های مختلف آگاهی یابد و سپس به سه مقیاس کتاب و سنت و عقل آنها را در بوته آزمایش گذارد و سره را از ناسره بازشناسد.

واژه شناسی

فِرَق جمع «فرقه» و فرقه به معنای دسته، گروه و طایفه آمده است. (۱)
«مذهب» را اهل لغت به شعبه‌ای از دین، روش، طریقه، دین و کیش معنا نموده‌اند. (۲)

نویسندگان عرب در کتابهای تاریخ ادیان و مذاهب، از دو واژه «ملل و نحل» استفاده نموده‌اند.

«ملت» در لغت عربی به معنای شریعت و دین است؛ یعنی آنچه که خداوند برای رسیدن بندگانش به سعادت، به واسطه انبیا وضع نموده و جمع آن ملل است. (۳) نحل، جمع «نحله» به معنای دین و مذهب (۴) است.

واژه ملت در قرآن کریم مکرر آمده است و به دو معنای «آیین الهی و حق» و «باطل و غیر الهی» به کار رفته است. در مورد آیین الهی می‌فرماید:
«ثم اوحینا الیک ان اتبع ابراهیم حنیفا...» (۵)

۱. فرهنگ فارسی، معین، ج ۲، ص ۲۵۳۳.

۲. همان مدرک، ج ۳، ص ۳۹۷۶. ۳. المعجم الوسط، ج ۲، ص ۳۶۴

۴. اقرب الموارد، ج ۵، ص ۳۶۴. ۵. نحل، ۱۲۲.

«پس به تو وحی کردیم که از آیین ابراهیم حق گرای پیروی کن.»

و در مورد آیین غیر الهی می فرماید:

«انی ترکت مله قوم لایومنون بالله و هم بالاخره هم کفرون.»^(۱)

«من آیین قومی را که به خدا اعتقاد ندارند و منکر آخرتند رها کردم.»

موارد استعمال این واژه در قرآن کریم پیش از نه مورد می باشد. واژه

«نحله» به معنای مورد بحث در قرآن کریم استعمال نشده است. در

اصطلاح نویسندگان تاریخ ادیان و مذاهب هم، این واژه به معنای لغوی آن

به کار گرفته شده است.^(۲)

تعریف علم فرقه شناسی اسلامی:

از مجموع کتابهایی که در این علم نوشته شده اند می توان آن را چنین

تعریف کرد:

«فرقه شناسی اسلامی علمی است که متکفل بیان عقاید کلامی خاص

فرقه هایی است که از اسلام نشئت گرفته اند.»

این علم فقط به گروههای سه گانه می پردازد که در بستر اسلامی به

وجود آمده اند:

۱- گروههایی که سه اصل کلامی توحید، نبوت و معاد را پذیرفته اند.

به عبارت دیگر، گروههایی که طبق مبانی اسلامی می توان آنها را مسلمان

دانست.

۲- گروههایی که به اصول فوق یا بعضی از آنها خدشه وارد کرده اند و

طبق اصول و مبانی اسلامی و نیز بیشتر مسلمانان، از حوزه مسلمانی

خارج شده اند اما خودشان خود را مسلمان می دانند؛ همانند گروههای

۱. یوسف، ۳۸.

۲. فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، جعفر سبحانی، ج ۱، ص ۲۷.

مختلف غلات که با وجود خدشه وارد کردن به الوهیت و نبوت و یا حتی معاد، باز به آیات قرآن استناد می‌کنند.

۳- گروههایی که این اصول را نپذیرفته‌اند و خود را نیز مسلمان نمی‌دانند؛ مانند: گروههای بهائیت که دین خود را ناسخ دین اسلام می‌دانند اما به هر حال در بستر اسلامی و با تأثیرپذیری از عقاید اسلامی خود را مطرح می‌کنند.

فواید علم فرقه‌شناسی در اسلام:

«این دانش همان گونه که از نام آن پیداست به بحث در مورد مکتبهای فکری و شعب درون یک دین می‌پردازد.»^(۱)

فایده و کاربرد این علم را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

- ۱- آگاهی از جهات اشتراک و اختلاف فرق و مذاهب؛
- ۲- شناخت ادیان و مذاهب و شعب مختلف آنها و آشنایی با تولد و رشد و توسعه آنها و یا از بین رفتن آنها و علل این مسائل؛
- ۳- نقد مستدل و مستند فرق و مذاهب؛
- ۴- این علم می‌تواند به گونه‌ای مورخ و تحلیل‌گر تاریخ اسلام را یاری کند؛ چراکه هنگام بررسی جریانهای تاریخ اسلام، به نام بعضی از فرقه‌ها یا رهبران آنها برخورد می‌کنیم که شناخت آنان و عقاید شان می‌تواند در فهم بهتر این گونه جریانها مفید افتد.
- ۵- عالم رجالی نیز می‌تواند به گونه‌ای دیگر از این علم بهره گیرد، بدین ترتیب که با شناخت صحیح عقاید گروههای مختلف می‌تواند به گونه‌ای دقیق‌تر درباره افراد منسوب به آن گروهها که در سلسله اسناد

۱. سبحانی، فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، ج ۱، ۲۸.

احادیث واقع شده‌اند، داوری کند.

از رهگذر این فایده، فقیه نیز می‌تواند هنگام دقت در سلسله اسناد روایات فقهی طبق مبنای خود از آن بهره‌گیرد.

تاریخچه اجمالی فرق و مذاهب اسلامی:

بحث از فرق و مذاهب در میان انسانها به شکل مدوّن و غیر مدوّن رایج بوده است. تاریخ فرق و مذاهب را در میان مسلمانان از زمان پیامبر ﷺ در قرآن می‌یابیم؛ «برای نمونه در سوره بقره حدود شصت آیه^(۱) سرگذشت بنی اسرائیل و قانون شکنی‌های آن قوم را ذکر نموده است»

راجع به اقوام گذشته، قوم نوح، لوط، ابراهیم، شعیب، و... نیز گزارشهایی در قرآن آمده است.

با مراجعه به کتاب‌شناسی‌ها در می‌یابیم که نگارش در خصوص علم ملل اسلامی، از اوایل قرن سوم هجری آغاز شده است. این امر در زمانی بود که امت اسلامی جریانهای مختلف سیاسی دخیل در فرقه‌سازی و همچنین جریان‌های فرهنگی مؤثر در پیدایش فرقه‌ها همچون نهضت ترجمه و نیز اختلاط امت اسلامی با مردم سرزمین‌های دیگر همانند ایران، روم و هند را پشت سر گذاشته و ظهور انواع و اقسام فرقه‌ها را در درون خود تجربه کرده بود.^(۲)

معیار اسلامی بودن فرق چیست؟

معیار اسلامی بودن یک فرقه یا مذهب این است که اسلام را قبول

۱. بقره، ۱۰۰ - ۴۰.

۲. آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۱۶، ص ۱۷۴.

داشته باشد، و به عبارت دیگر مسلمان باشد. حال سؤال این است که اسلام چیست؟ و مسلمان کیست؟

اسلام در لغت مشتق از «سلم» و به معنی داخل شدن در سلامتی و آرامش و انقیاد است. (۱)

معنای اصطلاحی و شرعی آن عبارت است از: تدین به دین اسلامی. (۲)

حال اگر کسی به وجود خداوند و یگانگی او و اعتقاد به ضروریات دین و نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آنچه او از جانب خداوند آورده است اقرار نماید، مسلمان خواهد بود و نخستین مرتبه از اسلام و ایمان که آثار شرعی اسلام که در کتب فقه بیان شده، بر آن مترتب می‌گردد؛ یعنی جان و مال او حرمت پیدا می‌کند، ارث می‌برد، در قبرستان مسلمین دفن می‌شود و...

۲- علل پیدایش فرق و مذاهب:

اگر مسلمانان در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از وحدت خاصی برخوردار بودند به خاطر این بود که عظمت مقام رسالت حضرت، مانع از بروز دوگانگی بود. ولی پس از درگذشت حضرت، شکاف عجیبی در میان آنان پدید آمد و وحدت و ایثار جای خود را به جدال و نزاع کلامی و احیاناً به نبردهای خونین، آن هم بر سر عقاید داد.

مهم‌ترین مسئله در این مورد، بررسی علل پیدایش اختلافها و پی‌ریزی مذاهب است که در کتابهای مربوط به تاریخ عقاید، پیرامون آن کمتر گفتگو شده و حقّ ادا نشده است.

۱. مجمع البیان، ج ۱، طبرسی، ۲۴۰، مفردات راغب، کلمه «سلم».

۲. اقرب الموارد، ج ۱، کلمه «سلم».

بعد از رحلت پیامبر ﷺ برای گروهی از مسلمانان، مسائل کلامی مطرح نبود و آنان جز به جهاد و نشر اسلام در جهان به چیزی نمی‌اندیشیدند.

در برابر، گروهی فرصت طلب به گردآوری مال و ثروت و کسب قدرت و سلطه اشتغال جسته و از این نوع مسائل غافل بودند.

در برابر این دو گروه (۱- ایثارگر و جهادگر؛ ۲- دنیاطلبان و ثروت اندوزان)، دسته سومی بودند که به مسائل عقیدتی می‌اندیشیدند و تفکر در آن کار، رسمی و شغل مهم آنان بود.

سرانجام این گروه عقیدتی در سایه یک رشته عوامل، پدید آورنده اختلاف و دودستگی شدند. این عوامل به طور مطلق عبارت است از:

۱- تعصبهای کور قبیله‌ای و گرایشهای جزئی؛

۲- بد فهمی و کج اندیشی در تفسیر حقایق دینی؛

۳- منع از تدوین حدیث پیامبر ﷺ؛

۴- خودخواهی و هواپرستی؛

۵- برخورد مسلمانان با ملت‌های متمدن؛

۶- اجتهاد در برابر نص. (۱)

اینک هر یک از این عوامل را به طور خلاصه و فشرده مطرح می‌کنیم.

عامل اول: «تعصبهای کور قبیله‌ای و گرایشهای حزبی»

نخستین اختلاف در میان مسلمانان، پس از رحلت پیامبر ﷺ در مسئله خلافت و تعیین جانشین بود.

کسانی که مسئله خلافت را یک مقام تعیین شده و منصوب از جانب

۱. جعفر سبحانی، فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، ص ۶۰.

خداوند می دانستند با تکیه بر احادیث پیامبر ﷺ مانند حدیث غدیر و حدیث منزلت، خلافت را از آن علی علیه السلام می دانستند. در منطق این گروه تعصبات قبیله‌ای مطرح نبود.

ولی متأسفانه منطق مخالفان علی علیه السلام در سقیفه، چه انصار و چه مهاجر، بر محورهای دیگر دور می‌زد.

بزرگان انصار و مهاجرین در سخنرانی خود در سقیفه به جای تکیه کردن بر مسئله تقوا، پرهیزگاری، قدرت اراده، داشتن بینش صحیح و اطلاع از اصول و فروع، هر کدام خدمات قبیله خود را نسبت به صاحب رسالت مطرح ساختند تا از این طریق حکومت و خلافت را به دست آورند.

علم به اصول و احکام و آشنایی به نیازهای جامعه از نظر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و نیز مدیریت، شرط اساسی جانشینی از صاحب رسالت است. چیزی که در سقیفه از آن سخن به میان نیامد، همین شرایط بود. آیا شایسته و لازم نبود که این افراد به جای اینکه بر قومیت و دیگر ملاکهای واهی تکیه کنند، موضوع علم و دانش را ملاک قرار داده و در میان یاران رسول خدا ﷺ فردی را که به اصول و فروع اسلام آشنایی کامل داشت و از آغاز زندگی تا آن روز لغزشی در زندگی او دیده نشده بود برای زعامت انتخاب کند و به جای خود بینی، مصالح اسلام و مسلمین را در نظر بگیرند؟

عامل دوم: جمود فکری و کج اندیشی در فهم معارف کتاب و سنت

قسمت مهمی از مذاهب، زاییده جمود و کج فکری و تنگ نظری است، تا آنجا که در تقدیس ظواهر «کتاب خدا» و «سنت» پیامبر ﷺ آن قدر از خود جمود و خشکی نشان داده‌اند که عقل و خرد و داوری فطرت

و وجدان را فدای ظاهر ابتدایی آیات و روایات ساخته و در نتیجه مذهبی را پی ریزی کرده‌اند.

شکی نیست که کتاب خدا و گفتار پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله بر همه مسلمانان حجت است و بر همه لازم است که از آن پیروی کنند.

ولی در بهره‌گیری از قرآن باید دقت بیشتری کرد و معانی تصویری را از مقاصد تصدیقی و ظهور ناپایدار را از ظهور پایدار جدا ساخت.

طوایفی در اسلام به نام «مرجئه» «مجسمه» «مشبهه» و «خارجی» پدید آمدند و کتاب و سنت را مدرک اندیشه‌های خود شمرده و بر آن تکیه جسته‌اند و مخالفان خود را به مخالفت با کتاب و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله متهم کرده‌اند.

این گروهها نخست به آیات و روایاتی استناد جسته‌اند که در آنها الفاظ «ید» «عین» و «وجه» وارد شده و در مقام تفسیر به ظاهر ابتدایی اکتفا کرده‌اند.

از باب نمونه به تفسیر این آیه از جانب اهل حدیث توجه فرمایید:
قرآن در مقام انتقاد از اندیشه یهود که خدا را به بخل و عجز متهم کرده‌است می‌فرماید:

«بل یداه مبسوطان ینفق کیف یشاء.»^(۱)

«بلکه هر دو دست او باز است، هرگونه بخواهد انفاق می‌کند»

سطحی نگرها، فوراً برای خدا دو دست ثابت کرده‌اند که با آن انفاق می‌کند. اگر خیلی بخواهند اظهار قداست کنند، همانند «اشعری» می‌گویند:

«خدا دو دست دارد ولی کیفیت آن برای ما روشن نیست»^(۲)

۱. مائده / ۶۴.

۲. فرهنگ عقاید و معارف اسلامی، جعفر سبحانی، ص ۶۹.

مسلمانان پس از رحلت پیامبر ﷺ گرفتار گروهی شدند که در لباس تقید به دین و التزام به ظواهر، چنین افکاری را وارد حوزه اسلام کردند و هر نوع تعقل و جهش فکری را کفر و زندقه خواندند.

عامل سوم: «جلوگیری از تدوین احادیث پیامبر ﷺ»

تأثیر منع تدوین احادیث نبوی و جلوگیری از مذاکره و نشر آن، در شکستن وحدت کلمه و ایجاد تشتت در اصول و فروع کمتر از دو عامل قبل نیست.

در سایه این ممنوعیت که تا عهد خلیفه اموی، عمر بن عبد العزیز (۹۹ - ۱۰۱)، به صورت جدی تعقیب می شد و تا عصر خلافت منصور عباسی (۱۳۹ - ۱۵۸) به صورت کم رنگ باقی ماند، اخبار و روایات صحیح رسول گرامی اسلام ﷺ از اذهان و اندیشه ها محو گردید.

از آنجا که این نوع بازداری در آن زمان رنگ تقدّس به خود گرفته بود، پیامد بدتری به دنبال داشت و آن اینکه پس از شکستن منع قانونی و دعوت به تدوین حدیث از جانب خلفا، ناگهان موجی از احادیث، اقطار اسلامی را فراگرفت و تعداد آمار احادیث بسیار زیاد شد و احادیث مجعول وارد احادیث صحیح شدند. از نتایج ناگوار بازداری از منع تدوین حدیث، پیدایش مذاهب فراوانی درباره اصول و عقاید و تفسیر و تاریخ و فضایل و مناقب می باشد.

عامل چهارم: «خود خواهی و هواپرستی»

بسیاری از مردم با آنکه حقیقت برای آنها روشن است و باطل را به خوبی می شناسند به دلیل هواپرستی و حبّ مقام به جای آنکه در راه حق گام بردارند، ره باطل را می پیمایند. بدین جهت یکی از عوامل مهم

پیدایش فرقه‌ها و مذاهب گوناگون اسلامی این است که افرادی خودخواه و جاه‌طلب و هواپرست برای آنکه موقعیتی کسب کنند، روح جاه‌طلبی را به وجود می‌آورند. آنگاه مردم ساده دل و از همه جایی خبر یا سود جو و مغرض، از آنها پیروی کرده، عامل بقای آن مذهب می‌شوند.

حضرت علی علیه السلام در خطبه ۵۰ نهج البلاغه این حقیقت را در سطح وسیع‌تری، چنین بیان می‌فرماید:

«انما بدء وقوع الفتن اهواء تتبع، و احكام تبتدع، یخالف فیها کتاب الله، و يتولى عليها رجال رجالا على غير دين الله فلو ان الباطل خالص من مزاج الحق لم يخف على المرتادين، ولو ان الحق خالص من لبس الباطل انقطعت عند السن المعاندين، و لكن يوخذ من هذا ضعف و من هذا ضعف فيمزجان، فهنا لك يستولى الشيطان على اوليائه، و ينجو الذين سبقت لهم من الله الحسنی.»^(۱)

همواره منشأ پیدایش فتنه‌ها پیروی بی حساب از خواهش‌های نفس و احکام صادره بر خلاف کتاب خداست که در نتیجه گروهی ساده دل از گروهی مغرض پیروی می‌کنند. اگر باطل با حق آمیخته نمی‌شد راه حق بر طالبان آن پوشیده نمی‌گردید، و اگر حق در میان باطل پنهان نمی‌شد زبان دشمنان از آن کوتاه می‌گردید. اما قسمتی از حق و قسمتی از باطل را با هم در آمیخته اینجاست که شیطان بر دوستانش تسلط می‌یابد (و آنها را به باطل می‌کشاند) در این میان تنها کسانی که لطف خدا شامل حالشان شده از این مهلکه نجات می‌یابند.»

۱. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۵۰.

عامل پنجم: «برخورد مسلمانان با ملتهای متمدن» (برخورد فرهنگی تمدنها)
 مسلمانان بعد از پیامبر ﷺ برای گسترش اسلام به فتوحات پرداخته و ملتهایی را که دارای تمدن و فرهنگ خاص بودند، مغلوب خود ساختند. در میان مسلمانان افرادی بودند که به فراگیری علوم و فنون و ادبیات ملل مغلوب علاقه داشتند و همین علاقه آنان را به مذاکره و گفتگو و سپس ترجمه کتابهای آنان به زبان عربی واداشت.

«بر این اساس، مسلمانان هوشمند بر آن شدند تا معارف یونان و روم را که در سرزمین مصر و ایران و سوریه منتشر شده بود بیاموزند و آنگاه که بر خزاین علوم یونانی دست یافتند، همه را از زبان سریانی به عربی برگرداندند.»^(۱)

به هر حال، انتقال فرهنگ بیگانه و علوم تجربی به میان مسلمانان یکی از علل پیدایش مکاتب و مذاهب است.

عامل ششم: «اجتهاد در برابر نص»

یکی از نشانه‌های ایمان این است که انسان آنچه را که از جانب خدا به عنوان برنامه عملی وارد شده است از صمیم دل پذیرا باشد و آنگاه طبق آن عمل کند.

«فَلَا وَرَيْكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِماً»^(۲)

«ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آوردند، مگر آنکه تو را مورد آنچه بیان آنان مایه اختلاف است داور گردانند، سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی نکنند. و کاملاً سر تسلیم فرود آورند.»

۱. فرهنگ عقاید و معارف اسلامی، جعفر سبحانی، ۱۱۹.

۲. نساء ۶۵.

آیه شریفه فوق گواه روشنی است بر اینکه فرد در صورتی در جرگه مؤمنان واقعی قرار می‌گیرد که در او یک حالت درونی به نام تسلیم نسبت به آنچه پیامبر ﷺ می‌فرماید پدید آید.

فرد مسلمان باید نسبت به آنچه از وحی به او می‌رسد، مطیع‌تر از مرده در برابر دستان غسل باشد، ولی برخی به مصلحت‌گرایی پرداخته، نصوص الهی را کاملاً تأویل کردند.

درخواست قلم و کاغذ:

پیامبر گرامی اسلام ﷺ در آخرین لحظات زندگی خود درخواست قلم و کاغذ فرمود تا چیزی بنویسد که امت پس از وی گمراه نشوند، ولی متأسفانه اندیشه شخصی بر گفتار پیامبر ﷺ که از نظر قرآن معادل کتاب خداست، مقدم شد.

این قضیه را بخاری در کتاب خویش (صحیح بخاری) کتاب علم، باب کتابة العلم، ج ۱، ص ۳۰ آورده است.

مرحوم شرف الدین عاملی، در کتاب ارزشمند خود به نام «النص و الاجتهاد» بیش از هفتاد مورد از اجتهاد برابر نص را بعد از رسول خدا ﷺ یادآور می‌شود که یاران پیامبر ﷺ و گروهی که پس از آنان آمدند مصلحت را بر نص و غرض شخصی را بر وحی الهی مقدم داشتند. (۱)

راه نجات:

البته اختلاف افکار مردم امری طبیعی است.

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ» (۲)

۱. النص و الاجتهاد، شرف الدین عاملی،

۲. هود ۱۱۸.

«اگر پروردگار تو می‌خواست، قطعاً همه مردم را امت واحدی قرار می‌داد، در حالی که پیوسته در اختلافند.»

هرگز نباید انتظار داشت که همه افراد بشر یکسان بیندیشند و مسلمین هیچ گونه اختلاف فکر و سلیقه نداشته باشند. اما با معیاری که قرآن و عترت برای آنان قرار داده، باید اختلافات به حدّ اقل کاهش یابد و در موارد اختلاف به کمک قرآن و عترت تفاهم نمایند.

اسلام برای آنکه مسلمین را از فرقه‌گرایی بر حذر دارد، به آنان خاطر نشان می‌کند که تفرقه و دسته‌بندی موجب خواهد شد که آنان بر لبه پرتگاهی از آتش قرار گیرند:

«...وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا...» (۱)

«...و برکنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رها نمود...»

اسلام برای کاهش اختلافات، تعبد و تقلید را در امور اعتقادی و هوا پرستی و خودخواهی را در زندگی به شدت محکوم می‌کند:

«...وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ...» (۲)

«...و از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به درکنند...»

به عالمان آگاه دستور می‌دهد که مراقب مرزهای اعتقادی مسلمین باشند و اگر اهریمنی خداست به آن تجاوز کند با منطق و استدلال از آن جلوگیری کنند:

«...إِذَا ظَهَرَ الْبَدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالَمَ عِلْمَهُ وَالْأَفْعَلِيَةَ لَعْنَةُ وَ

الْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ...» (۳)

همچنین به همه خیراندیشان هشدار می‌دهد که مؤمنان و کسانی که به مبادی اعتقادی اسلام پایبندند با هم برادرند و چنانچه میانشان اختلافی

۲. ص، ۲۶.

۱. ال عمران، ۱۰۳.

۳. سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۶.

پدید آمد وظیفه آنهاست که آن را برطرف کنند:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ...» (۱)

«در حقیقت مومنان با هم برادرند پس میان برادرانتان را سازش دهید...»

نتیجه سخن:

در صورت وقوع تفرقه در میان مسلمین، وظیفه دانشمندان و عالمان آگاه است که به دور از تعصبات بیجا، عوامل تفرقه را شناسایی کرده، آن را ریشه کن نمایند و وحدت کلمه را به جامعه اسلامی برگردانند.

ما در عصری زندگی می‌کنیم که تهاجمات فرهنگی و تبلیغات سوء بر علیه ما از شرق و غرب در حال گسترش است. لذا باید همه نیروهایمان را صرف پیشرفت اسلام و مبارزه با دشمنان مشترک نماییم. کینه توزی و دشمنی‌های فرقه‌ای را از بین برده، روح برادری و صمیمیت را جایگزین آن سازیم. و الا مشمول این آیه شریفه خواهیم شد که:

«إِنَّ الَّذِينَ فَسَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ.» (۲)

«کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند تو هیچ گونه مسؤول ایشان نیستی، کارشان فقط با خداست...»

۳- «تاریخچه فرق و مذاهب در ایران»

بحث و بررسی درباره تاریخچه فرق و مذاهب در ایران نیاز به تألیف کتابی به طور مستقل دارد، چون از بدو ورود اسلام به ایران عوامل

۲. انعام، ۱۵۹.

۱. حجرات، ۱۰.

مختلفی در پیدایش فرق نقش داشته است. لذا ما در این رساله از دوره قاجار (۱۲۱۰ هـ ق)^(۱) عوامل پیدایش فرق و مذاهب در ایران را به بعد مورد بحث قرار می‌دهیم.

دوره قاجار را می‌توان عصر فرقه‌سازی و دوران پیدایی و میدان‌داری اندیشه‌های انحرافی بر شمرد. در سده «سیزده هـ ق»، مسلکها و مذهبهای سست بنیاد، نابخردانه، انحرافی، عزت سوز، فتنه‌انگیز، در مردابها و صفحه دل‌های زنگار زده رویدند و در جای جای سرزمین مقدس ایران، غبار انگیختند و فضا را آلودند.

در این زمان گروههایی با داعیه‌های گوناگون، نغمه‌هایی ساز کردند و باورهای فاسد، خرافی و ازیاد رفته پیشین را با رنگ و لعابی تازه وارد میدان اندیشه و سیاست کردند.

فرقه‌های بدعت‌گذار، گروهی از مردم سست ایمان و ناآشنا به مبانی اصلی اسلامی را در پیرامون خود گرد آوردند و با این حرکت در بین خانواده‌ها و بخشی از جامعه اختلاف پدید آورده، و پایه‌های امنیت جامعه را سست کردند و جامعه را از ترقی و پیشرفت باز داشتند.

هرچند این موجهای کوتاه در اقیانوس بزرگ اسلامی به چشم نمی‌آمدند اما چون برخلاف مسیر انسانی و فطری در حرکت بودند، فتنه و فساد برمی‌انگیختند و از همه مهم‌تر، چون پاره‌ای از اینها به قدرتهای بزرگ، وابستگی داشتند در دژهای امنیتی جامعه، گسست پدید آوردند و جامعه را از ترقی و کمال باز داشتند.

همزمان با فتنه انگیزیهای فرقه‌ها در ایران، در دیگر سرزمینهای اسلامی نیز مذهبهای ساختگی و انحرافی بر سر راه حرکت دینی، غبار

انگیزی می‌کردند و در راه به کرسی نشاندن اندیشه‌های باز دارنده از هر گونه تلاش ویران‌گر سر باز نمی‌زدند.

همه گروه‌های مورد بحث در دوران قاجار، در یک چیز مشترک بودند و آن خاموش کردن و فسردن شعله‌های مقدس و افروخته و روشنایی بخش شیعه بود که در جای جای میهن اسلامی و دیگر سرزمینها، گرما می‌بخشیدند.

شیعه در زمانها، برهه‌ها و صحنه‌های گوناگون عرصه داری می‌کرد و نور می‌پراکند و با مبانی قوی و روشنایی بخش خود در هر ساحتی که وارد می‌شد، حرف اول را می‌زد و پیروان از جان گذشته در پیرامون خود گرد می‌آورد.

این مکتب قوی و همیشگی، خوشایند ذهنها، فکرها و انسانهای آلوده و دست‌ان پلید و قدرتهای تباهی آفرین نبود. از این رو همیشه بر آن بودند که یا آن را تحریف کنند و از داخل بی‌پوسانند و از پویایی باز دارند یا نابودش کنند و تمام نشانه‌های آن را از صفحه روزگار بزدایند. کار نخست را در اویش، صوفیه، شیخیه، باییه و... به عهده داشتند و کار دوم را وهابیت، قادیانیها و...

اما آنچه در این نوشته برآیم این است که، می‌خواهیم بدانیم چه انگیزه‌هایی در پیدایش و گسترش مسلکهای پوچ و بی‌هویت ساز اثر گذار بود و چه سببها و انگیزه‌هایی، شماری از مردم را با این گروه همراه ساخت تا ایران را عرصه تاخت و تاز اندیشه‌ها و باورهای خرافی و ناسازگار با قرآن و سیره اهل بیت قرار دهند؟

زمینه‌های رویش و رشد فرقه‌ها

پدیده‌های مهم فکری و اجتماعی، یکباره رخ نمی‌نمایند؛ زمینه‌های فکری، سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی در پیدایی آنها اثر گذارند.

چالشها، نزاعها و کشمکشهای سیاسی، قبیله‌ای، عقیدتی و فکری، فقر اقتصادی و فرهنگی، پراکندگی‌ها و از هم گسیختگی‌های جامعه و ساختار سیاسی و اقتصادی، سرخوردگی مردم، نبود مشعلهای روشنایی آفرین و راهنما، بانگها و جرسهای بیدارگر و کانونهای اشاعه فرهنگ و مدنیت، زمینه را برای اینکه هر روز کسی سر برآورد، بانگی سردهد، بدعتی ساز کند و شماری را پیرامون خود گردآورد و در باورهای مردم گسست پدید آورد، آماده می‌سازند. مذهبهای و مسلکهای انحرافی در مرداب می‌رویند. وقتی مردمانی به خاطر فقر فرهنگی و دور افتادگی از آیین ناب و فقر اقتصادی و برق تازیانه‌های استبداد، از پویایی بازایستند و زمین گیر شوند، کم کم به مرداب تبدیل می‌شوند و در این مرداب است که گیاهان تلخ و سمی و کشنده می‌رویند.

جامعه انسانی، موجود زنده‌ای را می‌ماند که اگر غذا، نور، آب و روشنایی به آن نرسد و فضا نامناسب باشد، پژمرده شده، تبدیل به مرداب و محل رشد و نمو میکروبیهای گوناگون می‌شود.

اکنون در این جا، پاره‌ای از عواملی که سبب می‌شوند جامعه از پویایی درآید و پژمرده شود و زمینه حیات در آن بمیرد و به مرداب تبدیل شود، بر می‌شمریم تا روشن شود در چه جوامعی و در چه شرایطی، گروههای انحرافی زمینه رویش و رشد می‌یابند.

عامل اول: «ناآگاهی و خردگریزی

در حوزه و قلمرو اسلامی مهم‌ترین آگاهی، آگاهی به مبانی دین و آشنایی همه سویه با آموزه‌های آن است؛ چون دین همیشه در آماجگاه بهره برداریهای نادرست است. مردم با عشق و احساس خاصی، برگرد دین حلقه می‌زنند و اگر از آموزه‌های آن به درستی و دقیق آگاهی نداشته

باشند، شیادان و رهنان اندیشه که برای منافع شخصی و گروهی به جای آب، سراب نشان می دهند و دام می گسترانند و مردمان را به دام می اندازند، در بستر نادانی و ناآگاهی حق و باطل در هم می آمیزند و چنان ظلمت و سیاهی پدید می آید که رهایی از آن برای هر کسی ممکن نیست. در این عرصه، بینش و بصیرت باید بالا باشد تا رهایی ممکن گردد.

جامعه‌ای که در باتلاق ناآگاهی در مانده باشد، رهنان، کرکس وار در آن حلقه می زنند تا طعمه خویش را به دست آورند.

در کتاب و سنت، روی مسائل معنوی و رسیدن به حقیقت از راه خودسازی، زهد و پرهیز از هواهای نفسانی و تنگ گرفتن عرصه بر نفس سرکش، سخت تأکید شده است. البته این بدان معنا نیست که انسان مسلمان از دیگر مسائل مورد تأکید و سفارش اسلام چشم پوشد و جاده حق را یک سویه پیماید و از سوی دیگر آن غافل بماند.

هرگاه انسان مسلمان، یک سری از مسائل اسلامی را بگیرد و یک سری را رها کند و نادیده انگارد به سوی گرداب انحراف پیش می رود و صیدی می شود برای صیادان.

افزون بر آگاهی از همه زوایای دینی، در پرتو مشعل خرد حرکت کردن، راه را بر اندیشه‌های تباهی آفرین می بندد.

همه فرقه‌هایی که در این زمان و بعد از آن پدید آمدند^(۱) در هنگام خاموشی خرد رشد کردند.

عامل دوم: «باورهای غیر مبین»

مردم به پاره‌ای از باورهای دینی، کشش و علاقه شدیدی دارند. این

۱. فرقه‌های صوفیه، شیخیه، بابیه، بهائیه، اسماعیلیه.

کشش و علاقه اگر با شعور و آگاهی عمیق و ژرف از زوایای مقوله اصل مورد علاقه، همراه و هماهنگ نباشد و از سوی طلایه داران مکتب در هر زمان، به زبان اهل زمان به درستی کالبد شکافی نشود، عاشق را حیران و سرگردان می‌کند و در وادی ناآگاهی رها می‌سازد که چه بسا طعمه گرگ شود.

اینکه مدعیان دروغین نبوت و مهدویت توانستند در مدت کوتاهی انسانهایی را در کمند شیطانی خویش گرفتار سازند، ریشه در عشق، میل و کشش دینی مردم و آمیخته نبودن آن با آگاهی‌های ژرف دینی داشته است.

باور به حضرت مهدی (عج) و اینکه روزی ظهور خواهد کرد، از باورهای ژرف و ارکان استوار شیعه است. این باور اگر با آگاهی همراه باشد و زوایای آن به درستی روشن گردد و مردم به همه ابعاد آن آگاه باشند، همیشه و در همه زمان، انقلاب آفرین، ستم سوز و مایه گسترش ایمان و موج آفرینی آن و همچنین سبب بیداری ملتها خواهد بود.

اگر مردمی عاشق باشند و علاقه شدید به این راه و مرام داشته باشند، اما زوایای قضیه برای آنان روشن نباشد با هر موجی خود را همراه می‌سازند و بی اختیار در اختیار هر بادی که بوزد قرار می‌گیرند.

باور به حضرت مهدی (عج) و اینکه روزی از پس پرده به در خواهد آمد و دنیای ظلمانی را با نور خود روشن می‌کند و ستم را ریشه کن خواهد ساخت، باوری است عمیق و ژرف که نیازمند خیزشهای بزرگ و زمینه سازیهای سترگ و بیدارگریهای همه سویه و آشنا کردن مردم با حکومت و دولت قرآنی است.

عامل سوم: «تکلیف‌گریزی»

در بین پیروان هر مکتبی و در داخل اجتماع مردم دیندار، هستند کسانی که شوق و انگیزه گردن نهادن به بایدها و نبایدها را ندارند و همیشه

تلاش می‌ورزند از زیر بار تکلیف شانه خالی کنند.

چنین افرادی خود را در جامعه دینداران زندانی می‌پندارند و به دنبال راه فرار می‌باشند، از این رو، با هر نغمه‌ای که با هواهای نفسانی اینان هم‌نوا باشد، هم‌نوا می‌شوند و با هر حرکتی که بی‌تقوایی، لاابالی‌گری اینان را نادیده انگارد همراه می‌شوند.

رهبران فرقه‌ها و گروه‌ها، زیرکانه از این گروه از مردمان برای توانا سازی گروه خود و افزودن بر شمار پیروان خود، بهره می‌برند و با تسامح و نادیده انگاشتن بسیاری از بایدها و نبایدهای شرعی، دام خود را می‌گسترانند و به هدفهای شوم خود دست می‌یابند.

این مطلب را می‌توان با بررسی کارنامه گروه‌های انحرافی، عملکرد و پیروان آنان در طول تاریخ اسلام به خوبی به دست آورد و علت بسیاری از گرایشها را به این گروه‌ها در آن جست.

شماری از صوفیان به روشنی گفته‌اند که تکلیف‌هایی چون: نماز، روزه و زکات راهی است برای تهذیب اخلاق و معرفت حقیقت و سالک راه، چون به حق و اصل شد، این تکلیفها از او برداشته می‌شود.

سید مرتضی رازی، از علمای سده ششم و هفتم، بسیاری از صوفیان روزگار خود را تکلیف‌گریز و اهل تسامح و تساهل فسادانگیز خوانده است. (۱)

در دوره قاجار، صوفیانی از این دست که در لباس دین، مردم را از قید دستورها و آیینهای شرعی رها می‌کردند، بسیار بود. از جمله نوشته‌اند: «طاووس العرفاء جانشین رسمی زین الدین شروانی از قطبهای

۱. تبصرة العوام فی معرفة مقامات الامام، سید مرتضی حسنی رازی، ص ۱۳۱.

صوفیه، چون مرید برای او هدایایی می آورد، می گفت: دیگر برای تو نماز نیست، این نیازت را پذیرفتم»^(۱).

عامل چهارم: نابسامانیهای اجتماعی و اقتصادی

از دیگر زمینه‌های رشد ریشه‌های گنبدیده‌گروه‌های انحرافی آن دوره، نابسامانیهای اقتصادی و اجتماعی بود. ناشایستگی رهبران و کارگزاران و ستم پیشگی و نادادگری در رفتار، مردم را به ستوه آورده و جانها را به لب رسانده بود.

توده مردم را فشارهای مالیاتی، در تنگنای سختی گرفتار ساخته بود. افزون بر این، هزینه جنگ ایران و روس بر دوش مردم سنگینی می کرد. در این جنگ که با پیمانهای حقارت آمیز و ذلت بار و ننگین به پایان رسید، اضافه بر هزینه‌های کمر شکن و زندگی برباده، غیرت، حمیت، و غرور ملی مردم ایران نیز خدشه دار شد.

مردمانی که غیرت و حمیت شان لگدکوب شده، مشروعیتشان به یغما رفته و بسیاری از عزیزان شان را دشمن از دم تیغ گذرانده، در داخل نیز از زورگویی و ستم و بی رحمی شاه و شاهزادگان در امان نبودند. در این هنگام شیادان وابسته به دولتهای خارجی، زمینه جدا کردن مردم از دامن پر مهر اسلام را مناسب دیدند و به نام نوآوری و اصلاح به میدان آمدند.

نتیجه سخن:

با تتبع و بررسی در تاریخ ایران، می‌توان به عوامل دیگری در پیدایش فرق و مذاهب دست یافت که جزء عواملی که ذکر شد، نیست.

خلاصه اینکه یک عده سودجو و فرصت طلب از احساسات پاک مردم شریف ایران در ادوار مختلف استفاده نموده، برای مقاصد شخصی خود، فرقه و مذهب ایجاد نمودند مردم رنج دیده و مظلوم نیز که به دنبال منجی و کسی که آنها را از چنگال ظالمان نجات دهد بودند، به دنبال آنها راه می‌افتادند و کم‌کم و به مرور زمان این مسلک و فرقه در جامعه در بین گروهی رواج پیدا می‌کرد. متأسفانه الان هستند گروهی که پیروان همان مسلکها و فرقه‌هایی که در آن زمان به وجود آمده‌اند.

ان شاء الله در فصلهای آینده به طور مبسوط از آنان سخن خواهیم گفت.

فصل دوم

مهدویت و مذاهب اسلامی

مسئله حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) یکی از بدیهی‌ترین مسائل اسلامی و مورد تأیید و اعتقاد همه مسلمانان به ویژه شیعیان است؛ زیرا صدها آیه قرآنی و روایات نبوی این مسئله با اهمیّت را به طور گسترده و مبسوط مطرح ساخته‌اند.

خداوند در قرآن کریم، در آیات متعددی وعده تشکیل حکومت واحد جهانی اسلام، بسط دین اسلام، غلبه آن بر همه ادیان، زمامداری صلحا و پیروزی حزب الله را داده است.

در این زمینه، آیات بسیاری در قرآن کریم وارد شده است. محققان امامیه، کتب مستقلی درباره «مهدی در قرآن» نگاشته‌اند که از جمله آنها کتاب «المُحَجَّجَةُ فِي مَا نَزَلَ فِي الْقَائِمِ الْحُجَّةِ» تألیف محدّث و مفسّر خیر سید هاشم توبلی بحرانی است. مؤلف در این کتاب، یکصد و بیست آیه از آیات قرآن کریم را به استناد احادیث وارد بر امام مهدی عليه السلام تطبیق کرده است.

همچنین سید صادق شیرازی در کتاب «المهدی فی القرآن» یکصد و ده آیه از آیات قرآن را به استناد احادیث فریقین به امام مهدی عليه السلام تطبیق کرده است. همچنین علی اکبر مهدی‌پور در کتاب «سیمای امام زمان در آیینه قرآن» یکصد و چهل آیه از آیات شریفه قرآن کریم را به استناد

احادیث فریقین بر امام مهدی علیه السلام تطبیق کرده است.

مرحوم علی دوانی نیز در کتاب «مهدی موعود»، که ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار است، در باب پنجم، شصت و یک آیه از قرآن را که در روایات اهل بیت علیهم السلام تأویل به ظهور امام زمان علیه السلام شده آورده است.

همچنین اصالت مهدویت از جهت ابتدای آن بر احادیث معتبر و متواتر در نهایت وضوح است، زیرا کتابهای حدیث و صحاح و جوامع و سنن و مسانید و اصول شیعه و اهل سنت که در آنها احادیث مربوط به این موضوع ضبط و روایت شده، از حدّ احصا و شمارش خارج است.

موضوع مهدویت موضوعی است که علما و محدثین بزرگ پیرامون آن و جمع احادیث، آن کتابها نوشته‌اند. به عنوان نمونه مقدمه کتاب «نجم الثاقب» مرحوم محدث نوری و کتابهای «منتخب الاثر» و «امامت و مهدویت» (ج ۲). حضرت آیه الله صافی گلپایگانی، کتاب شریف «بحار الانوار» علامه مجلسی و... از کتب اهل سنت: صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ترمذی، کنز العمال و... پس تمامی فرق اسلامی، تقریباً این آیات و روایات و مفاد آنها را به نحوی در کتب حدیثی و کلامی و تفسیری و احیاناً رجالی و تاریخی خود متعرض شده‌اند و درباره آن به شکل‌های مختلف سخن گفته‌اند.

پیروان مذاهب اسلامی با همه اختلافهایی که در زمینه‌های دیگر اعتقادی با یکدیگر دارند، در این مسئله متحدند که آینده بشریت و امت بزرگ اسلامی، سرانجام به حکومت جهانی مهدی موعود منتهی خواهد شد.

آنان با وجود اینکه در کلیات مسئله مهدویت با هم مشترکند، در جزئیات این مسئله میانشان اختلاف نظر وجود دارد. این قضیه به مذاهب گوناگون محدود نشده، بلکه گاه در میان پیروان یک مذهب نیز به چشم می‌خورد.

تنها مذهبی که از این درگیری برکنار مانده و مسائل پیروان آن در

مسئله مهدویت اختلاف چندانی دیده نمی‌شود، مذهب شیعه دوازده امامی است.

در اینجا به مواردی از مشترکات و تفاوت‌های مذاهب اسلامی در مسئله مهدویت اشاره می‌شود.

الف: نقاط اشتراک مذاهب درباره امام زمان علیه السلام

پیروان مذاهب اسلامی در زمینه مهدویت در چند اصل دارای وحدت نظرند.

۱- مهدی هم‌نام پیامبر

نام مهدی همانند نام مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است:

لا تقوم الساعة حتى يلي رجل من اهل بيتي يواطىء اسمه اسمي. (۱)

قیامت به پا نخواهد شد تا آنکه مردی از اهل بیت من فرا رسد که نام او همانند نام من است.

۲- مهدی از اهل بیت

به تصریح احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله، مهدی از اهل بیت آن حضرت است:

لو لم يبق من الدهر إلا يوم لبعث الله رجلا من اهل بيت يملأها عدلا كما ملئت جورا. (۲)

اگر باقی نماند از جهان جز یک روز، به طور حتم خداوند مردی از اهل بیت مرا برمی‌انگیزد تا جهان را از عدل پر سازد همان گونه که از ظلم پر شده باشد.

۳- فزونی ستم پیش از قیام مهدی

پیش از قیام مهدی، جهان را نا برابری و ستم فرا خواهد گرفت:

۱. مسند، احمد ج ۱/۳۷۶، بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵ ص ۷۵.

۲. مسند، احمد ج ۱ ص ۹۹، مجمع البیان، ج ۷ ص ۶۷.

لاتقوم الساعة حتى تملأ الارض ظلما و عدوانا ثم يخرج رجل من
عترتي... (۱)

قیامت بر پا نمی‌گردد تا آنکه زمین از ستم و تجاوز پر شود. سپس
مردی از عترت من قیام می‌کند...

۴- قیام دادگستر

امام مهدی علیه السلام با قیام خود عدالت را در سراسر جهان حاکم خواهد
ساخت:

فیملأ الارض قسطا و عدلا... (۲)

پس زمین را از عدل و داد پر می‌سازد.

۵- عمران و آبادانی در عصر حکومت مهدی

... فیبعث الله رجلا من عترتي من اهل بيتي فيملأ به الارض قسطا...
یرضی عنه ساکن السماء و ساکن الارض، لا تدع السماء من قطرها شيئا الا
صبته مدرارا و لا تدع الارض من مائها شيئا الا اخرجته حتى تتمي الاحياء
الاموات. (۳)

... پس خداوند مردی از اهل بیتم را بر می‌انگیزد و جهان را به دست او
از عدل و داد پر می‌سازد... چنان که ساکنان آسمان و زمین از او راضی
می‌شوند. آسمان قطرات باران را پی در پی بر زمین می‌ریزد و زمین آبهای
نهفته در خود را بیرون می‌سازد. چنان که زنده‌ها آرزو می‌کنند که مردگان
زنده شوند.

۶- نمونه کامل مردم سالاری دینی

در احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که مهدی (عج) در حکومت
خود رضایت خاطر مردم را جلب می‌کند، به گونه‌ای که نه تنها ساکنان

۲. مسند، احمد، ج ۳، ص ۲۸

۱. مسند، احمد، ج ۳، ص ۳۶

۳. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۰۴، علامه مجلسی.

زمین، بلکه اهل آسمان نیز از حکومت او رضایت خواهند داشت:
 «یرضی بخلافته اهل السماء و اهل الارض...» (۱)

۷- فزونی نعمت

یخرج رجل من امتی يعمل بسنتی، ینزل الله له البرکة من السماء و تخرج
 له الارض برکتها... (۲)

مردی از امتم قیام نموده و بر اساس سنت من عمل می کند خداوند
 برکات خود را از آسمان بر او فرو می فرستد و زمین برکات خود را برای او
 خارج می سازد.

تنعم امتی فی زمن المهدی نعمة لم ینعموا مثلها قط... (۳)

و امتم در عصر حکومت مهدی از نعمتهایی بهره مند می شود که پیش
 از آن هرگز از چنان نعمتهایی برخوردار نبوده است.

۸- جانشینان پیامبر دوازده نفرند و آخرینشان مهدی است

این سخن گزافه‌ای نیست که هیچ محدثی از محدثان مسلمان نیست
 مگر آنکه احادیث «خلفای دوازده گانه» را با مضامین و تعبیرات مختلف
 روایت کرده است. به عنوان نمونه:

احمد حنبل در مسند، که از معتبرترین کتب مسانید و جوامع اهل
 سنت و معروفترین کتب حدیثی آنان است، سی و پنج حدیث با
 سندهایی عالی، از پیغمبر روایت کرده است که همه دلالت دارند بر اینکه
 جانشینان و رهبران امت بعد از آن حضرت دوازده نفرند. از جمله سند به
 جابر بن سمره صحابی معروف می رساند که گفت:

شنیدم پیغمبر ﷺ فرمود: «یکون لهذه الامة اثنا عشر خليفة» (۴) برای
 این امت دوازده نفر خلیفه‌اند.

۱. کشف الغم، ج ۳، ص ۲۵۹

۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۲

۳. همان

۴. منتخب الاثر، لطف الله صافی، ص ۱۲.

چنانچه همه می دانند فقط شیعه اثنی عشری این مذهب را دارند که خلیفه اول حضرت علی علیه السلام و آخر هم حضرت مهدی علیه السلام می باشند و در جای دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«انا سیّد النبیین و علیّ ابن ابیطالب سیّد الوصیین و انّ اوصیائی اثنا عشر اولهم علی بن ابی طالب و اخرهم القائم»^(۱)

«من سید پیامبران هستم و علی سید اوصیاء است و اوصیاء من دوازده نفرند که اول آنها علی علیه السلام و آخرین ایشان قائم است».

در اینجا این نکته را یادآور می شوم که صاحب کتاب شریف «منتخب الاثر»، آیه الله صافی گلپایگانی، ۲۷۱ حدیث را که دلالت بر امامت دوازده امام دارد یادآور شده است.

۹- مهدی از فرزندان فاطمه است

حافظ ابن داوود به اسناد خود از ام سلمه نقل می کند که گفت: من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت: «المهدی من عترتی من ولد فاطمة علیها السلام»؛ مهدی از عترت من و از اولاد فاطمه است.

و باز فرمود: «المهدی حق من ولد فاطمه»؛^(۲)

مهدی حق و از اولاد فاطمه علیها السلام است.

۱۰- قیام ناگهانی و پیروزی سریع

مقدمات قیام مهدی - عجل الله تعالی فرجه - به سرعت فراهم می شود و پیروزی او سریع خواهد بود. چنان چه حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«المهدی منّا اهل البیت يصلحه الله فی ليله»^(۳) مهدی از ما اهل بیت

۱. امامت و مهدویت، لطف الله صافی، ص ۲۹۵، ج ۲

۲. صحیح مسلم، ج ۱ کتاب الایمان، باب نزول عیسی ص ۱۳۷، ح ۵۶

۳. مسند، احمد حنبل - ح ۱، ص ۸۴

است. خداوند مقدمات قیام و پیروزی او را در مدت کوتاهی فراهم خواهد کرد.

ب: نقاط افتراق مذاهب درباره مهدویت

در این قسمت نمونه‌هایی از اختلافات مذاهب در مسئله مهدویت را اشاره می‌کنم.

۱- شخصی یا نوعی بودن مهدی:

یعنی مهدی علیه السلام شخصیتی معین و شناخته شده است یا شخصیتی غیر معین و ناشناخته که با این نام و اوصاف خواهد آمد.

این مسئله در میان دانشمندان اهل سنت اختلاف است. بسیاری از آنان مهدویت را نوعی دانسته و گفته‌اند:

«پس از این در آخر الزمان در زمان نامشخص، فردی نامعین از پدر و مادری ناشناخته، با این نام و اوصاف متولد خواهد شد و انجام وظیفه خواهد کرد»^(۱).

اما عده‌ای از علمای اهل سنت همانند شیعه امامیه، مهدی علیه السلام را شخصی؛ یعنی فردی شناخته شده و معین می‌دانند و معتقدند او پیش از این متولد شده و هم اکنون به زندگی خود ادامه می‌دهد. از جمله آنها: مسعودی، محی‌الدین عربی، ابن طلحه شافعی، ابراهیم بن محمد جوینی شافعی و... می‌باشند.

بنابراین پس در اصل وجود مهدی در آخر الزمان اختلاف ندارند، منتهی در تولد و عدم تولد مهدی اختلاف نظر وجود دارد.

۱. عبدالعظیم بستوی، المهدی المنتظر فی ضوء الاحادیث و الآثار الصحیحه، ج ۱، ص

۲- ولادت:

یکی دیگر از موارد اختلاف درباره مهدویت مسئله ولادت است. در ولادت حضرت مهدی میان اهل سنت اختلاف است.

بسیاری از آنان بر این باورند که مهدی هنوز متولد نشده است، بلکه در آخرالزمان متولد خواهد شد و رسالت الهی خویش را انجام خواهد داد. (۱)

اما عده دیگری از آنان همانند شیعه امامیه معتقدند که مهدی علیه السلام متولد شده و به زندگی خود ادامه می دهد تا روز موعود فرا رسد و به امر خدا از پرده حجاب بیرون آید و جهان را پر از عدل و قسط نماید.

۳- سال ولادت:

در سال ولادت حضرت مهدی علیه السلام میان آن دسته از دانشمندان اهل سنت که ولادت مهدی را پذیرفته اند، اختلافهایی روی داده است.

بسیاری از آنان همانند شیعه دوازده امامیه، سال ولادت حضرت را ۲۵۵ هجری دانسته اند. مانند مسعودی، ابن اثیر، ابن عربی و...

برخی نیز ولادت حضرت را در سال ۲۵۸ هجری دانسته اند؛ مانند: عبدالله بن محمد مفارقی (۲) ابن طلحه شافعی و...

۴- ماه ولادت:

ماه ولادت مهدی موعود علیه السلام نیز نزد معتقدان به ولادت آن حضرت، تا حدودی مورد اختلاف واقع شده است.

برخی ولادت حضرت را در نهم ربیع الاول دانسته اند؛ مانند عبدالله

۱. عبدالعظیم بستوی، الاحادیث الواردة فی المهدی فی میزان الجرح و التعديل، ج ۱،

۲. وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۳۱۷.

بن مفارقی، در جلد دوم وفيات الاعیان.

شماری ولادت حضرت را در بیست و سوم رمضان دانسته‌اند. مانند

ابن طلحه شافعی در جلد دوم مطالب السؤال.

ولی بیشتر معتقدان به ولادت از میان دانشمندان اهل سنت همانند

دانشمندان شیعه، ولادت آن حضرت را در ماه شعبان دانسته‌اند.

۵- روز ولادت:

روز ولادت مهدی موعود علیه السلام نیز مورد اختلاف است. اکثر قریب به

اتفاق معتقدان به ولادت حضرت مهدی علیه السلام از پیروان مذاهب مختلف،

روز ولادت آن حضرت را روز نیمه شعبان دانسته‌اند. ولی عده‌ای نیز

هشتم شعبان، بیست و سوم ماه مبارک رمضان و نهم ربیع الاول را روز

ولادت گفته‌اند.

۶- نام پدر مهدی:

درباره نام پدر حضرت مهدی علیه السلام نیز اختلاف نظر وجود دارد. شماری

از دانشمندان سنی، همانند عالمان شیعه امامیه، نام پدر مهدی علیه السلام را

«حسن» علیه السلام و آن حضرت را فرزند امام حسن عسکری علیه السلام دانسته‌اند. (۱)

دانشمندان شیعه امامیه در همه موارد ذکر شده متحد و هماهنگ

بدون هیچ اختلافی از عصر ولادت حضرت تاکنون همین یک نظر را بیان

کرده‌اند.

اینان مهدویت را شخصی، مهدی را از نسل امام حسین علیه السلام و فرزند

امام حسن عسکری علیه السلام، سال تولد او را ۲۵۵ هجری، ماه تولد ایشان را

۱. منهاج السنّه، ابن تیمیه، ج ۴، ص ۲۱۱

شعبان و روز تولد را پانزدهم شعبان دانسته‌اند.

لازم به ذکر است در این بحث، در صدد بیان همه موارد اتفاق و افتراق نبوده‌ایم بلکه تنها به ذکر مواردی که از اتفاق و شهرت بیشتری برخوردار است بسنده نموده و از بیان دیگر موارد به خاطر اطالۀ کلام خودداری کرده‌ایم.

مهدی، شخصی یا نوعی:

به خاطر اهمیت مسئله لازم دانستم در پایان این قسمت از بحث پیرامون این موضوع که آیا مهدی شخصی است یا نوعی، مطالب بیشتری بیان کنم تا حقیقت برای آن عده از افرادی که مهدویت را نوعی می‌دانند روشن شود. چنان چه قبلاً اشاره شد، دانشمندان اهل سنت در بحث مهدویت به دو دسته تقسیم شده‌اند. بیشتر آنان مهدی مطرح شده در احادیث نبوی را که پیامبر ﷺ بشارت آمدن او را در آخرالزمان داده‌اند شخصی ناشناخته و نامعین دانسته‌اند. اینان معتقدند مهدی هنوز زاده نشده و پس از این در آخرالزمان، در زمانی نامعین از پدر و مادری ناشناخته زاده می‌شود و در زمان نامشخص قیام خواهد کرد و اوضاع نابسامان جهان را سامان خواهد داد. اینها بر این باورند که مهدی شخص خاص، فرزند پدر و مادری شناخته شده و دارای تاریخ تولدی مشخص نیست.

در مقابل، شماری از آنان نیز به مهدویت شخصی معتقدند و بر این باورند که مهدی، شخصی است شناخته شده و معین، او زاده شده و جهان از فیض وجود او بهره‌مند است.

معتقدان به شخصی بودن مهدویت مصداق بشارتهای رسول خدا ﷺ درباره مهدی را همان مهدی موعود فرزند امام حسن عسکری علیہ السلام دانسته‌اند.

مهدویت شخصی و دلایل آن:

در بررسی احادیث مهدی علیه السلام و اسناد و مدارک دیگر اسلامی، به دلایل و شواهدی بر می‌خوریم که از میان دو قول گذشته، نظر دوم؛ یعنی مهدویت شخصی را تأیید می‌کنند. به عنوان نمونه به چند دلیل اشاره می‌شود.

۱- حدیث خلفای اثناعشر:

صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله جابر بن سمره از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود:

«لا یزال الدین قائماً حتی تقوم الساعة او یكون علیکم اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش» (۱).

همواره دین پابرجاست تا آنکه قیامت فرا رسد با دوازده نفر خلیفه بر شما خلافت کنند که همگی آنان از قریشند.

«یکون لهذه الامامة اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش» (۲).

برای این امت دوازده نفر خلیفه وجود خواهند داشت که همگی آنان از قریشند.

همان‌گونه که می‌بینید، خلفای امت اسلامی و جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده نفرند. آنان خلفای کل امتند و همگی آنان از قریشند.

حدیث خلفای اثناعشر چنان که دیدیم دارای ویژگی‌هایی است که آن ویژگی‌ها جز بر امامان دوازده‌گانه اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر کس دیگری قابل تطبیق نیست؛ چرا که به جز امامان معصوم، هیچ گروهی را در میان امت اسلامی نمی‌شناسیم که برای آنان ادعای خلافت شده

باشد، خلفای پیامبر باشند، همگی آنان از قریش باشند، تعدادشان دوازده نفر باشد، خلفای کل امت اسلامی باشند و جهان هیچ‌گاه از وجود یکی از آنان خالی نباشد.

دلالت احادیث «اثنا عشر» بر امامت حضرت مهدی علیه السلام به طوری مورد قبول است که ابوداود نیز احادیث دوازده امام را در جامع خود که از معتبرترین و معروف‌ترین کتب مورد اعتماد اهل سنت و از «صحاح سته» به شمار می‌رود در کتاب «المهدی» تخریج کرده است.

۲- حدیث ثقلین:

رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله در حدیث معروف ثقلین به صراحت اعلام داشته است که پس از خود، دو شیء گرانبها در میان امت باقی می‌گذارد: کتاب خدا و اهل بیت خود و تصریح کرده است که این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در قیامت با هم در کنار حوض کوثر بر پیامبر وارد شوند.

با توجه به صراحت حدیث ثقلین، در همه روزگار از هنگام درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله تا قیامت همان‌گونه که قرآن در میان جامعه اسلامی وجود دارد، فرد معصومی از اهل بیت آن حضرت نیز باید همراه قرآن باشد.

ابن حجر هیشمی مکی پس از آوردن حدیث ثقلین می‌نویسد:

«و فی احادیث الحثّ علی التمسک باهل البیت اشارة الی عدم انقطاع متأهل منهم للتمسک به الی یوم القیامة، كما انّ الکتاب العزیز كذلك و لهذا کانوا اماناً لاهل الارض كما یأتی و یشهد لذلك الخبر السابق: فی کلّ خلف من امتی عدول من اهل بیتی»^(۱)

۱. الصواعق المحرّقة، ابن حجر، ص ۱۵۱، چاپ مصر

احادیثی که ما را به تمسک به اهل بیت ترغیب می‌کند، اشاره دارند به اینکه همان طور که قرآن کریم همواره اهلیت تمسک دارد، اهل بیت نیز این گونه‌اند و از آنان همواره کسی وجود دارد که از شایستگی و قابلیت تمسک برخوردار باشد. به همین خاطر است که اهل بیت مایه امان اهل زمینند و خبر گذشته که می‌گفت: «در میان هر نسلی از امت من افراد عادلّی از اهل بیت من وجود دارند»، گواه این مدعاست.

اکنون که به جهان اسلام نگاه می‌کنیم و آثار امت اسلامی را مورد بررسی قرار می‌دهیم می‌بینیم از میان اهل بیت پیامبر ﷺ کسی جز حضرت مهدی ﷺ باقی نمانده است.

حال اگر طبق گفته برخی از دانشمندان اهل سنت فرض کنیم حضرت مهدی متولد نشده است، از اهل بیت پیامبر ﷺ کسی در جهان وجود نخواهد داشت. در نتیجه میان کتاب خدا و عترت پیامبر ﷺ جدایی خواهد افتاد و سخن پیامبر ﷺ در حدیث ثقلین تکذیب خواهد شد. حال آنکه صحّت حدیث ثقلین مورد پذیرش دانشمندان فریقین است و به صراحت حدیث یاد شده میان قرآن و عترت هرگز جدایی نخواهد افتاد. نتیجه آنکه حضرت مهدی ﷺ متولد شده و در جهان وجود دارد. او در میان جامعه اسلامی، تنها کسی است که از شایستگی لازم برخوردار است تا مصداق «ثقل اصغر» و همتای قرآن در حدیث ثقلین قرار گیرد.

۳- ضرورت وجود امام در هر زمان:

حافظان اهل سنت، از رسول خدا احادیث بسیاری نقل کرده‌اند که بر اساس آن در هر زمانی برای مسلمانان، امامی وجود دارد و آنان وظیفه دارند آن امام را بشناسند و بیعت او را به گردن بگیرند.

تفتازانی از رسول خدا ﷺ نقل کرده است:

«من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلیة...» (۱)

هر کس بمیرد بدون آنکه امامی داشته باشد به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.

عبدالله بن عمر از رسول خدا ﷺ نقل کرده است:

«من مات بغير امام مات ميتة جاهلیة».

هر که بمیرد بدون آنکه امامی داشته باشد به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.

از این دو حدیث به روشنی می توان به این نکته رسید که در هر زمانی برای جامعه اسلامی امامی وجود دارد که از نظر اهمیت، شناخت او عین دین و عدم شناخت او عین جاهلیت است.

بی تردید مقصود از این امامان، حاکمان جور نمی توانند باشند؛ چون قرآن مؤمنان را از نزدیک شدن به آنان بر حذر داشته است:

«وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمَسَّكُمْ النَّارُ...» (۲)

اگر کسی معتقد باشد که حضرت مهدی علیه السلام متولد نشده است برای احادیث بالا مصداق و راه حلی نخواهد یافت و سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز - نعوذ بالله - تکذیب خواهد شد. از آن جا که ساحت مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله از هر دروغی منزّه است، پس باید احادیث ایشان درست و دارای مصداق خارجی باشد و مصداق خارجی این سلسله از احادیث در جهان معاصر جز حضرت مهدی علیه السلام کس دیگری نمی تواند باشد.

دلیل مهدویت نوعی:

تنها دلیل طرفداران مهدویت نوعی، حدیثی است که ابی داود

۲. سوره هود، ۱۱۳.

۱. مسند احمد، ج ۳، ص ۴۴۶

سجستانی در سنن خود نقل کرده است:

«لو لم یبق من الدنیا الا یوم لطول الله ذلك الیوم حتی یبعث فیہ رجلا من اهل بیتی یواطی اسمہ اسمی، و اسم اییه اسم ابی»^(۱)
 «اگر باقی نماند از دنیا جز یک روز به طور حتم خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد تا مردی از اهل بیت مرا برانگیزد که نام او همانند نام من و نام پدرش همانند نام پدر من است.»

طرفداران نظریه مهدویت نوعی می‌گویند: جمله «و اسم اییه اسم ابی» نشان می‌دهد که مهدی مورد نظر در احادیث رسول خدا ﷺ امام دوازدهم شیعیان نیست. چون این مهدی نام پدرش عبدالله است، ولی مهدی امام دوازدهم شیعیان نام پدرش حسن است. و این دو با هم تفاوت دارند.

پاسخ به این شبهه:

حدیث مزبور را حافظان حدیث از طرق مختلفی نقل کرده‌اند. در دیگر طرق، جمله «و اسم اییه اسم ابی» وجود ندارد و حدیث بدون این زائده ذکر شده است. تنها در یک نقل از نقلهای حدیث این جمله زیادی دیده می‌شود.

خود ابی داود، در نقل دیگری حدیث یاد شده را بدون آن زائده آورده است.^(۲)

ترمذی - در صحیح خود - همین حدیث را دو بار از دو طریق بدون زیادی فوق نقل کرده است.^(۳)

احمد بن حنبل حدیث را در کتاب خود، مسند، پنج بار با پنج سند،

۱. سوره هود، ۱۱۳. ۲. همان مدرک.

۳. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۰۵.

بدون زیادی فوق نقل کرده است. (۱)

از میان ۳۱ تن از حافظان بزرگ حدیث که حدیث مورد نظر را نقل کرده‌اند، تنها در نقل یک نفر از آنان زایده مذکور دیده می‌شود و ۳۰ نفر دیگر حدیث را بدون آن نقل کرده‌اند. (۲)

۲- «مدعیان دروغین مهدویت»

مسئله مقدّس «مهدویت» مانند سایر مسائل دینی و اسلامی، حتی مانند الوهیت و ربوبیت و نبوت و رسالت، که گاهی مورد سوء استفاده افراد یا گروههایی - البته بانگیزه‌های شخصی یا سیاسی - قرار می‌گیرد که اهداف و اغراض خاصی از این عمل دنبال می‌کنند.

مگر نه اینکه جهان همیشه شاهد این مطلب است که افرادی گستاخانه مدّعی الوهیت یا ربوبیت شده و کوس خدایی زده‌اند یا مدّعی نبوت و رسالت شده و دعوی پیغمبری نموده‌اند؟

بدیهی است که این سوء استفاده‌ها و این ادعاهای مفتضح و رسوا، هرگز به اصل و اصالت واقعی ضربه نمی‌زند و کسی نمی‌تواند با این بهانه که گاهی این نوع مطالب واقعی و ریشه‌دار در فطرت و عقل و مؤید به صدها بلکه هزاران دلیل، مورد سوء استفاده قرار گرفته یا می‌گیرد. آنها را زیر سؤال ببرد یا به نحوی در صحّت اصل آنها تشکیک کند.

از آنجا که مسئله حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه - که در آیات و روایات فراوانی خصوصیات آن مطرح شده است، نزد مسلمان، مسئله‌ای مقدّس و ظهور حضرتش همواره آرزوی آنان بوده است، از این قاعده مستثنا نبوده و نیست.

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۷۶، ۳۷۷، ۴۳۰، ۴۴۸.

۲. گنجی، شافعی، البیان فی اخبار صاحب الزمان، ص ۹۶.

این مسئله مهم در زمان ائمه اطهار علیهم السلام و حتی با وجود خود امامان که جزء مبشران و نویددهندگان به آن بوده‌اند به نحوی مورد سوء برداشت قرار می‌گرفت که با برخورد ائمه علیهم السلام مواجه می‌شد.

این روند خطرناک و انحرافی در عصر غیبت صغری و بخصوص پس از آن، به شکلهایی مانند ادعای دروغین سفارت و نیابت خاصه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه تجلی نمود که مورد تکذیب حضرت علیه السلام و هشدار آن وجود مقدس قرار می‌گرفت و مؤمنان تنها به سفرها و نواب واقعی توجه داده می‌شدند.

البته این حرکت در زمانهای بعد، نه تنها در جوامع شیعی بلکه در جوامع سنی نیز ادامه پیدا کرد و از اعتقاد و علاقه مسلمانان به این مطلب مقدس و حساس و سرنوشت‌ساز، بی‌محابا و ناجوانمردانه بهره‌برداری شد.

نگاه تاریخی به دعاوی و نسبت‌های دروغین مهدویت:

دشمن در کمین است، نه تنها در کمین که مشغول فعالیت است؛ یعنی کار یاوه‌سرایی و استهزای عقاید اصیل امامت را در پوشش زیبای علم و تحقیق آغاز و مدعیانی را در این زمینه معرفی کرده است که خود را به امامیه نسبت داده‌اند، در حالی که خود امامیه از آنان گریزان می‌باشند. گرد وجود چنین مهدی‌نماهایی را بیشتر فریبکاران فرصت‌طلب و دغل‌کاری که در پی کسب موقعیت و مقام برای خویش یا اربابان خویش یا هر دو هستند گرفته بودند.

آنان افرادی را به عنوان مهدی معرفی می‌کردند که فساد و تباهی اعمالشان هویدا بوده و سعی می‌کردند با خدشه وارد کردن در متون تاریخی، با فریب‌کاری چهره مهدی اصیل را خدشه‌دار کنند و سرانجام نتیجه

می گرفته‌اند که اگر مهدویت این است ما با آن مخالفیم و آن را انکار می‌کنیم. غافل از آنکه فریبکاری متمه‌دیان و مدعیان دروغین و گردآوری مریدانی چند و سواری گرفتن از ایشان، خود دلیل آن است که اصلی در اسلام وجود دارد که این اصل‌نماها عرصه اظهار وجود پیدا کرده‌اند و با فریب مردم خود را به جای آن اصل جا می‌زنند.

نفی مهدی‌نماها هرگز نفی مهدی اصیل نیست. برای وجود چند جنس تقلبی هرگز وجود جنس اصلی را نفی نمی‌کنند. پس باید کوشش شود چهره واقعی مهدویت را آن گونه که اسلام معرفی می‌کند شناساند و افراد دروغین را معرفی کرد. در این میان باید آگاه و هوشیار بود و دست فریبکاران مهدی‌نما را رو کرد و در پاسداری از اعتقاد آگاه بود.

مهدی واقعی با ویژگی‌های خاص خود زنده است و ان شاء الله با آماده شدن زمینه ظهور، روزی ظهور و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد. بحث از مدعیان دروغین مهدویت را باید در دو بخش ترسیم کرد:

الف: مدعیان قبل از امامت حضرت ولی عصر علیه السلام

معرفی همه افرادی که قبل از امامت حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - ادعای مهدویت کردند، موجب اطاله مطالب این رساله می‌شود. لذا فقط به تعدادی از کسانی که با این ادعا، پیروانی را به دنبال خود کشاندند، اشاره می‌شود:

۱- گروهی از مسلمانان «محمد بن حنفیه» را چون همانام و هم‌کنیه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده مهدی پنداشته و بر این باور بوده‌اند که او نمرده و غایب است و بعداً ظاهر می‌شود و بر دنیا مسلط می‌شود. (۱)

۱. نویختی، فرق الشیعه، نجف، المطبعة الحیدریه، ص ۲۷.

۲- فرقه اسماعیلیه:

گروهی معتقد بودند که اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام نمرده، بلکه مرگ او از روی مصلحت اعلام شده است و او نمی میرد و همان «قائم» موعود است و قیام می کند و بر دنیا مسلط می شود. (۱)

۳. نفس زکیه:

«محمد» مشهور به «نفس زکیه» پسر «عبدالله بن حسن» در زمان منصور دوانیقی عباسی قیام کرد و به مناسبت نامش، پدرش ادعا کرد که همان مهدی موعود است و با تکیه روی این موضوع، طرفدارانی برای او فراهم آورد. (۲)

در جریان قیام نفس زکیه «محمد بن عجلان» که از فقیهان و عابدان مدینه بود به کمک وی برخاست. وقتی که محمد شکست خورد و کشته شد، «جعفر بن سلیمان»، حاکم مدینه، ابن عجلان را احضار کرد و گفت: چرا با آن دروغگو خروج کردی؟ آنگاه دستور داد دستش را قطع کنند. فقیهان و اشراف مدینه که حضور داشتند از جعفر بن سلیمان، برای ابن عجلان درخواست عفو کردند و گفتند: امیر! محمد بن عجلان فقیه و عابد مدینه است و موضوع برای او مشتبه شده و خیال کرده که «محمد بن عبدالله» همان مهدی موعود است که در روایات آمده است. (۳)

عین این گفتار برای «عبدالله بن جعفر» نیز که از دانشمندان و محدثان بزرگ مدینه بود، پیش آمد و او هم در پاسخ درخواست حاکم مدینه گفت: «من به این علت با محمد بن عبدالله همکاری کردم که یقین داشتم او همان مهدی موعود است که در روایت ما یاد شده است. تا او زنده بود

۱. همان ص ۶۷ - ۶۸.

۲. مهدی پیشوائی، سیره پیشوایان، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ص ۷۱۰.

۳. همان، ص ۷۱۰.

هیچ شکی در این موضوع نداشتم اما هنگامی که کشته شد فهمیدم که او مهدی نیست بعد از این دیگر فریب کسی را نخواهم خورد.»^(۱)

۲- فرقه واقفیه:

فرقه واقفیه به مهدویت امام موسی کاظم علیه السلام قایل هستند و بر این باورند که امام موسی کاظم علیه السلام نمرده است، بلکه زنده است و در انتظار او نشستند.^(۲)

این گروه امام رضا علیه السلام را وکیل پدرش می دانستند نه جانشین او. پیروان امام هشتم علیه السلام به این گروه لقب «مطوره» داده اند: «ما انتم الا کلاب مطوره»؛ شما چیزی جز سگهای باران خورده نیستید.^(۳)

عقیده واقفیه درست نیست. چرا؟

چون امام هفتم هم، مانند اجداد خود از دنیا رفته اند. شهادت امام کاظم علیه السلام به قدری مشهور است که مرگ هیچ یک از پدران عالی قدرش بدان شهرت نرسید. چون به امر هارون الرشید جنازه مبارکش را به قضات و شهود نشان دادند تا گواه دهند که حضرت به مرگ طبیعی مرده است. سپس جنازه را بر سر جسر (پل) بغداد نهادند تا همگان بینند.

شیخ طوسی می فرماید: «وفات آن حضرت مشهورتر از آن است که محتاج به ذکر روایت باشد و کسی که مخالف آن است، در حقیقت منکر بدیهیات است.»^(۴)

۵- فرقه محمدیه:

فرقه محمدیه پس از وفات ابوجعفر محمدبن علی الهادی علیه السلام به مهدویت وی قایل شدند؛ با اینکه وی در حیات پدر بزرگوارش وفات

۲. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۹۲.

۱. همان، ص ۷۱۱.

۳. شهرستانی، ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۶۹.

۴. علی دوانی، مهدی موعود، ص ۴۳۴.

کرده است. او نزدیک سامرا مدفون است و آرامگاه او در نزدیکی قریه بلد، معروف به بقعه «سید محمد» می باشد. (۱)

فرقه محمدیه استدلال می کردند که امام هادی علیه السلام، امام عسکری علیه السلام و جعفر را به عنوان وصی معرفی نکرده اند و هیچ کس حق ندارد خود را امام بداند. از طرفی امام هم بدون جانشین از دنیا نمی رود، سپس چنین نتیجه گیری می کردند که چون قطع امامت و بی اعتباری آن ممنوع شده از این رو ناچار بودند به امامت محمدبن علی رجوع کنند، این امر باعث شد عده ای او را قائم (مهدی) بدانند و برخی هم مرگ او را منکر شده اند. (۲)

البته باید یادآوری کرد که خود محمدبن علی هرگز چنین ادعایی نکرده بود.

ب: مدعیان بعد از امامت ولی عصر (عج)

در میان شیعیان گروهی از همان آغاز غیبت به کذب و افتراء ادعای باییت و مهدویت نمودند که نام برخی از آنان در اینجا ذکر می شود و بحث تفصیلی آن را به کتابهایی که در این زمینه تألیف شده ارجاع می دهیم.

۱- ابو محمد شریعی

وی که از اصحاب امام یازدهم علیه السلام بود، نخستین شخصی است که به دروغ مدعی باییت و مهدویت شد. (۳)

۲- محمدبن نصیر نمیری:

مؤسس فرقه «نصیری» که پس از ابو محمد شریعی ادعای باییت نمود و از غلات است و حضرت حجت (عج الله تعالی) او را لعن فرمود. هنگام

۱. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۹۸.

۲. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، دکتر جاسم حسینی، ترجمه، دکتر محمدتقی آیه

۳. بحار، علامه مجلسی، ج ۵۱، ص ۳۶۷.

مرگ زبانش سنگین شد، به گونه‌ای که وقتی پیروانش از او پرسیدند باب بعد از تو کیست؟ او با لکنت گفت: احمد. پیروانش مقصود او را که غرض کدام احمد است نفهمیدند و به سه فرقه تقسیم شدند، فرقه‌ای گفتند: مقصود او احمد فرزندش است و فرقه دوم گفتند: احمد بن موسی بن الفرات است و فرقه سوم به احمد بن ابی الحسین بن بشر گرویدند و هر سه آنان ادعای باییت نمودند. (۱)

۳- محمد بن مشعشع:

محمد بن مشعشع رئیس مشعشعین خوزستان که دعوی نیابت خاصه و باییت کرد و سپس مدعی مهدویت شد و در سال (۸۴۱ هـ ق) وفات یافت. (۲)

۴- عباس فاطمی:

در اواخر قرن هفتم می‌زیست. او نیز ادعای باییت خاصه و مهدویت نمود. وی که پیروانی نیز داشت، دولتی تشکیل داد و شهر فارس را تصرف کرد. اما در پایان کار به قتل رسید و دولت وی منقرض شد. (۳)

۵- محمد نوربخش:

رئیس و مؤسس فرقه نوربخشیه (۷۹۵-۸۹۶ هـ ق) در سال (۸۲۶ هـ ق) مدعی نیابت و باب امام گردید و سپس مهدویت خود را اعلام نمود. (۴)

ع...

در قرن سیزدهم هجری، شخصی که در این ارتباط گروهی را به انحراف کشانید، «سید علی محمد شیرازی» بود که فرقه ضاله باییه را بنا

۱. معجم رجال الحدیث، ابوالقاسم خوئی، ۱۷/۳۳۶-۳۳۸.

۲. مدعیان نبوت و امامت و مهدویت، ص ۲۶۳-۲۶۴.

۳. همان، ص ۲۶۵. ۴. همان، ص ۲۶۵.

نهاد که مقدمه پیدایش فرقه ضالّه بهائیت شد.

ان شاءالله در فصل سوم همین بخش به طور کامل این دو فرقه را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

اینها نمونه‌هایی است که نشان می‌دهد موضوع مهدویت در زمان پیامبر ﷺ و بعد از او، موضوع مسلمی بوده است و امت اسلام همواره در انتظار شخصی بوده‌اند که قیام کند و با ظلم و ستم بستیزد و پرچم حاکمیت عدل و داد را در جهان به اهتزاز درآورد.

بدیهی است که سوءاستفاده برخی بازیگران را از موضوع مهدویت در بعضی از ادوار، هرگز نمی‌توان مجوزی برای انکار اصل مسئله مهدویت دانست؛ زیرا در طول تاریخ، حقایق بسیاری از سوی عناصر بازیگر و فرصت طلب مورد سوءاستفاده قرار گرفته است.

مدعیان الوهیت یا نبوت و سایر مقامات معنوی، در دنیا کم نبوده‌اند. ادیان ساختگی نیز در دنیا کم نبوده است. ولی اینها هرگز دلیل نمی‌شود که کسی منکر اصل وجود خدا و نبوت انبیا گردد.

علم و دانش و صنعت نیز در زمان ما مورد سوءاستفاده واقع شده و در راههای ضد بشری به کار می‌رود، ولی آیا این باعث می‌شود که ما اصل علم و صنعت را نفی کنیم؟

جهان غرب و مهدویت:

موضوع مهدویت به عنوان یکی از انقلابی‌ترین اعتقادات اسلامی، جهان غرب را در مورد آینده به وحشت انداخته است. این وحشت ناشی از عمق بحرانهایی است که غرب، آن را با تمام وجود احساس می‌کند و البته با یگانه هنر خود که - ظاهر آرایبی - است، تلاش می‌کند نه تنها چهره ورشکسته را به خود نگیرد، بلکه در هیئت یک جهاندار غالب ظاهر شود

و افراد ساده‌اندیش و سطحی‌نگر را بفریبد.

فروپاشی نظام خانواده و بحران اخلاقی، اجتماعی ناشی از آن، بروز بحران زیست محیطی، بحران اقتصادی که در شکل تبعیضهای وحشتناک خود را نشان می‌دهد، سیطره ظالمانه رسانه‌ها و... بحران‌های امروز غرب است.

اندیشمندان نظام سلطه‌گر غرب به خوبی می‌دانند که اگر این وضع استمرار یابد، قطعاً آینده از آن اندیشه‌ای خواهد بود که خلاً معنویت جهان را پر کند. اسلام و تشیع با اعتقاد بزرگ خود به مهدویت قطعاً یگانه‌مکتبی خواهد بود که به زودی بیرکاغذی غرب را در ساحت اندیشه و تفکر له خواهد نمود و خود چونان موهبتی آسمانی بر دل و جان مردم حاکم خواهد شد.

این خطری است که اندیشمندان غربی آن را احساس کرده و به استناد همین احساس خطر از ناحیه مهدویت، مدتهاست که تبلیغات دامنه‌داری را در مقابله با آن آغاز نموده‌اند. این تبلیغات با بهره‌برداری از آخرین تکنولوژی‌های روز که در اختیار غرب قرار دارد انجام می‌شود.

امروز مدرن‌ترین ابزار تبلیغات غرب - هالیوود - است. در فیلمهای جدید هالیوود به طور غیر مستقیم علیه مهدویت شیعی تبلیغ می‌شود که یکی از معروف‌ترین آنها، فیلم «نوستر اداموس» است که با تبلیغات شدید بارها در جهان به نمایش درآمده و میلیونها سی‌دی از آن در حال حاضر در دنیا توزیع شده است.

اما تبلیغات غرب علیه مهدویت صرفاً در عرصه فیلم‌سازی خلاصه نمی‌شود. در همه عرصه‌های تبلیغاتی غرب می‌توان رگه‌هایی از تبلیغ علیه مهدویت را مشاهده کرد. در واقع؛ نظریه‌پردازان غربی با تهیه خوراک تبلیغاتی برای سینما، کتاب، سخنرانی، تئاتر، تلویزیون و همه

عرصه‌های هنری و فرهنگی، زمینه‌های تبلیغ علیه مهدویت را فراهم می‌آورند.

در حال حاضر سایت‌های کامپیوتری زیادی وجود دارند که تبلیغات ضد مهدویت را به عهده دارند و ذهن پاک جوانان را از این رهگذر، تحت تأثیر قرار می‌دهند.

در میان این امواج توفنده تبلیغات سوء، ما مسلمانان برای تبلیغ مهدویت در جهان امروز چه می‌کنیم؟

متأسفانه فقر تکنولوژیک مسلمانان بسیاری از امکانات بالقوه را در این مقوله از آنان سلب کرده است. اما موضوع این است که ما حتی از داشته‌های خود هم در این راه، به درستی استفاده نمی‌کنیم.

بی‌اطلاعی و کم‌اطلاعی جوانان ما از مقوله مهدویت، گناهی است که بخش عمده آن به دوش اندیشمندان، صاحب امکانات و مسئولان و دست‌اندرکاران جامعه ما سنگینی خواهد کرد.

دنیای امروز، دنیای اندیشه و منطق و استدلال است. جوان امروز ترجیح می‌دهد حقایق دینی را از طریق منطق و استدلال دریابد. اینجا است که بیگانگان، بیشترین بهره را برای منحرف کردن ذهن جوانان از حقایق دینی می‌برند.

فصل سوم

تاریخچه پیدایش باییت

مقدمه:

قبل از وارد شدن به اصل بحث و بیان تاریخچه پیدایش باییت، لازم است در خصوص واژه مقدس «باب» که دستاویزی برای ادعاهای ناصواب عده‌ای در طول تاریخ مسلمانان به ویژه در قرن سیزدهم شده و ارتداد بسیاری را به دنبال داشته است مطالبی بیان شود.

عنوان - باب - لقبی مقدس در احادیث و روایات رسیده از پیامبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام است و افرادی از اصحاب برجسته پیشوایان معصوم علیهم السلام به خاطر ویژگی‌هایی که بیان خواهیم کرد، به عنوان «باب» خوانده می‌شدند.

در این میان، عده‌ای جهت رسیدن به امیال و هواهای نفسانی خویش از این واژه مقدس در تعالیم دینی و شیعی بهره جستند و به دروغ خود را باب ائمه معرفی کرده‌اند که در فصل گذشته مدعیان دروغین آن را معرفی کردیم.

البته، باید توجه داشت که در طول تاریخ عده‌ای با ادعای دروغین «الوهیت»، «ربوبیت»، «نبوت» و «امامت» هم از راه حق منحرف شدند و هم عده‌ای از مردم ناآگاه یا مغرض و سودجو را به انحراف کشاندند.

در جریان‌شناسی «باییت» دقیقاً تکرار همین نکته را می‌بینم. پس بر

عالمان دین و اندیشمندان حوزه و دست‌اندرکاران امور دینی و فرهنگی واجب است که ضمن بازخوانی تاریخ گذشته، به شناسایی زمینه‌های این نوع انحراف در عصر کنونی پرداخته و با اطلاع‌رسانی لازم و هشدار به هنگام، از پیدایش «باییت» دروغین و گرایش به آن جلوگیری به عمل آورند.

باب صفت برجسته:

«باب» یا «باب الله» در برخی از احادیث اسلامی به عنوان صفت پیامبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام به کار گرفته شده است. چنان که واژه‌های دیگر مانند «صراط»، «سبب»، «طریق» و «سیل» که همه تعبیرهای دیگری از «باب الله» است، برای ائمه علیهم‌السلام به کار رفته است.^(۱)

حضرت علی علیه‌السلام در چند روایت به «باب» و «باب الله» و «باب الجنة» خوانده شده است:

«ان علیا بابُ فتحه الله فمن دخله کان مؤمناً». (۲)

«ان علیا باب من ابواب الهدی فمن دخله کان مؤمناً». (۳)

«ان علیا باب من ابواب الجنة فمن دخل بابه کان مؤمناً». (۴)

در حدیث معروف پیامبر ﷺ فرمود:

«انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب». (۵)

فردوسی این حدیث را چنین معنا کرده است:

که من باب علم علی‌ام در است درست این سخن گفت پیغمبر است

۱. دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر سیدمصطفی میرسلیم، ج ۱، ص ۱۰.

۲ - اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۴۳۷، ج ۲، ص ۳۸۸ - ۳۸۹.

۳. اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۴۳۷، ج ۲، ص ۳۸۸ - ۳۸۹.

۴. همان.

۵. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۶.

و مولانا جلال‌الدین رومی آن را چنین تفسیر کرده است:

چون تو بایی آن مدینه علم را چون شعاعی آفتاب حلم را
 باز باش ای باب برجویای باب تا رسند از تو قشوراند رلباب
 باز باش ای باب رحمت تا ابد بسارگاه اله کفواً احد
 از حضرت رضاء علیه السلام معنای «ماء» را در آیه «ان اضیح ماؤکم غوراً فمن
 یأتیکم بماء معین»^(۱) پرسیدند. امام در پاسخ فرمودند: «ماؤکم ابوابکم ای
 الائمه، والائمه ابواب الله»^(۲).

در این تفسیر «ماء» در معنای مجازی به کار رفته است؛ یعنی آب
 وسیله حیات است و اگر آبها بخشکند، راه حیات بسته است. امامان
 معصوم علیهم السلام مانند آبی هستند که حیات معنوی مردم به ایشان وابسته
 است و در حقیقت ابواب وصول به حیات معنوی و واقعی‌اند و اگر در
 جهان، امام و حجتی نباشد، باب حیات معنوی مسدود است و کسی «ماء
 معین» یا آب گوارای زندگی معنوی را به انسانها نخواهد چشانند.

در زمان حضور ائمه علیهم السلام افرادی از صحابه به عنوان «باب» آنان معرفی
 شده‌اند.^(۳)

نواب اربعه امام زمان علیه السلام در دوره غیبت صغری نیز «باب» خوانده
 شده‌اند. طبرسی از آنان به عنوان «الابواب للمرضیون و السّفراء
 الممدوحون» نام می‌برد.^(۴)

اما کسانی بودند که از عنوان مقدس «باب» سوءاستفاده نموده، خود را
 به عنوان باب امام معرفی می‌کردند. اینان در زمان حضور ائمه علیهم السلام
 تکذیب می‌شدند. در زمان غیبت امام زمان علیه السلام هم عده‌ای خود را به

۱. ملک / ۳۰. ۲. بحار، علامه مجلسی، ج ۲۴، ص ۱۰۰.

۳. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۷۷، ۱۷۶، ۲۱۱ و...

۴. طبرسی، الاحتجاج، ص ۴۷۷.

دروغ باب امام معرفی کردند و گروهی را هم به انحراف کشاندند. نمونه بارز آن سیدعلی محمد باب در قرن سیزدهم است که از این عنوان سوءاستفاده نمود و دعوی خویش را آشکار کرد. پیش از پرداختن به بحث و بررسی درباره رهبران و بنیانگذاران فرقه باییت و بهائیت، لازم است ریشه‌های فکری‌ای که به «باییت» و «بهائیت» ختم شد، نقد و بررسی شود، تا خوانندگان این سطور با بصیرت بیشتر در صدد کشف چگونگی راهیابی انحراف در میان افراد و گروهها برآیند. از این رو، اینک با بحث از «شیخیه» و انکار و اعتقادات آنان سخن خواهیم گفت تا جریان شکل‌گیری فرقه ضاله «باییت» به درستی ترسیم شود.

«شیخیه بستر پیدایش باییت»

مکتب شیخیه در اوایل قرن ۱۳ هـ ق به وسیله احمد بن زین الدین معروف به «شیخ احمد احسایی» (۱۱۶۶ - ۱۲۴۱ ق) پدید آمد. مکتبی که نه تنها خود دستخوش تحولات زیاد گردید؛ بلکه باعث به وجود آمدن تحولات بسیاری در عرصه‌های دینی و اجتماعی و حتی نظامی در کشور ایران شد و بذر باییت و بهائیت را پاشید.

شیخ احمد احسایی، گرچه در حوزه‌های علوم دینی حضور داشت؛ اما کمتر در درس اساتید حاضر می‌شد و مدعی بود که در فراگیری علوم، شاگرد کسی نبوده و تنها آنچه را می‌داند از راه خواب به دست آورده است. شاگردان او نیز این ادعا را درباره استاد خود تصدیق می‌کردند.^(۱) این نکته به رغم آنکه حکایت از نوعی بلوغ و رشد فکری دارد،

می‌تواند نشانگر نقطه ضعفی نیز باشد؛ زیرا برخی از علوم و معارف، چیزی نیستند که در قالب الفاظ و مفاهیم قرار گرفته و هر کسی بتواند بدون استاد آنها را به دست آورد. همان طور که در مورد فلسفه و عرفان همیشه تذکر داده‌اند که خواندن این درسه‌ها، بدون استاد موجب زحمت برای خود و دیگران می‌گردد. پیروان شیخیه چنان در حق شیخ احمد مبالغه کرده که ادعا نموده‌اند «شیخ خدمت حضرت حجت علیه السلام رسیده است» (۱).

«شیخ از اهالی احساء^(۲) در ماه رجب سال ۱۱۶۶ هـ ق به دنیا آمد. در سال ۱۱۸۶ هـ ق یعنی پس از آنکه بیست سال از عمرش گذشته بود ترک بلد کرد و به منظور کسب معارف عازم کربلای معلی و نجف اشرف شد. و در درس و مجالس بحث مشاهیر علما شرکت کرد. در درس مرحوم آقا باقر وحید بهبهانی و مرحوم آقای سید مهدی بحر العلوم و مرحوم میرسید علی طباطبائی حاضر گشت، تا آنکه پس از ارائه شرح بر کتاب تبصره» علامه حلی، از جانب مرحوم آقا سید مهدی بحر العلوم و مرحوم آقا سید علی صاحب ریاض و مرحوم شیخ جعفر بن شیخ خضر به اخذ درجه اجتهاد در روایت و درایت نائل گردید.» (۳)

شیخ احمد خود را از مقام اجتهاد بالاتر می‌دانسته و در نوشته‌های خود سخن از دیدن امامان و گفتگو با آنان می‌گفته است. (۴)

«شیخ در سال ۱۲۲۱ - در حالی که ۵۴ سال داشت در زمان فتحعلیشاه قاجار وارد ایران شد و جهت زیارت حرم امام رضا علیه السلام به مشهد رفت. فتحعلیشاه قاجار چون از شهرت شیخ احمد مطلع شد اظهار اشتیاق نمود

۱. روضات الجنات، ج ۱، ص ۹۱. ۲. نام اقلیمی است در شرق عربستان.

۳. بهائیان، سید محمد باقر نجفی، ص ۴.

۴. میرزا احمد تنکابنی، قصص العلماء، ص ۳۷.

و طی نامه‌ای او را به سوی تهران دعوت نمود. شیخ هم نسبت به دربار قاجار عنایت خاص ابراز داشته و مدح و ثنای از حد فزونی بخشید.^(۱) آنچه مسلم است شیخ احمد در هنگام اقامت خود در دربار قاجار از نعمات مادی دربار قاجار بهره‌مندی زیادی داشته است و معلوم نیست که قبول چنین نعماتی با دعاوی شیخ که می‌گفت: «هر وقت اراده می‌کنم به حضور ائمه اطهار مشرف می‌شوم»،^(۲) چگونه سازش داشته است؟

توجه به این پرسش نیاز به توضیح بیشتری دارد. شیخ احمد احساسی می‌گوید: «من در اوایل به ریاضت اشتغال داشتم، پس شبی در عالم خواب دیدم که دوازده امام در یکجا جمع بودند پس من متوسل و متشبث به ذیل دامان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام شدم و عرض کردم که چیزی مرا تعلیم کنید که هر وقت مرا مشکلی روی دهد بخوانم و یکی از شما را در خواب بینم و آن مشکل را سؤال کنم تا انحلال حاصل آید...»^(۳)

این سخنان احساسی، جنبه‌های بارزی از مشرب او را نشان می‌دهد که نوعی گرایش به «باطن شریعت» است. همین گرایش، موجب برداشت ویژه او نسبت به بعضی از مفاهیم دینی شده، وی حتی پای استدلال را بست و بدون اقامه دلیل، ادعاهای خویش را نشر داد؛ چنان که در هنگام مباحث علمی، هر گاه بر آرای وی ایرادی وارد می‌شد می‌گفت: «در طریق من مکاشفه و شهود است نه برهان و استدلال...»

بدیهی است که چنین طرز تلقی، خطرناک بوده و جایگاهی در ارائه نظریات علمی نخواهد داشت و چه بسا سر از شرک و کفر درآورد. شیخ احمد بعد از ترک تهران به یزد رفت و دو سال در یزد اقامت کرد و بعد به قصد زیارت عتبات عالیات روانه عراق شد. در مسیر راه وقتی

۲. همان.

۱. همان، ص ۱۰ - ۱۱.

۳. همان، ص ۳۷.

وارد کرمانشاه شد والی کرمانشاه شاهزاده محمد علی میرزای دولتشاه، پسر بزرگ فتحعلیشاه قاجار - به استقبال او آمد و مدتی در نزد شاهزاده توقف نمود.

بعد از اقامت در کرمانشاه رهسپار عتبات شد و چندی بعد آنجا را نیز به قصد مکه ترک کرد. اما در دو منزلی مدینه درگذشت و در قبرستان بقیع دفن گردید.

برای شناخت فرقه شیخیه و انشعابهای به وجود آمده در آن، آشنایی با شاگردان احساسی ضروری است. البته ما در صدد برشمردن همه شاگردان وی نیستیم.

از معروفترین شاگردان وی، سیدکاظم رشتی است. بعد از فوت شیخ احمد احساسی، سید کاظم رشتی که مورد توجه وی بود جای او را گرفت و مجلس درسش را اداره کرد و مکتب شیخیه را هر چه گرمتر به کار انداخت.

حاج محمدکریمخان در مورد جانشینی سیدکاظم رشتی عقیده شیخیه را چنین ابراز و اظهار می دارد:

«شیخ جلیل فرموده‌اند که سیدکاظم یفهم و غیره لایفهم، و در میان ما معلوم و آشکار است که به شیخ عرض کردند که اگر دست ما به شما نرسد اخذ این علم را از که بکنیم فرمودند: بگیرید از سیدکاظم، چرا که او از من علم را مشافهه آموخت و من از ائمه خود مشافهه آموخته‌ام و ایشان بی واسطه کسی از خدا آموخته‌اند.»^(۱)

مرحوم میرزا محمد تنکابنی که خود در درس سیدکاظم حاضر می شد می نویسد:

۱. هدایة الطالبین، ص ۷۱.

«در زمانی که در مجلس درس سیدکاظم حاضر شدم و می خواستم از مذهب ایشان اطلاعی حاصل نمایم، غالباً مذمت از فقها می کرد و سخن درشت بلکه «العیاذ بالله» به فقها شتم می نمودند.»^(۱)

به هر حال سیدکاظم رشتی تقریباً ۱۷ سال جانشین شیخ احمد بود و در سال ۱۲۵۹ هـ ق چشم از جهان فرو بست.^(۲)

عقاید و آرای احسایی:

نشر عقاید احسایی، با اعتراض و انتقاد جدی و پیگیر عالمان بزرگ قرن سیزدهم هجری روبه رو شد. ذکر همه آرا و اندیشه‌های شیخ احمد احسایی در اینجا میسر نیست چون درصدد بیان و نقد و بررسی افکار شیخ نیستیم. فقط برای آشنایی خوانندگان با شیخ و چگونگی پیدایش باییت مطالبی را بیان می کنیم.

شیخ احمد احسایی، علوم و حقایق را به تمامی، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام می داند. از دیدگاه او علم به حقایق اشیا باطن شریعت و نیز با ظاهر آن، از هر جهت سازگاری دارد. او معتقد است: «عقل، آنگاه می تواند به ادراک امور نایل شود که از نور اهل بیت علیهم السلام روشنی گیرد و این شرط، در شناختهای نظری و عملی، یکسان وجود دارد.

درست است که تعقل در اصول و معارف دین، واجب است، اما از آن جا که حقیقت با اهل بیت علیهم السلام همراهی دارد، صدق احکام عقل در گرو نوری است که از ایشان می گیرد.»^(۳)

۱. میرزا محمد تنکابنی، قصص العلماء، ص ۵۸.

۲. شیخ گری، ص ۱۹۴.

۳. شرح الزیارة الجامعه، شیخ احمد احسایی، به کوشش عبدالرضا ابراهیمی، ج ۳، ص ۲۱۷-۲۱۹ کرمان.

عقیده شیخ احمد احسائی درباره معاد جسمانی:

معروف‌ترین رأی احسائی درباره کیفیت معاد جسمانی است و همین نظریه، دلیل اصلی تکفیر او از سوی برخی علما از جمله ملامحمد تقی برغانی بود.

بدن هورقلیایی:

یکی از مهم‌ترین اندیشه‌های شیخ احمد احسائی «بدن هورقلیایی» است که این بدن در شهر «جا بلقا و جابلسا» قرار دارد. او به گمان خود، با این نظریه سه مسئله مهم دینی و عمیق فلسفی را تحلیل نموده است؛ یعنی:

۱- معراج جسمانی رسول خدا ﷺ.

۲- حیات امام زمان علیه السلام در طول بیش از ده قرن.

۳- معاد جسمانی - را با این عقیده تفسیر کرده و هر سه را از یک باب می‌داند.

او نه تنها زمین محشر را «هورقلیایی» می‌داند؛^(۱) بلکه معتقد است که امام زمان علیه السلام نیز با بدنی غیر عنصری و تنها هورقلیایی و در شهر «جابلقا و جابلسا» زندگی می‌کند. برای روشن شدن بحث لازم است در ابتدا این واژگان نامأنوس را توضیح دهیم، سپس دیدگاه شیخیه را نقل کرده، آنگاه به نقد و بررسی آن پردازیم.

واژه‌شناسی:

عبدالکریم صفی‌پور می‌گوید: «جابلص (بفتح باء و لام یا به سکون

۱. ارشاد العوام، ج ۲، ص ۱۵۱.

لام) شهری است به مغرب و لیس وراء انسی، و جابلق شهری است به مشرق برادر جابلص». (۱)

اما وی اشاره‌ای به هور قلیا ننموده است. در پاورقی برهان قاطع آمده است: «هور قلیا ظاهراً از کلمه عبری «هبل» به معنای هوای گرم تنفس و بخار و «قرنثیم» به معنای درخشش و شعاع است. و کلمه مرکب به معنای تشعشع بخار است». (۲)

شیخ احمد احسایی معتقد است که «هور قلیایی» لغتی سریانی و از زبان صابثین گرفته شده است. (۳)

به احتمال قوی، شیخ احمد سه واژه «هور قلیایی»، «جابلقا» و «جابلسا» را از شیخ اشراق گرفته باشد. (۴)

قطب الدین شیرازی، تفاوت جابلقا و جابلسا را این گونه بیان می‌کند: «جابلقا و جابرصا نام دو شهر از شهرهای عالم «عناصر مثل» است و هور قلیا از جنس «افلاک مثل» است. سپس هور قلیا، بالاتر است.» پس از آن می‌گوید:

«این نامها را رسول خدا ﷺ بیان کرده است و هیچ کس حتی انبیا و اولیاء علیهم السلام با بدن عنصری نمی‌توانند وارد این عالم شوند.» (۵)

عارف بزرگ محمد لاهیجی در شرح این بیت شبستری که:

بیا بنما که جابلقا کدام است جهان شهر جابلسا کدام است
گفته است:

«در قصص و تواریخ مذکور است که جابلقا شهری است در غایت

۱. منتهی الارب، ج ۱، ص ۱۵۶. ۲. برهان قاطع، ج ۴، ص ۲۳۹۱.

۳. جوامع الكلم، قسمت سیم، رساله ۹، ص ۱.

۴. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۶۶.

۵. شرح حکمة الاشراق، ص ۵۵۶، ص ۵۱۷.

بزرگی در مشرق و جابرسا نیز شهری است به غایت بزرگ و عظیم در مغرب - در مقابل جابلقا اریاب تأویل در این باب سخنان بسیار گفته‌اند. آنچه بر خاطر این فقیر قرار گرفته است بی تقلید غیری به طریق اشاره دو چیز است:

یکی آنکه، جابلقا عالم مثالی است که در جانب مشرق ارواح واقع است که برزخ است میان غیب و شهادت و مشتمل است بر صور عالم. پس هر آینه شهری باشد در غایت بزرگی، و جابرسا، عالم مثال و عالم برزخ است که ارواح بعد از مفارقت «نشأه دنیویه» در آن جا باشند و صور جمیع اعمال و اخلاق و افعال حسنه و سیئه که در نشأه دنیا کسب کرده‌اند در آنجا باشند و این برزخ در جانب مغرب اجسام واقع است و هر آینه شهری است در غایت بزرگی و در مقابل جابلقا است...

معنای دوم آنکه، شهر جابلقا مرتبه الهیه - که مجمع البحرین وجوب و امکان است - باشد که صور اعیان جمیع اشیاء از مراتب کلیه و جزئیه و لطایف و کثایف و اعمال و افعال و حرکات و سکانات در اوست و محیط است «بماکان و مایکون» و در مشرق است؛ زیرا که در یلی مرتبه ذات است و فاصله بینهما نیست و شمس و اقمار و نجوم، اسماء و صفات و اعیان از مشرق ذات طلوع نموده و تابان گشته‌اند و شهر جابرسا نشأه و انسانی است که مجلای جمیع خلائق اسمای الهیه و حقایق کونیه است. هر چه از مشرق ذات طلوع کرده در مغرب تعیین انسانی غروب نموده و در صورت او مخفی گشته است.»^(۱)

پس مراد از عالم «هور قلیایی» همان عالم مثال است و چون «عالم مثال» بر دو قسم اول و آخر است، گفته‌اند: این عالم دارای دو شهر

جابلقاو جابرسا است.

عالم مثال دارای دو مرحله است:

اول؛ مثال در قوس نزول که بین غیب مطلق و شهادت مطلق قرار دارد. این عالم را برزخ قبل از دنیا می نامند، این مثال را جابلقا می گویند. دوم؛ مثال در قوس صعود است که بین دنیا و آخرت قرار دارد. سپس از افول و غروب نفس ناطقه از این بدن ظلمانی، نفس وارد عالم برزخ شده و از آن جا به قیامت کبری می رود. این مثال را جابرسا گویند.

معراج پیامبر از دیدگاه شیخ احمد احسایی:

قول به جسد هورقلیایی در تفکر احسایی، تبیین کننده معاد جسمانی به شمار رفته و بر همین اساس، در نظام اعتقادی شیخیه مبنای تبیین مسئله معراج پیامبر صلی الله علیه و آله نیز قرار گرفته است. احسایی معتقد است که:

«معراج جسمانی طبق برداشت از ظاهر آیات و روایات و فهم متعارف مسلمانان، مستلزم خرق و التیام است و خرق و التیام نیز محال است. در نتیجه پیامبر اسلام ﷺ در هر فلکی، جسمی متناسب با آن را داشتند.»^(۱) در جای دیگر می گوید:

«در زمان عروج معارج نبوت حضرت ختمی مرتبت به معراج، جزء خاکی و آبی را به زمین انداخت و جزء هوایی را در کره هوا انداخت و جزء ناری را در کره نار گذاشت، با همان اجزاء که از فلک تسعه مأخوذ بود به افلاک رفت.»^(۲)

این خلاف ضروری دین است چون اعتقاد ما آن است که پیامبر

۱. شیخی گری و بایبگری، مرتضی مدرسی چهار دهی.

۲. قصص العلماء میرزا محمد تنکابنی، ص ۴۷.

بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله با همین بدن عنصری و با همان لباسی که بر تن داشت و با همان نعلینی که در پا داشت به معراج رفت.

دیدگاه شیخ احمد احسائی درباره حیات امام زمان (عج):

شیخ احمد احسائی، امام زمان عج را زنده و در عالم «هورقلیا» می داند و می گوید:

«هورقلیا ملک آخر است که دارای دو شهر جابرسا - که در مغرب قرار دارد - و جابلقا - که در مشرق واقع است - می باشد. سپس حضرت قائم علیه السلام در دنیا در عالم مثال نیست. اما تصرفش به گونه ای است که به صورت هیکل عنصری می باشد و با مثالش در مثال و با جسدش در اجساد و با جسمش در اجسام و با نفس خود در نفوس و با روحش در ارواح است.»^(۱)

«امام زمان علیه السلام، هنگام غیبت در عالم هورقلیا است و هر گاه بخواهد به «اقالیم سبعة» تشریف بیاورند، صورتی از صورتهای این اقالیم را می پوشند و کسی او را نمی شناسد. جسم و زمان و مکان ایشان لطیف تر از عالم اجسام بوده و از عالم مثال است.»^(۲)

نقد و بررسی:

- با توجه به آنچه بیان کردیم معلوم شد که شیخ احمد، اصطلاحاتی را از فلسفه اشراق گرفته و بدون آنکه به عمق آنها پی ببرد، آنها را به عنوان مشخصه های اصلی آیین و مذهب خود قرار داده است. پیروان مکتب او نیز در توجیه این کلمات به تناقض گویی مبتلا شده اند.

۱. جوامع الکلم، رساله دمشقیه، قسمت ۲، ص ۱۰۳.

۲. جوامع الکلم، رساله دمشقیه، قسمت ۳، ص ۱۰۰.

این اصطلاحات در کلمات شیخ احمد و رمز و تأویل و باطن‌گرایی در آنان باعث شد که فرزندان او به نامهای محمد و علی که از عالمان و فرهیختگان بودند به انکار روش پدر و بلکه گاهی استغفار بر او و گاهی به تکفیر او مشغول شوند. (۱)

۱- تحلیل این بدن هورقلیایی و اعتقاد به حیات امام زمان علیه السلام با بدن هورقلیایی، در واقع به معنای انکار حیات مادی امام زمان علیه السلام روی این زمین است؛ زیرا اگر مراد آن است که حضرت مهدی علیه السلام در عالم مثال و برزخ - چه برزخ اول یا برزخ دوم - زندگی می‌کند، آن چنان که قبر را آنان از عالم هورقلیا می‌دانند، پس آن حضرت حیات با بدن عنصری ندارد و حیات او مثل حیات مردگان در عالم برزخ است و این با احادیثی که می‌گوید: «لولا الحجة لساحت الارض باهلها» و با حدیث «لولم یبق من عمر الدنيا...» هیچ سازگاری ندارد. بلکه دلیل عقلی می‌گوید باید غایت و هدف خداوند از آفرینش انسان زمینی، همیشه روی زمین وجود داشته باشد.

علاوه بر این، اعتقاد به این گونه حیات برای امام زمان علیه السلام مثل اعتقاد به تمام مردگان در عالم برزخ است و این عقیده با عقیده به نفی حیات مادی هیچ منافاتی ندارد.

۲- این سخن که حضرت مهدی علیه السلام با بدن هورقلیایی زندگی می‌کند صرفاً یک ادعای بدون دلیل است و هیچ دلیل عقلی یا نقلی بر آن اقامه نشده است.

۳- شیخ احمد وقتی به شرح زیارت جامعه کبیره پرداخته است، چون نتوانسته جمله «ارواحکم فی الارواح و اجسادکم فی الاجساد و...» را به

درستی تحلیل کند، دچار این اشتباهات شده است.

۴- شیخ احمد احسایی، چون به معنای لذت و الم - که هر دو نوعی از ادراک هستند - توجه نکرده و تنها لذت و الم را مادی پنداشته، خواسته است برای آخرت نیز عذاب و نعمت مادی فرض کند. از این رو گرفتار بدن هورقلیایی شده تا بتواند مشکل آخرت را حل کند. در حالی که اولاً؛ لذت و الم عقلانی، فوق حسی است و ثانیاً؛ لذت و الم عقلانی اخروی را باید با دلیل عقلی و لذت و الم حسی را با دلیل نقلی اثبات نمود، نه با این ادعاهای واهی و بی دلیل.

۵- نتیجه سخنان شیخ احمد، پیدایش فرقه ضالّه باییت و بهائیت و سرانجام، بی دینی به اسم آیین پاک به وسیله کسروی بود و این میدان عمل و نتایج اسفبار سخنان شیخیه، خود محک و ملاک خوبی بر ضعف و سستی این سخنان است.

فرقه‌های شیخیه:

گرچه پس از درگذشت شیخ احمد احسایی، پیروان او گرد سید کاظم رشتی حلقه زدند و جانشینی وی را پذیرفتند، ولی پس از وفات سید کاظم، بر سر جانشینی وی اختلافات چندی میان پیروان او به وجود آمد. در این قسمت به طور خلاصه با معرفی مهم‌ترین مدعیان جانشینی او، به انشعابات فرقه شیخیه اشاره می‌کنیم تا کیفیت بسترسازی شیخیه برای پیدایش «باییه» روشن گردد.

الف: شیخیه کریمخانیه:

پس از مرگ سید کاظم رشتی، یکی از شاگردان وی به نام «محمد کریمخان کرمانی» (۱۲۲۵ - ۱۲۸۸ ق) با توجه به موقعیت ویژه‌ای که

داشت مدعی رهبری این فرقه شد و برخی نیز دور او جمع شدند. از ویژگی‌های برجسته‌ای که او داشت، یکی نزدیکی وی به استادش و دیگری، نزدیکی به دربار قاجار بوده است؛ زیرا، پدر او حاج ابراهیم خان، مشهور به ظهیر الدوله، پسر عمو و داماد فتحعلی شاه و حاکم خراسان و کرمان بوده است. وی از دوستان شیخ احمد احسائی بود و در ترغیب شاه برای ملاقات با شیخ احمد، نقش مهمی داشته است. از این رو، محمد کریمخان با عنایت به این موقعیت ویژه توانست برای این فرقه، جایگاه محکم‌تری فراهم کند و به تبلیغ آن پردازد. طرفداران محمد کریمخان به «شیخیه کرمانیه» معروفند و به فرقه «کریمخانیه» نیز خوانده می‌شوند.

ب: شیخیه «باقریه»:

فرقه «باقریه» از فرق «شیخیه»، پیرو میرزا محمدباقر خندق‌آبادی درچه‌ای هستند که بعداً به میرزا باقر همدانی معروف شد. وی نماینده حاج محمد کریمخان کرمانی در همدان بود و پس از وی، دعوی جانشینی او را کرد و جنگ میان «شیخی» و «بالاسری» را در همدان به راه انداخت. میرزا محمدباقر که دارای تألیفات چندی است، از کرمان با میرزا ابوتراب از مجتهدان «شیخیه» و طایفه نفیسی‌های کرمان وعده‌ای دیگر مهاجرت کردند و در نایین و اصفهان و جندق و بیابانک و همدان پیروانی یافتند و سلسله «باقریه» را در همدان تشکیل دادند.^(۱)

ج: شیخیه «آذربایجان»

در آذربایجان - ایران - عالمان چندی به تبلیغ و ترویج آرای شیخ احمد احسایی پرداختند. سه طایفه مهم از آنان، قابل ذکرند که عبارتند از:

۱- خانواده حجة الاسلام:

بزرگ این خاندان، میرزا محمد مامقانی، معروف به حجة الاسلام (۱۲۶۹ ق) است. او نخستین عالم و مجتهد شیخی آذربایجان است. وی مدتی شاگرد شیخ احمد احسایی بود و از او اجازه روایت و اجتهاد دریافت کرد و نماینده وی در تبریز شد. «حجة الاسلام» سه فرزند دانشمند داشت که هر سه، از مجتهدان شیخی تبریز به شمار می رفتند و به لقب «حجة الاسلام» معروف بودند.

فرزند ارشد او، میرزا محمدحسین حجة الاسلام (م ۱۳۱۳ ق) نام داشت و نزد سید کاظم رشتی تلمذ کرده بود.

فرزند دوم او، محمدتقی حجة الاسلام (۱۲۴۷ - ۱۳۱۲ ق) نام داشت. وی طبع شعر داشت و «نیر» تخلص می کرد. «دیوان اشعار» او هم نشر یافت.

فرزند سوم او، میرزا اسماعیل (م ۱۳۱۷ ق) نام داشت، که از شاگردان میرزا محمدباقر اسکویی بود.^(۱)

۲- خاندان «ثقة الاسلام»:

دومین طایفه شیخیه آذربایجان، خانواده «ثقة الاسلام» اند. میرزا شفیع تبریزی معروف به «ثقة الاسلام» بزرگ این خاندان است از شاگردان شیخ احمد احسایی بود.

۳- خاندان «احقایی»

۱. برای توضیحات بیشتر خاندان حجة الاسلام به لغت نامه دهخدا، ج ۹، ص ۳۲۰ - ۳۲۵ مراجعه شود.

سومین طایفه شیخیه آذربایجان، خاندان «احقایی» اند، بزرگ این خانواده، میرزا محمدباقر اسکویی (۱۲۳۰ - ۱۳۰۱ ق) از مراجع تقلید و دارای رساله علمیّه بود. (۱)

بدعت رکن رابع:

از موضوعات جنجال برانگیز در عقاید شیخیه اعتقاد به «رکن رابع» است. (۲)

مقصود از رکن رابع، آن است که در میان شیعیان، شیعه کاملی وجود دارد که واسطه فیض میان امام عصر - عجل الله تعالی فرجه - و مردم است.

آنان، اصول دین را چهار تا می دانند: توحید، نبوت، امامت و رکن رابع. آنان، معاد و عدل را از اصول عقاید نمی شمارند؛ زیرا، اعتقاد به توحید و نبوت، خود مستلزم اعتقاد به قرآن است و چون در قرآن عدالت خدا و معاد ذکر شده است لزومی ندارد که دو اصل را در کنار توحید و نبوت قرار دهیم.

این عقیده برخلاف عقاید شیعه است و مسلمانان به طور عموم، معاد را از اصول دین می دانند.

طرح «رکن رابع» موجب اختلاف و انشعاب شیخیه و پس از اندکی دستاویزی برای ادعای جدید به نام «بابیت» شد.

ادعای «بابیت» از سوی یکی از شاگردان سیدکاظم رشتی صورت گرفت که خود سرآغاز فساد بزرگ میان مسلمانان به شمار می رود.

۲. بررسی عقاید و ادیان، ص ۴۶۳ - ۴۶۶.

۱. فرهنگ فنون اسلامی، ص ۳۵.

«شرح حال میرزا علی محمد باب بنیانگذار فرقه بابیت»

فرقه «بابیه» به دست میرزا علی محمد شیرازی، ملقب به «باب» تأسیس شد. بابیه او را «حضرت اعلی» و «نقطه اولی» هم لقب داده‌اند. وی در اول محرم سال ۱۲۳۵ هجری مطابق با ۱۳ اکتبر ۱۸۱۹ میلادی در شیراز به دنیا آمد. پدرش سیدمحمدرضا شیرازی به خاطر شغل بزازی، سیدمحمدرضا بزاز می‌گفتند. پدر در ایام کودکی سیدعلی محمد از دنیا رفت و از آن پس سیدعلی محمد، تحت کفالت و سرپرستی مادرش فاطمه بیگم و دایی خود به نام سیدعلی درآمد.^(۱)

سیدعلی محمد در کودکی توسط دایی خود به مکتب شیخ محمد عابد که در محله قهوه اولیاء - بیت العباس - فعلی شیراز واقع بود فرستاده شد و سالیان دراز در نزد شیخ درس خواند و نوشتن و خواندن و قسمتی از ادبیات فارسی و عربی را در این مکتب آموخت.^(۲)

با این حال، پیروان باب سیدعلی محمد را درس نخوانده معرفی می‌کردند تا به اصطلاح او را امی قلمداد کنند و با این ادعا بتوانند معجزه بودن سخنان و کلماتی را که از زبان او جاری شده، ثابت نمایند و همه را آیات و وحی خدا بدانند. ولی مدارکی که از کتب خود آنها در دست است نشان می‌دهد که سیدعلی محمد مدتی به مکتب برای تحصیل و درس خواندن رفته است.

مدارک به مکتب رفتن میرزا علی محمد باب

در اینجا به چند نمونه از مدارک به مکتب رفتن میرزا علی محمد اشاره می‌کنیم.

۱. لغت نامه دهخدا، ج ۹، ص ۳۲.

۲. بابی‌گری و بهائی‌گری، محمد محمدی اشتهاردی، ص ۴۲.

۱- نبیل زرندی، در تاریخ خود می‌گوید:

«خال - دائی - حضرت باب ایشان را برای درس خواندن نزد شیخ عابد برد. هر چند حضرت باب به درس خواندن میل نداشتند ولی برای اینکه به میل خال بزرگوارش رفتار کنند به مکتب شیخ عابد رفت. شیخ عابد مرد پرهیزکار محترمی بود و از شاگردان شیخ احمد احسائی و سیدکاظم رشتی به شمار می‌رفت.»^(۱)

۲- احمد یزدانی، مؤلف «نظر اجمالی در دیانت باب و بها» می‌نویسد:
 «سید علی محمد در شب اول محرم ۱۲۳۵ قمری مطابق با ۲۰ اکتبر ۱۸۱۹ میلادی در شیراز به دنیا آمد. از مختصر تحصیل سواد فارسی و مقدمات در یکی از مکاتب شیراز و اشتغال به تجارت در عنفوان شباب، در شب پنجم جمادی الاولی سال ۱۲۶۰ هـ مطابق با ۲۳ ماه مه ۱۸۴۴ میلادی در شیراز برای جناب ملا حسین بشرویه‌ای اظهار امر و بیان بعثت خود را فرمود.»^(۲)

۳- جالب اینکه خود میرزا علی محمد باب در صفحه ۲۵ بیان عربی^(۳) در سطر ۱۳ به یاد دوران تحصیلش می‌افتد و می‌گوید:

«یا محمد معلمی فلا تضرینی قبل ان یقضی علی خمسة سنة... و اذا اردت ضرباً فلا تتجاوز عن الخمس و لا تضرب علی اللحم الا و ان تحل بینهما سترأ فان ادیت تحرم علیک زوجک تسعة عشر یوماً.»

«ای محمد! آموزگارم! مرا قبل از آنکه پنج سال بر من در مکتب تو

۱. تاریخ نبیل زرندی، اشراق خاوری، ص ۶۴. مطالع الانوار، ص ۵۹.

۲. احمد یزدانی، نظر اجمالی در دیانت؛ باب و بها، ص ۹، چاپ پل کپی.

۳. این کتاب در کتابخانه‌های گلپایگانی، مرعشی، و دفتر تبلیغات بخش کتب ضالّه موجود می‌باشد.

بگذرد نزن و اگر خواستی بزنی از پنج ضربه تجاوز نکن و بر
گوشت مزن مگر اینکه بین گوشت و وسیله زدن پارچه‌ای قرار
دهی. اگر از این تجاوز کرد. نوزده روز همسر تو بر تو حرام است.»
بعید نیست که مخاطب «باب» در این عبارت «یا محمد معلمی...»
همین شیخ محمد عابد باشد که در شیراز به مکتب او رفته بود.
مدارک دیگری هم وجود دارد که نیاز به ذکر نیست، چون درس
خواندن سید علی محمد باب از مسلمات است.

سیدعلی محمد باب در بوشهر:

سیدعلی محمد پس از خروج از مکتبخانه و پیدایش روحیه
شیخی‌گری در او، علاقه و میل شدید به مطالب عرفانی و ریاضت پیدا
کرد و در سن ۱۹ سالگی همراه دائی خود، سید علی، برای تجارت به
بوشهر مسافرت کرد.

او در بوشهر به ریاضت و به اصطلاح تسخیر شمس می‌پرداخت و با
سر برهنه به پشت بام رفته و در برابر تابش سوزان و داغ آفتاب در بوشهر
به خواندن اوراد و اذکار مشغول می‌شد.

نبیل زرنندی در تاریخ خود می‌نویسد:

«حضرت باب غالب اوقات در بوشهر که بودند وقتی که هوا در نهایت
درجه حرارت بود چند ساعت به بالای بام تشریف می‌بردند و به نماز
مشغول بودند. آفتاب در نهایت درجه حرارت بر او می‌تابید و لکن هیکل
مبارک قلباً به محبوب واقعی متوجه بود.»^(۱)

سیدعلی محمد باب، پیش از ابراز ادعاهای دروغین خویش به

۱. تاریخ نبیل زرنندی، اشراق خاوری، ص ۶۶.

ریاضتهای سخت و بی فایده مشغول گردید. وی در ایامی که در بوشهر به تجارت می پرداخت کم دست از آن کشید، و در آن ایام، ذوق ریاضت و ذکر و فکر و مراقبه غیر شرعی که شیوه در اویش و صوفیه بود، در سرش افتاد. لذا به ریاضتهای غیر شرعی و غیر معمول و طاقت فرسا پرداخت. شاید از همین رو باشد که بعضی گفته اند: انجام دادن ریاضتهای سخت، اعتدال مزاج و حواس او را بر هم زد و اختلالی در افکارش پدیدار گشت:

«از همان سنین نوجوانی علامات عدم تعادل روحی در او آشکار بود به کارهای غیر متعارف دست می زد و طبیعتاً خرافه گرا بود. به «اوراد» و «طلسمات» که رمالان و افسونگران نادان و حرفه ای جهت ارتزاق و گول زدن ساده لوحان به کار می بردند سخت علاقه مند و پایبند بود و گاه با همین طلسمات بی اساس و اوراد - به زعم خود - به تسخیر جن و یا تسخیر «قوای فلکی» و «روح خورشیدی» می پرداخت؛ چنان که در هوای گرم تابستان بوشهر، هنگام بلندی آفتاب بر بالای بام می ایستاد و برای تسخیر آفتاب، اوراد مجعوله می خواند و حرکات ریاضت کشان قدیم هندی را تقلید می نمود.»^(۱)

بنابر این، وی گذشته از دل بستگی به اندیشه های شیخی و باطنی، به «ریاضت کشی» نیز مایل بود و به هنگام اقامت در بوشهر، در هوای گرم تابستان از سپیده دم تا طلوع آفتاب و از ظهر تا عصر در بام خانه رو به خورشید، اورادی می خواند.

این وضعیت، تأثیر زیادی در روحیه او باقی گذاشت و زمینه انحراف اعتقادی را فراهم ساخت.

مسافرت به کربلا:

سید علی محمد شیرازی که در غیاب، شیفته سید کاظم رشتی شده بود از بوشهر عازم کربلا شد و در مدت توقف خود در کربلا در سلک شاگردان و مریدان سید کاظم رشتی در آمد و مورد توجه استادش قرار گرفت.

«وی در مدتی که نزد سید کاظم رشتی شاگردی می کرد، با مسائل عرفانی و تفسیر و تأویل آیات قرآن و احادیث و مسائل فقهی به روش شیخیه آشنا شد و از آرای شیخ احمد احسائی هم آگاهی یافت.»^(۱)

سید علی محمد شیرازی، در سال ۱۲۵۷ هـ ق به شیراز بازگشت و هر گاه فرصت می یافت کتابهای دینی را مطالعه می کرد. به گفته خودش: «و لقد طالعت سنا برق جعفر العلوی و شاهدت بواطن ایاتها»^(۲) همانا کتاب «سنا برق» اثر سید جعفر علوی را خواندم و باطن آیاتش را مشاهده کردم.

ماجرای پیدایش فرقه «بایه»

ادعای «باییت» زمانی آغاز شد که سید کاظم رشتی از دنیا رفت و سید علی محمد شیرازی جانشین وی شد. همان گونه که در قسمتهای قبل گفته شد «شیخیه» در معارف دینی فقط به چهار رکن اعتقاد دارند:

۱. توحید؛ ۲. نبوت؛ ۳. امامت؛ ۴. اعتقاد به شیعه کامل (رکن رابع) که نیابت خاصه امام زمان علیه السلام مخصوص اوست.

آنان برخلاف اعتقاد فقیهان و محدثان شیعه، معتقدند که طریق نیابت خاصه، پس از نواب چهارگانه ۱. عثمان بن سعید عمروی؛ ۲. ابوجعفر محمد بن عثمان؛ ۳. ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی؛ ۴. ابوالحسن علی

۱. اسرار الآثار خصوصی، فاضل مازندرانی، ج ۱، ص ۱۹۲ - ۱۹۳.

۲. ظهور الحق، فاضل مازندرانی، ج ۳، ص ۴۷۹، کتاب در مصر به چاپ رسید.

بن محمد سمري؛ مسدود نشده و همچنان راه نیابت خاصه مفتوح است. شیخیه، شیخ احمد و سپس سیدکاظم رشتی را نایب خاص امام زمان عجل الله تعالی فرجه می دانستند. «بعد از مرگ سیدکاظم رشتی در سال ۱۲۵۹ یا ۱۲۶۰ هـ ق، ابتدا معلوم نبود چه کسی جانشین وی در رکن رابع (یعنی شیعه کامل) خواهد بود. از این رو، اغلب شاگردان وی از قبیل ملاحسین بشرویه، ملاعلی بسطامی، حاج محمد علی بارفروشی، آخوند ملاجلیل ترک، میرزا عبدالهادی، میرزا محمدهادی آقا سیدحسین یزدی، ملاحسن بجستانی، ملبشیر، ملا باقر ترک، ملا احمد ابدال و... چهل روز در کوفه به سر بردند و در صدد برآمدند که یک وجود فوق العاده را بیابند به گونه ای که اگر از استادشان بالاتر نباشد، لااقل با او برابری کند و جانشین وی گردد. همه این افراد، پیش از آنکه از هم جدا شوند هم پیمان و هم قسم گشتند که اگر به یافتن کسی که قرآن و استادشان سیدکاظم رشتی خبر داده (چون گفته بود که بعد از من امام زمان علیه السلام ظهور خواهد کرد) موفق شدند، نتیجه تحقیقاتشان را به هم اطلاع دهند»^(۱).

«از سوی دیگر، چند نفر نامزد چنین منصبی شدند که از جمله آنان، حاجی محمد کریمخان کرمانی، میرزا حسن گوهر، میرزا باقر، میرزا علی محمد شیرازی و... بودند. این امر، سبب اختلاف و پراکندگی در فرقه شیخیه گردید.

در این میان، ملاحسین بشرویه که مجذوب لباس زهد و پرهیزکاری (ظاهری) سیدعلی محمد شیرازی شده بود، قرار گذاشت که نام او را بلند کند. بدین منظور، با عده ای از شاگردان سیدکاظم صحبت کرد تا در تعیین شخص شایسته ای برای جانشینی سیدکاظم کوشش کنند و خود

اظهار داشت: «این کار، جز از راه مکاشفه به دست نخواهد آمد». لذا به مسجد کوفه رفت و چله نشست و پس از یک اربعین بیرون آمد و گفت: «مکاشفه‌ای صورت نگرفت». بار دیگر، چهل روز در مسجد کوفه به عبادت پرداخت و سپس از مسجد بیرون آمد و اظهار داشت: «مکاشفه، رخ داد و دریافتم که جانشین بحق سیدکاظم رشتی، سیدعلی محمد شیرازی است».^(۱)

با انتشار این مطلب عده‌ای از فرقه شیخیه که با این نوع ادعا مأنوس بودند به سیدعلی محمد شیرازی گرایش بیشتری نشان دادند و وی هم در سال ۱۲۶۰ هـ ق در سن ۲۵ سالگی جانشینی استادش سیدکاظم رشتی را اعلام کرد.

پس از جانشین شدن سیدعلی محمد شیرازی در سال ۱۲۶۰ هـ ق وی فرصت را غنیمت شمرد و از استقبال عده‌ای از شیخیه استفاده کرد، پای را از جانشینی استادش فراتر نهاد و در خانه خود، در شیراز، نخستین بار دعوت را به ملاحسین بشرویه آشکار ساخت و خود را «باب» امام دوازدهم شیعیان (یعنی واسطه میان مردم و امام زمان علیه السلام) معرفی کرد. وی بر این اعتقاد اصرار داشت که برای پی بردن به اسرار و حقایق بزرگ و مقدس ازلی و ابدی، باید مردم به ناچار از «در» بگذرند و به حقیقت رسند. لذا می‌گفت: «مردم باید به من ایمان آورند تا به کمک من - که واقف بر اسرار هستم - بر آن اسرار دست یابند».

ادعای سیدعلی محمد شیرازی، چون شگفت‌آورتر از دعاوی سایر رقیبان بود، واکنش بزرگ‌تری یافت و نظر گروهی از شیخیان به سوی او معطوف شد تا آنکه در مدت پنج تا شش ماه، هجده تن که اغلب آنان از

۱. همان، ص ۵۱، این جریان در ناسخ التواریخ (بخش قاجاریه) ج ۳ با تفصیل بیشتری آمد.

شاگردان سیدکاظم رشتی و همگی شیخی مذهب بودند، پیرامونش را گرفتند. این هجده نفر عبارتند از:

۱. حاجی ملا محمد علی بارفروشی (ملقب به «قدوس»)
۲. ملاحسین بشرویه (ملقب به «باب الباب»)
۳. آقا میرزا محمد باقر
۴. آقا محمد حسن (برادر باب الباب)
۵. ملا علی بسطامی
۶. قرّة العین طاهره
۷. شیخ محمد ابدال
۸. آقا سید حسین یزدی
۹. میرزا محمد روضه‌خوان یزدی
۱۰. سعید هندی
۱۱. ملا محمد خوبی
- ملا خدا بخش قوچانی
۱۳. ملا جلیل ارومی
۱۴. ملا باقر تبریزی
۱۵. ملا یوسف اردبیلی
۱۶. میرزا هادی قزوینی
۱۷. میرزا محمد علی قزوینی
۱۸. ملاحسین بجستانی؛ بعدها، سید علی محمد شیرازی آنان را حروف «حی» نامید.^(۱)

۱. الكواكب الدرّیه فی مآثر البهائیه، عبدالحسین آیتی، ج ۱، ص ۴۳. این کتاب در سال ۱۳۴۲ هجری قمری در مصر چاپ شد. مؤلف بعد از آنکه از فرقه ضالّه بهائیت روی گردان شد بر این کتاب و عقیده سابق خود ردیه‌ای نوشت به نام کشف الحیل در چهار جلد نشر یافت.

این گروه با تمام نیروی خود به تبلیغ از بابت می پرداختند. ان شاءالله در بخش دوم، در خصوص برخورد علما و سران قاجار و عاقبت سیدعلی محمد باب به طور مشروح بحث خواهد شد. حروف حی (که مطابق حروف ابجد، ۱۸ می باشد) همان ۱۸ نفر بالا هستند که در مدت پنج شش ماه اول به سید باب گرویدند و از طرف وی مورد نهایت تکریم و تجلیل واقع شدند و مقامات معنوی و روحانی بلندی برای آنان تثبیت کرده است.

«شرح حال قرّة العین، مبلغ بابت»

«نام اصلی قرّة العین، زرین تاج است. وی دختر ملامحمد صالح مجتهد قزوینی است که در قزوین در سنه ۱۳۲۰ ق متولد شد. زرین تاج بسیار زیبا بود و اندام بی نظیری داشت و در عین حال شهرت طلب و هوسباز بود. او نزد پدرش ملاصالح و عمویش ملامحمد تقی مجتهد (که بعدها بابی ها او را کشتند و لقب شهید ثالث گرفت) مشغول تحصیل گردید. در پایان تحصیل پیرو مکتب شیخیه شد و جزء مریدان سیدکاظم رشتی به شمار آمد.»^(۱)

«این زن با پسر عموی خود ملامحمد امام جمعه، پسر ملامحمد تقی شهید، ازدواج کرد و از او دارای فرزند شد. ولی طولی نکشید که در سال ۱۲۵۹ هـ ق در سن حدود ۲۹ سالگی، شوهر و فرزندان و خانه خود را ترک کرده و به عنوان اینکه دستش به استادش سیدکاظم رشتی برسد به سوی کربلا روانه شد. ولی وقتی به کربلا رسید سیدکاظم فوت نمود. لذا در آنجا با شاگردان سیدکاظم تماس داشت.

۱. بابی گری و بهائی گری، محمد محمدی اشتهاردی.

یک عده از افراد هوس باز دورش را گرفتند و ایشان برای آنها کلاس درس تشکیل داد و بعد توسط ملاحسین بشرویه‌ای به حضور میرزا علی محمد باب راه یافت.»^(۱)

کار این زن به جای رسید که در تبلیغ خود، «گاهی به نام خود، مردم را دعوت می‌کرد و گاهی به نام سید علی محمد شیرازی.»^(۲)

بی‌عفتی‌های این زن شوهردار و تماس‌های نامشروع وی با افراد گوناگون، موجب شد که حاکم بغداد او و اطرافیان‌ش را از بغداد بیرون کند.^(۳)

قرّة العین بعد از سه سال جدایی از شوهر و فرزندانش، به ایران بازگشت و به ناچار وارد قزوین شد و به خانه پدرش ملا صالح آمد که مورد اعتراض پدر و عمویش قرار گرفت حتی او را در خانه حبس کردند تا بایان با او تماس پیدا نکنند.

«ملا محمد تقی عموی قرّة العین، پیروان مذهب شیخیه را کافر می‌خواند و علیه بایان سخرانی می‌نمود. لذا بایان نقشه قتل ملا محمد تقی را مطرح کردند و او را در حالی که در نیمه شب برای ادای نماز شب وارد مسجد شده بود با چند ضربه نیزه که به گردن او زدند به شهادت رساندند.»^(۴)

اعدام قرّة العین:

بابی‌های قزوین که به هیچ وجه حاضر نبودند قرّة العین را از دست بدهند، با او و بابی‌های تهران و شهرستانهای دیگر و از جمله حسینعلی

۱. همان. ۲. مکاتیب عبدالبها، ج ۲، ص ۲۵۴.

۳. بیان بی‌شرمی‌ها و بی‌عفتی‌های این زن مایه شرم است، برای آگاهی بیشتر به کتاب‌های که در رد بهائی نوشته شده است رجوع شود.

۴. بابی‌گری و بهائی‌گری، محمد محمدی اشتهاردی، ص .

بهاء و یحیی ازل و... به طرف خراسان رهسپار شدند. ولی در شاهرود با عده‌ای از بابی‌ها که از ترس مردم مشهد از مشهد فرار کرده بودند، در منطقه بدشت^(۱) در نزدیکی شاهرود ملاقات کردند و واقعه بدشت پیش آمد. سرانجام پس از واقعه سوء قصد به ناصرالدین شاه، قرّة‌العین و عده‌ای دیگر دستگیر و به اعدام محکوم شدند.^(۲)

سیدعلی محمد باب، علاقه مفراطی به قرّة‌العین داشت و هنگام نوشتن «احسن القصص» در اغلب سوره‌های آن کتاب، چند آیه بی‌اختیار در حق او نوشته است.

به عنوان نمونه در سوره ۷۶ می‌گوید:

«یا قرّة‌العین انّ الله قد اختارک لنفسی فاستمع لما یوحی الیک
من قبل الله العلی.»

«ای قرّة‌العین خداوند تو را برای من برگزید، آنچه را به تو از سوی
خدای تعالی وحی می‌شود گوش فراده.»

افتضاح واقعه بدشت:

بدشت محلی است نزدیک شاهرود که عده‌ای از پیروان میرزا علی محمد باب در آنجا به عنوان جشن برای نسخ شدن اسلام و استقلال شرع - بیان - اجتماع کردند. در این جشن هرزگی و بی‌عفتی‌هایی از جوانان و به خصوص قرّة‌العین بروز کرد که انسان از نوشتن آنها شرم می‌کند. کار به جایی رسید که بعضی از ساده‌لوحان که به راستی سیدعلی محمد باب را امام زمان می‌دانستند با دیدن این منظره رسوایی، بریدند و دیگر برنگشتند.

۱. بعداً درباره آن توضیح خواهیم داد.

۲. محاکمه و بررسی باب بهاء دکتر ح م ت ج ۱، ص ۹۰. این جریان بطور کامل آمده است.

اشراق خاوری، ماجرای بدشت را نقل کرده است که به طور خلاصه چنین است:

«در نزدیکی شاهرود امروز بدشت معلوم و مشهور است... باری جمال مبارک حسینعلی، جمعی از اصحاب را که بالغ بر ۸۱ نفر بودند مهمان کرده و آن انجمن برای دو منظور تشکیل شده بود.

یکی اینکه برای استخلاص حضرت اعلی «محمد علی باب» از حبس ماکو مشورت کنند و دیگر آنکه، بنا بود استقلال شرع - بیان سید علی محمد و نسخ شریعت اسلام ابلاغ شود.

تمام جمعیت در دوره توقفشان، در بدشت مهمان بهاء الله بودند هر یک از اصحاب بدشت به اسم تازه‌ای موسوم شدند از جمله خود هیکل مبارک - حسینعلی - به اسم «بهاء الله». باری در ایام اجتماع یاران در بدشت هر روز یکی از تقالید قدیمه القاء می شد. یاران نمی دانستند این تعبیرات از طرف کیست؟... معدودی هم در آن ایام به مقام بهاء الله عارف بودند و می دانستند که او مصدر جمیع این تعبیرات است. ناگهان حضرت طاهره - قرّة العین - بدون حجاب با آرایش و زینت به مجلس ورود فرمودند. حاضرین که چنین دیدند دچار وحشت شدید گشتند، همه حیران ایستاده بودند؛ زیرا آن چه را منتظر نبودند می دیدند... عبدالخالق اصفهانی دستمالی را در مقابل صورت گرفت و از مقابل طاهره فرار کرد و فریادزنان دور شد و چند نفر دیگر هم از این امتحان بیرون آمدند؛ از او تبرّی کرده و به عقیده سابق خود برگشتند...»^(۱)

کار افتضاح به جایی رسید که فاضل مازندرانی می گوید:

«ملا حسین بشرویه‌ای از نخستین پیروان باب که حلقه اخلاص

۱. اشراق خاوری، توقیع منیع مبارک، ص ۸۴ - برای اطلاع بیشتر، ر.ک، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، ص ۱۸.

حضرت قدّوس در گوش داشت در بدشت نبود، همین که واقعات مذکور به سمعش رسید گفت: اگر من در بدشت بودم اصحاب آن جا را با شمشیر کيفر می نمودم.»^(۱)

محمد علی بارفروش^(۲) وقتی دید حضور قرّة العین بدون حجاب و با آرایش و زینت در جمع مردم موجب اختلاف می شود لذا عباى خود را بر سر او گذاشت و او را از صحنه بیرون برد.

بعد از واقعه بدشت محمد علی بارفروش به اتفاق قرّة العین به سمت مازندران حرکت می کنند. از مهمترین وقایع این دوره رویداد «قلعه شیخ طبرسی» در مازندران بود، که به رهبری ملامحمد علی بارفروش به وجود آمد.

در این آشوب، آنان قلعه شیخ طبرسی را پایگاه خود قرار دادند و اطراف آن را خندق کردند و خود را برای جنگ با قوای دولتی آماده ساختند. از سوی دیگر بر مردم ساده دل که در اطراف قلعه زندگی می کردند به جرم «ارتداد» هجوم آورده و به قتل و غارت ایشان پرداختند. به گونه ای که یکی از بایبان می نویسد:

«جمعی رفتند و در شب یورش برده، ده را گرفتند و یکصد و سی نفر را به قتل رسانیدند، تتمه فرار نمود. ده را حضرات اصحاب حق، خراب نمودند و آذوقه ایشان را جمیعاً به قلعه بردند.»^(۳)

در این زمان، سعید العلماء مازندرانی در بابل حکم به ارتداد و تکفیر این گروه داد و مردم علیه آنان قیام نمودند و با کمک قوای دولتی بر آنان پیروز شدند و با کشته شدن ملامحمد علی بارفروش در جمادی الثانی ۱۲۶۵ ق فتنه بایبان در مازندران فروکش کرد.

۱. فاضل مازندرانی، ظهور الحق، بخش سوم، ص ۱۱۰.

۲. بارفروش، نام قدیم شهر بابل می باشد.

۳. حاجی میرزا جانی کاشانی، نقطه الکاف، ص ۱۶۲، لیدن.

جمع بندی:

از دیدگاه بنده هر انسان عاقل و دارای اندیشه و فکر و به دور از هر گونه تعصب، وقتی این وقایع و اعمال وحشیانه این گروه را در قلعه طبرسی، زنجان، تهران و... به دقت مورد مطالعه قرار دهد و دیدگاه قرّة العین را به عنوان یک مبلغ باییت تحلیل کند، به پوچی این گروه پی می برد و متوجه می شود که دست استعمار در پشت این گروه هست که ان شاء الله در بخش دوم از آن سخن خواهیم گفت. دلیل بر مدعای ما، برگشت گروه زیادی از طرفداران این فرقه به دامن اسلام (همانند، آیتی و...) می باشد.

از بابی‌گری تا بهائی‌گری:

گزارش منابع بابی و بهایی نسبت به جانشینی علی محمد باب، یکسان نیست. میرزا جائی کاشانی^(۱) بعد از شرح اندوه باب در کشته شدن یارانش به نوشته‌های «میرزا یحیی» که در آن ایام به «باب» رسیده بود اشاره کرده و نوشته است که باب بعد از خواندن این نامه‌ها مسرور شد و سپس وصیت نامه‌ای برای یحیی فرستاد و در آن «نص به وصایت و ولایت فرمود».

«کنت دو گو بینو» وزیر مختار فرانسه در ایران نیز که در آن سالها در ایران بوده و جزئیات وقایع بایبان را ثبت کرده، میرزا یحیی را جانشین «باب» دانسته و تأکید کرده است که این جانشینی بدون سابقه و مقدمه صورت گرفت و بابی‌ها نیز آن را پذیرفتند.^(۲)

اما نبیل زرنندی در تاریخش چنین می‌گوید:

«از یک سیّاح یاد کرده که به دستور باب برای ادای احترام به کشته‌شدگان قلعه طبرسی، به مازندران و از آنجا به تهران نزد میرزا حسینعلی رفت و هنگام مراجعت، میرزا حسینعلی نامه‌ای به برادرش میرزا یحیی برای باب فرستاد و او بی‌درنگ پاسخ داد. در این پاسخ به میرزا یحیی توصیه شده بود که در سایه برادر بزرگ‌تر قرار گیرد و در آن (کوچک‌ترین اشاره‌ای به مقام موهومی که میرزا یحیی و اتباعش قایل بودند، وجود نداشت).^(۳)»

۱. نقطة الکاف، چاپ ادوارد برون، ص ۲۳۸ - ۲۴۴.

۲. همان، مقدمه برون، ص ۱۸، لدی لب.

۳. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۴۱۹، ۴۲۲.

عبدالبهاء، فرزند میرزا حسینعلی، در مقاله شخصی سیّاح^(۱) از زبان موهوم گزارش داده که گزینش یحیی به جانشینی باب، از طراحی‌های میرزا حسینعلی بوده است (که افکار متوجه شخص غایبی شود و به این وسیله بهاء محفوظ از تعرّض ناس ماند).

ادوارد برون صورت توقیع باب را در تنصیص به وصایت صبح ازل از متن خط علی محمد باب استنساخ کرده و در کتاب نقطة الکاف منتشر کرد:

«الله اکبر تکبیراً کبیراً»

«هذا كتاب من عند الله المهيمن القيوم الى الله المهيمن القيوم
قل كل من الله مبدون قل كل الى الله يعودون هذا كتاب من علي
قبل نبيل ذكر الله للعالمين من يعدل اسمه اسم الوحيد ذكر الله
للعالمين قل كل من نقطة البيان ليبدون ان يا اسم الوحيد فاحفظ
ما نزل في البيان و امر به فانك لصراط حق عظيم.»^(۲)

«خدا از هر چیز بزرگ‌تر است، این نامه‌ای است از طرف خدای مهیمن و قیوم به سوی خدای مهیمن و قیوم. بگو همه از خدا آغاز شده‌اند و همه به سوی خدا بازگشت می‌کنند، این نامه‌ای است از علی قبل از نبیل یعنی علی محمد - که ذکر خدا برای جهانیان است به سوی کسی که نامش مطابق با نام وحید (صبح ازل) است بگو همه از نقطه بیان ابتدا می‌شوند. ای نام وحید حفظ کن آنچه را که در بیان نازل شد و به آن امر کن پس تو در راه حق بزرگی هستی.»

۱. مقاله سیّاح، عبدالبهاء، ص ۶۷ - ۶۸.

۲. نقطة الکاف، مقدمه ادوارد برون، ص ۱۹، له - لد.

نکته قابل توجه:

همان طور که ملاحظه فرمودید از این وصیت نامه استفاده می شود که دو خدا در عالم است:

۱. خود سید علی محمد.

۲. میرزا یحیی صبح ازل.

به هر حال بعد از اعدام باب، سران بابی به همراه گروهی از بایان به بغداد فرار کردند و در حدود یازده سال (۱۲۶۹ - ۱۲۸۰) در آنجا به تبلیغ پرداختند، ولی اظهار تنفر علما و مردم نسبت به آنها و شکایت به دولت ایران موجب شد که دولت ایران از سلطان عثمانی - عبدالعزیز - که در آن زمان بر عراق هم حکومت می کرد، تقاضا کند که بابی های جمع شده در بغداد را به جای دیگر تبعید کند.

سلطان عثمانی دستور تبعید بایان را به استامبول صادر نمود و حدود چهار ماه در آنجا اقامت کردند.

اما برای رفع کشمکش بین دو برادر - میرزا حسینعلی بها و صبح ازل - دولت عثمانی چاره ای ندید جز اینکه آنها را از همدیگر جدا کند.

عبدالاحسین آیتی در این باره می گوید:

«حسینعلی را با ۷۳ نفر از پیروانش به شهر عکا از شهرهای فعلی اسرائیل در فلسطین و میرزا یحیی را با ۳۰ نفر از پیروانش به قبرس تبعید کرد.»^(۱)

سرانجام با مرگ میرزا یحیی - صبح ازل - در تبعیدگاه قبرس، جانشینی او از باب به پایان رسید و برادرش حسینعلی بها - در شهر عکا، فرقه ضالّه بهائیت را به وجود آورد.

۱. عبدالاحسین آیتی، الكواکب الدرّیه، نقطة الكاف، مقدمه ادوارد برون، ص ۲۳، م-ما-م.

شرح حال حسینعلی بهاء، بنیانگذار فرقه ضالّه بهایی:

میرزا حسینعلی (ملقب به بهاء) فرزند میرزا عباس نوری مازندرانی معروف به میرزا بزرگ در اول شوال سال ۱۲۳۳ ق در تهران متولد شد. خاندان او از دهکده‌ای کوهستانی کوچک به نام تاکر از نور مازندران می‌باشند.

میرزا حسینعلی، ادبیات و علوم مقدماتی را در تهران تحصیل نموده و با عرفا و فضلا و نویسندگان (که با پدرش رفاقت و دوستی داشتند) معاشرت داشته است.

وی پس از چندی به حلقات درویشان پیوست و مانند آنها، زلف و گیسوی بلند گذاشت و جبه و کلاهی ترتیب داد. پس از آنکه آوازه دعوت سیدعلی محمد باب انتشار یافت، میرزا حسینعلی دعوت او را شنید و به سلک اصحاب او درآمد. وی که در آن زمان ۲۷ سال سن داشت به تبلیغ و ترویج باییت پرداخت و با ارتباطاتی که با سفارتخانه‌های خارجی داشت در هنگام ضرورت به سید باب کمک می‌کرد.

همان گونه که قبلاً ذکر شد، بعد از تبعید میرزا حسینعلی بهاء به عکا، ایشان در آنجا دعوی خود را آشکار و اعلام کرد که «من یظهره الله» که باب وعده داده بود من هستم.

«باب» در کتاب بیان از «من یظهره الله» زیاد حرف ادوارد برون در مقدمه کتاب نقطه الکاف چنین بیان می‌کند:

«من یظهر الله کتاب ناطق است و وقت ظهور او ایمان جمیع منقطع می‌شود مگر کسانی که به او ایمان آورند. هر کس به او ایمان آورد به خدا ایمان آورده است، حروف بیان اگر داخل در کتاب او شدند از نار نجات

یافتند و الا ثمر نمی بخشد ایشان را بقای در بیان...» (۱)

بعد از ادعای «من ینظره الله» عده‌ای در اطرافش جمع شدند، وقتی احساس کرد دعوت او مؤثر افتاد، نوع دعوتش را در مراحل مختلف زمانی تغییر داد پس از ادعای «من ینظره الله» و «مهدویت، ادعای «رسالت و شاریت» و بالاخره دعوی «خداوندی» نمود.

ان شاء الله در بخش سوم به طور کامل این دعاوی را مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد.

میرزا حسینعلی بهاء، در سال ۱۸۹۲ میلادی، بعد از سالها سکونت در عکا به اسهال خونی مبتلا شد و درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد.

بعد از میرزا حسینعلی بهاء، فرزند بزرگش «عباس افندی» - که به لقب «عبدالبهاء» ملقب شد - جانشین پدر و بعد از ایشان نوه دختری میرزا حسینعلی بهاء؛ یعنی شوقی افندی، رهبری بهائیان را در دست گرفت. ان شاء الله در بخش دوم، قسمت «انشعابات در بهائیت» به طور کامل در این خصوص خواهیم کرد.

«نتیجه گیری و جمع بندی از بخش اول»

بشر در پی نیاز فطری خود به پرستش و ارتباط با عالم معنا که بعد روحانی و انسانی او را تشکیل می دهد، علاوه بر دعوت‌های آسمانی و ظهور ادیان الهی که توسط پیام آوران وحی از سوی خدای یکتا دریافت می کرده، همواره شاهد رویش و بروز مذاهب و فرقه‌هایی غیر آسمانی و به تعبیری دست ساز بشر بوده است، که یا نتیجه انحراف ادیان ناب بوده،

۱. نقطه الکاف، مقدمه ادوارد برون، ص ۱۷، لب - لا.

یا با انگیزه‌های نفسانی و شیطانی عده‌ای رخ می‌داده، یا از جهل و خرافات افراد سر می‌زده است.

مذهب‌سازی و همراه کردن عده‌ای با مقدّسات ساختگی و موهومات، امر جدیدی نیست. بلکه همیشه به میزان جهل و ناآگاهی مردم، بین آنان رواج داشته است. وجود بی‌شمار فرّق مذهبی در گذشته و حال که صدها نمونه از آنان تاکنون جز نامی در تاریخ ندارند و موجب تمسخر و تعجب نسل کنونی است، نتیجه همین گرایشها بوده است. این آمادگی در بشر، معمولاً دستاویز سوءاستفاده شیادان و استعمارگران در صدهای اخیر نیز بوده است.

البته بالارفتن آگاهی بشر و پی بردن به پوچی و فریب مذهب نماها و مسلکهای ساختگی، سبب شده تا شیوه استعمار تغییر کند و به جای دین‌سازی به ایجاد انحراف در ادیان بزرگ الهی و مورد ایمان و اعتقاد مردم دست زند و با جداسازی و تحریف برخی از احکام و آیین یک دین، تلاش در شبهه افکنی و چند چهره کردن آن (قرائتهای جدید از دین) بنماید، که نتیجه آن سردرگمی و سست شدن ایمان به متدینین نسبت به اعتقادات احکام و اخلاقیات می‌باشد، که خود یأس و ناامیدی و جدایی از دین می‌باشد.

ظهور فرقه‌هایی چون قادیانی‌گری، شیخی‌گری، صوفی‌گری، بابی‌گری، بهایی‌گری، وهابیت، آقاخانی‌گری، کسروی‌گری و... حاصل تلاشهای دهه‌های اخیر استعمار در میان مسلمین بوده است.

یکی از مذاهب دست‌سازی که با اهداف انحراف در دین اسلام و ایجاد تفرقه میان شیعیان توسط استعمارگران در ایران پاگرفت، باییت است که پیامد آن بهائیت می‌باشد. علی‌رغم تلاشهای جهانی و

سرمایه‌گذاری فراوان و به کارگیری عناصر داخلی، بحمدالله با گذشت زمان و آگاهی مسلمانان و فاش شدن رازها و اهداف ضد خدایی این فرقه و رو شدن دست بیگانگان از جمله روسیه تزاری، صهیونیستها و رژیمهای آمریکایی و بالاخص انگلیس (در بخش دوم فصل دوم به طور مبسوط نقش استعمار را بیان خواهیم کرد)، فریب خوردگان گروه گروه اظهار ندامت کرده و به دامن اسلام بازگشته‌اند.

بیشترین فرقه‌هایی که از مکتب شیعه سربرآورده‌اند، به نوعی از ایمان مردم به زنده بودن و حاضر بودن امام زمان علیه السلام و انتظار ظهور آن حضرت سوءاستفاده کرده‌اند. به طوری که از آغاز غیبت پیوسته افرادی ادعای مهدویت و باییت را داشته‌اند.

حال آنکه امام زمان علیه السلام تا سال ۳۲۹ هـ ق حدود هفتاد سال تنها به واسطه چهار نایب خاص (نواب اربعه) مردم را امامت و رهبری می‌کردند. شش روز قبل از وفات آخرین نایب خاص، «علی بن محمد سمري»، دستخطی را به او دادند که در جمع شیعیان قرائت کرد. متن آنکه تعیین کننده وظیفه شیعیان در زمان غیبت کبری می‌باشد چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

ای علی بن محمد سمري، خداوند به برادران دینی تو اجر و پاداش دهد، تو از امروز تا شش روز دیگر بیشتر زنده نیستی، پس کارهای خود را جمع و جور کن و آماده سفر آخرت باش. به کسی وصیت نکن که پس از تو نایب و قائم مقام تو شود. غیبت کامل فرارسید. دیگر ظهوری نیست تا هنگامی که خداوند متعال اجازه ظهور دهد و این امر رخ نمی‌دهد مگر پس از مدت زمانی بسیار طولانی، زمانی که قساوت قلب مردم زیاد شده

و زمین سراسر از ظلم و بیداد پر گردد، به زودی بعضی از شیعیان من در آینده می آیند و ادعا می کنند که مرا دیده اند. آگاه باشید که کسی که قبل از خروج سفیانی و قبل از شنیده شدن صیحه آسمانی چنین ادعا کند دروغگو و تهمت زننده است.»^(۱)

همان طوری که ملاحظه می فرمایید امام زمان علیه السلام با صراحت تمام کسانی را که ادعای باییت و نیابت امام زمان علیه السلام نمایند، دروغگو و تهمت زننده معرفی کرده است. اما هراز گاهی عده ای با انگیزه های مختلف ادعای باییت امام زمان علیه السلام نمودند.

۱. امین الاسلام، فضل بن حسن، اعلام الوری، ص ۴۱۷.

بخش دوم

بایّت و بهائیت در کشاورش

موافقان و مخالفان

فصل اول

۱- برخورد علمای شیعه با باب و افکار او

اظهار دعاوی دروغین و تأویلات سخنان و ادعاهای متناقض سید علی محمد باب، در همان دوران مورد اعتراض شدید علمای دین و بزرگان شیعه قرار گرفت. برای اینکه مردم از حقایق آگاه شوند و همانند روز، پوچی و توخالی بودن حرفها و ادعای باب بر همگان روشن و آشکار شود، به جلسات نقد و بررسی و مناظره‌ای که در خصوص ادعاهای باب تشکیل شد به اجمال خواهیم پرداخت.

«پس از مراجعت سید علی محمد از سفر مکه (در اینکه آیا واقعاً به مکه رفته یا اینکه در بین راه برگشته و بایان برای اثبات ادعای باییت، سفر مکه را ساخته‌اند خود مورد تردید است) به بوشهر، زمانی که هنوز از ادعای «باییت» پا را فراتر نگذاشته بود، به خاطر اعتراض علما و مردم متدین، به دستور والی فارسی در ماه رمضان سال ۱۲۶۱ هـ ق دستگیر و به شیراز فرستاده شد. در شیراز، پس از تنبیه نزد امام جمعه آن شهر، اظهار ندامت و توبه می‌کند و به قول یکی از مریدانش بر فراز منبر در حضور مردم گفت:

«لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غایب بداند، لعنت خدا بر کسی

که مرا باب امام بدانند...» (۱)

«پس از آن، شش ماه در خانه پدری خود تحت نظر بود و از آن جا به اصفهان و سپس به قلعهٔ ماکو تبعید شد. در زمان تبعید در قلعه، با مریدانش ملاقات و مکاتبه داشت و از اینکه می شنید آنها (محمد علی بار فروش، حسینعلی بها، قره العین و...) در کار تبلیغ دعاوی او تلاش زیادی می کنند به شوق افتاد و سخنانی را به عنوان کلمات الهی به مریدان خود عرضه داشت و کتاب بیان را (که مهم ترین کتاب بایان و به عنوان ناسخ قرآن معروف است) در همان قلعه نوشت و مدّعی شد که به وی وحی گردیده است.» (۲)

دولت محمد شاه قاجار، برای آنکه پیوند او را با مریدان اش قطع کند در ماه صفر ۱۲۶۴ ق، وی را از قلعهٔ «ماکو» به قلعهٔ «جهریق» در نزدیکی ارومیه، منتقل کرد.

بر اثر کوششهای بایان چون ملا حسین بشرویه‌ای و ملا محمد علی بار فروش و سپس قره العین، کار «باب» بالا گرفت. به همین خاطر، محمد شاه قاجار به ولیعهدش ناصرالدین میرزا که در آن وقت در تبریز، مرکز ایالت آذربایجان به سر می برد، فرمان داد تا هیئتی از علما و فقها و فضلا و امرا و دیگر شخصیت‌های مهم و سران شهر به ریاست خودش تشکیل دهد تا ببینند «باب» چه می گوید و در مجلسی که با حضور آن عده تشکیل می شود تکلیفش روشن شود.

مجلسی تشکیل شد و از طبقه علما و فقها، ملا محمد ممقانی ملقب به حجة الاسلام و رئیس علمای شیخیه، حاج محمود ملقب به نظام العلماء،

۱. اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۱۴۱.

۲. نظر اجمالی در دیانت بهائیت، احمد یزدانی، ص ۱۳ تهران، ۱۳۲۹ ش.

حاج میرزا عبدالکریم، میرزا علی اصغر شیخ الاسلام^(۱) و دیگران حضور داشتند. در این جلسه نظام العلما سؤالات مختلفی از علی محمد شیرازی کرد که به خاطر طولانی نشدن این بخش، فقط به عنوان نمونه پاره‌ای از آنها را متذکر می‌شویم.

«نظام العلما گفت: آیا گفته‌ای که مردم تو را «باب» بخوانند؟

علی محمد شیرازی گفت: نه، این نام را خدا بر من نهاد، همانا من باب علمم.

در این هنگام، ولیعهد فرمود: من پیمان می‌بندم که اگر تو باب علم باشی من از این مسند فرود آیم و تو را سر جایم بنشانم.

نظام العلما گفت: امیرالمؤمنین علی علیه السلام که باب علم بود «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْدُونِي» می‌فرمود و از طبقات ارض و صفحات سماوات اگر کسی پرسش می‌کرد، جواب می‌گرفت.

اکنون تو باب علمی، مشکلات خویش را در علوم به تو عرضه می‌کنم نخست از علم طب سؤال می‌کنم.

علی محمد شیرازی گفت: من طب نخوانده‌ام.

نظام العلما گفت: از علم دین پرسشی می‌کنم و علم دین بدون فهم قرآن و حدیث میسر نیست و فهم قرآن بدون علم نحو، صرف، منطق، معانی و بیان و غیر ذلک ممکن نیست، نخست از علم صرف سخن به میان آورد.

علی محمد شیرازی گفت: علم صرف را در کودکی تلمذ کردم و الان چیزی به یاد ندارم.

نظام العلما گفت: تفسیر این آیه شریفه «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ

۱. تاریخ جامع بهائیت، بهرام افراسیاب، ص ۱۵۶، انتشارات سخن، ۱۳۹۸ ش.

طمعاً» و شأن نزول سوره کوثر چیست؟

علی محمد شیرازی گفت: مهلت بده.

نظام العلماء گفت: معنای این حدیث که بین مأمون عباسی و حضرت رضا علیه السلام که مأمون سؤال کرد «قال مأمون: ما الدلیل علی خلافة جدک علی ابن ابی طالب قال «آیة انفسنا قال لولا نساتنا قال لولا ابنائنا فسکت مأمون.» علی محمد شیرازی گفت: این حدیث نیست.

نظام العلماء گفت: گرفتیم که حدیث نباشد، لکن سخن عربی هست، معنای آن را به فارسی بگو.

علی محمد شیرازی گفت: مهلت بده.

نظام العلماء سؤال کرد: این حدیث را شرح کن: «لعن الله العیون فانها ظلمت العین الواحده».

علی محمد شیرازی گفت: اکنون چیزی نمی دانم.

نظام العلماء گفت: معنای این کلمات علامه حلی چیست که می فرماید: «اذا ادخل الرجل علی الخنثی و الخنثی علی الأنثی و جب الغسل علی الخنثی دون الرجل و الانثی» و همچنان تعریف فصاحت و بلاغت چیست؟ در میان اینها از نسب اربعه چه نسبت است؟ و بگو شکل اول چرا بدیهی الانتاج است؟ علی محمد شیرازی، جواب هیچ کدام را نتوانست بدهد.

آنگاه نظام العلماء گفت: یک سخن دیگر باقی است، این علوم همه قیل و قال است و ما از اینها چشم پوشی می کنیم. هر کس این گونه دعوی دارد باید معجزه و کرامتی داشته باشد.

علی محمد شیرازی گفت: چه کرامتی می خواهی؟

نظام العلماء گفت: شاهنشاه به بیماری صعب العلاج گرفتار شد او را

درمان کن.

علی محمد شیرازی گفت: این کار را نمی توانم انجام بدهم.

نظام العلما گفت: این مرد از همه علوم بیگانه است و پیمانهاش خالی است و انباش از هر معقول و منقول تهی است. او مغرور به باطل و سفیه و جاهل است، هیچ معجزه و کرامتی ندارد و شایسته هیچ گونه احترامی نیست.

علی محمد شیرازی گفت: این چه سخنی است که می گویی؟ منم آن مردی که هزار سال است در انتظار او می باشید.

نظام العلما گفت: آیا تو مهدی منتظر و امام قائم ما می باشید؟

علی محمد شیرازی گفت: آری؛ من همان هستم.

نظام العلما گفت: آیا مهدی نوعی هستی یا مهدی شخصی؟

علی محمد شیرازی گفت: من عین همان مهدی شخصی هستم.

نظام العلما گفت: نام پدر، نام مادرت چیست؟ و کجا متولد شده اید و چند سال سن دارید؟

علی محمد شیرازی گفت: اسم من علی محمد، اسم پدرم میرزا رضا بزاز، مادرم خدیجه، محل ولادتم شیراز است و سی و پنج سال هم از عمرم می گذرد.

نظام العلما گفت: اسم مهدی منتظر ما مهدی، اسم پدرش حسن، اسم مادرش، نرجس و محل تولدش سرمن رای است و عمر مبارکش بیش از هزار سال است. پس چگونه این مشخصات بر تو تطبیق ندارد؟

علی محمد شیرازی گفت: هم اکنون کرامتی به شما نشان می دهم، تا معلوم گردد که من در دعوی خود صادق هستم.

حضار گفتند: کرامت خویش را ظاهر کن.

علی محمد شیرازی: من در یک روز هزار بیت می نویسم.

حضار گفتند: بر فرض که درست بگویی اینکه کرامت نشد؛ زیرا بسیاری از نویسندگان در این هنر با تو شریکند.

نظام العلما گفت: من در زمان توقف در عتبات عالیات، کاتبی داشتم که به روزی دو هزار بیت کتابت می کرد و آخر الامر کور شد، البته شما هم این عمل را ترک نمایید و الا کور خواهید شد.

یکی دیگر از علما گفت:

خداوند در آیه خمس فرموده: «فانَّ لِلّٰه خمسَه»؛ شما ثلاثه فرموده اید؟ از کجا این آیه نسخ شد؟ از کمال وحشت گفت: ثلث نصف خمس است. حاضران خندیدند.

ملا محمد گفت: گرفتیم، ثلث نصف خمس است. شما چرا حکم به ثلث می کنید و حال آنکه خداوند خمس فرموده؟

علی محمد شیرازی، لختی خیره خیره نگریست و پاسخ نداد و گفت: مگر ندانسته اید که من فی البداهه خطبه فصیح می گویم. و شروع کرد به خواندن «الحمد لله الذی رفع السموات و الارض» در این عبارت «سموات» را به فتحه قرائت نمود. در این هنگام، ولیعهد با اینکه هنوز شانزده سال بیشتر نداشت، گفت: و ما بتا و الف قد جمعا یکسر فی النصب و فی الجرّ معا.

و به باب گفت: این چه سخنان بیهوده هست که می گویی و مردم عامه را اغوا می کنی چرا خود را صاحب الامر می خوانی؟ ائمه ما علیهم السلام یک یک به دست بنی امیه و بنی عباس شهید شدند و اگر صاحب الامر می خواست مظلوم و مغلوب باشد غیبت اختیار نمی کرد، وقتی ظاهر شود معجزه تمامی انبیا با او باشد و بر همه عالم غلبه کند. هزار سال

غیبت نکرد که چون آشکار شود، گاهی حسینخان نظام الدوله با چوب ادب کند و گاهی در مجلس چهریق در تعب باشد.

همانا دانستم که در تسخیر آفتاب کوشش کردید و در تابستان بوشهر و گرمای عتبات در برابر آفتاب با سر برهنه روز را به شب رساندید و دماغ خود را آشفته کردی و چون مردی دیوانه بوده‌ای حکم به قتل تو نمی‌دهم. لکن با چوب شکنجه‌ات می‌کنم برای اینکه مردم بدانند تو صاحب الامر نیستی. بعد دستور داد او را بستند و کتکش زدند. در این هنگام باب شروع به استغاثه و انابه نمود و توبه نمود.»^(۱)

تنبیه و توبه «باب»

ناصرالدین میرزا از اراجیف و بافندگی‌های وی به تهی بودن سخنان «باب» پی برده، سخت از لجاجت او ناراحت شد و دستور داد کتک سختی به او زدند و «باب» در برابر افکار عمومی که بر ضدش برخاسته بود توبه‌نامه‌ای خطاب به ناصرالدین میرزا ولیعهد نوشت و در آن اعتراف کرد که او را مطلقاً علمی نیست که منوط به ادعا می‌باشد و طلب عفو نمود.

«متن توبه‌نامه»

«فداک روحی الحمد لله کما هو أهله و مسنیحّه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانید. فحمداً له ثم حمداً که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفت‌اش عفو از بندگان و ستر بر مجرمان و ترحم به داعیان (یاغیان) فرموده. اشهد الله و من عنده که این بنده ضعیف را قصدی

۱. لغت‌نامه، دهخدا، ج ۹، ص ۴۵، با کمی تلخیص.

نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد. اگر چه بنفسه، وجودم ذنب صرف است، ولی چون قلبام، مومن به توحید خداوند جل ذکره، و به نبوت رسول او و ولایت او است و لسانام قعر بر کل ما نزل من عندالله است. امید رحمت او را دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواسته‌ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بود، از قلم جاری شده غرضام عصیان نبوده و در هر حال، مستغفر و تائب‌ام حضرت او را. و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد و استغفرالله ربی واتوب الیه من ان ینسب الی امر.

و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیل بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجة الله علیه را محض ادعا مبطل (می‌دانم) و این بنده را چنین ادعایی نبوده و نه ادعای دیگر. مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت، چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات سلطانی و رافت و رحمت خود سرفراز فرمایند. والسلام» (۱)

فتوای علما برای اعدام باب

پس از مرگ محمد شاه قاجار و بالا گرفتن فتنه بایه، میرزا تقی خان امیرکبیر (صدر اعظم ناصرالدین شاه) مسامحه در کار سید علی محمد باب را روا ندید و تصمیم گرفت او را در ملأ عام به قتل رساند و از این راه آتش شورش‌ها را فرو نشاند و برای این کار از برخی علما فتوا خواست.

۱. کشف الغطاء، ابوالفضل گلپایگانی، ص ۲۰۴ - ۲۰۵، چاپ ترکستان، لغت‌نامه دهخدا، ج ۹، ص ۴۷ اصل این توبه‌نامه در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است.

ولی به گفته ادوارد براون:

«دعاوی مختلف و تلّون افکار و نوشته‌های بی مغز و بی اساس و رفتار جنون آمیز او، علما را بر آن داشت که به علت شبهه حبط دماغ، بر اعدام وی رأی ندهند.»^(۱)

با وجود این، برخی از علما که احتمال حبط دماغ درباره سیدعلی محمد را نمی دادند و او را مردی دروغگو و ریاست طلب می شمردند، به قتل وی فتوا دادند و سید علی محمد به همراه یکی از پیروانش، در بیست و هفتم شعبان ۱۲۶۶ ق در تبریز تیرباران شد.^(۲)

با اعدام باب، همه قضایای این طایفه به پایان نرسید، بلکه عده‌ای از طرفداران باز به تبلیغ این مرام ادامه دادند تا آنکه سرانجام کارشان با ادعای واهی شخص دیگری به نام حسین علی نوری گره خورد و مسلک «بهائیت» پی ریزی شد.

برخورد سران حکومت قاجار با «باب» و بایان

در جریان مسائل سیاسی و جریان فرقه‌های ساختگی در اواخر سلطنت محمدشاه و پس از مرگ او در سال ۱۲۶۴ ه ق، مردم ایران شاهد آشوبهایی بودند که بایان گرداننده آنها بودند.

از جمله آشوبهایی که جمعی از مریدان سیدعلی محمد، به رهبری ملاحسین بشرویه‌ای و ملامحمد علی بارفروش به راه انداخته‌اند، رویداد «قلعه شیخ طبرسی» در مازندران بود.

۱. بهائیان، محمدباقر نجفی، ص ۲۵۲.

۲. دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، ص ۱۸ - ۱۹، تهران، ۱۳۷۵ - متن فتوا علماء در اعدام باب، نیز در کتابخانه شماره ۱ مجلس شورای اسلامی موجود است.

در این آشوب، آنان قلعه طبرسی را پایگاه خود قرار داده، اطراف آن خندق کردند و خود را برای جنگ با قوای دولتی آماده ساختند. از سوی دیگر بر مردم ساده دل که در پیرامون قلعه زندگی می کردند به جرم «ارتداد» هجوم آورده، به قتل و غارت آنان پرداختند؛ به گونه ای که یکی از بایبان می گوید:

«جمعی رفتند و در شب یورش برده، ده را گرفتند و یکصد و سی نفر را به قتل رسانیدند. تتمه فرار نموده و ده را حضرات اصحاب حق، خراب نمودند و آذوقه ایشان را جمیعاً به قلعه بردند.»^(۱)

آنان چنین می پنداشتند که یاران مهدی موعودند و به زودی جهان را در تسخیر خود خواهند گرفت و بر شرق و غرب فرمانروایی می کنند، چنان که یکی از آنان می گوید:

«حضرت قدّوس (محمد علی بارفروش) می فرمودند که: ما هستیم سلطان به حق و عالم در زیر نگین ما می باشد و کل سلاطین مشرق و مغرب به جهت ما خاضع خواهند گردید.»^(۲)

سپس میان ایشان و نیروی دولتی جنگ در گرفت و فتنه آنان با پیروزی قوای دولت و کشته شدن ملامحمد علی بارفروش در جمادی الثانی ۱۲۶۵ هـ. ق پایان یافت.

در زنجان نیز شورشی به سرکردگی ملامحمد علی زنجان‌ی در سال ۱۲۶۶ هـ ق پدید آمد که در این شورش، بایبان توان مقاومت در برابر سربازان دولت نداشتند و تن به شکست دادند.

در تهران نیز شورشی به رهبری علی ترشیزی ایجاد شد و تصمیم

۱. نقطة الکاف، حاجی میرزا جانی کاشانی، ص ۱۶۲، لیدن ۱۹۱۰ میلادی.

۲. همان، ص ۱۶۲.

گرفتند که ناصرالدین شاه و امیرکبیر و امام جمعه تهران را به قتل برسانند. اما نقشه آنان کشف شد و سی و هشت تن از سران بایبان دستگیر و هفت تن از آنان کشته شدند.

این حرکت کم کم به نهضتی ضد حکومت بدل می شد، اما طرح ناموفق قتل ناصرالدین شاه موجب شد سرکوب شدیدتری نسبت به بایبه اعمال گردد و بسیاری از سران آنان به قتل رسند و برخی زندانی شوند و گروهی هم به بغداد بگریزند.

فصل دوم

نقش استعمار در پیدایش بایب‌گری و بهائی‌گری و تقویت آن دو

اشاره:

یکی از سیاست‌هایی که دشمنان ادیان الهی همواره آن را دنبال می‌کردند، تحریف مذهب حق و اختراع مذهب جدید به جای آن بود. «مذهب تراشی» از دیر زمان رایج بود و همیشه در کنار دعوت حق پیامبران علیهم‌السلام، عده‌ای داعیه مذهب و مسلک جدید داشتند تا دگه‌ای باز کرده، به منافع اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... دست یابند.

در عصر حاضر، «مذهب تراشی» شکل جدیدی به خود گرفته و همراه با پیشرفت دانش بشری، بعضی از مسلک‌ها و مکاتب نو به وجود آمده، چهره علمی و سیاسی به خود گرفته و با «ایسم»‌ها ظهور نمودند. مسلمانان از زمانهای گذشته تا امروز شاهد پیدایش انحراف فکری و عملی در جریان خلافت، حکمیت و خوارج و به وجود آمدن فرق مختلف مذهبی در قرن دوم و سوم بوده‌اند، که در فصل اول از بخش اول به طور مبسوط در این زمینه سخن گفتیم.

استعمار جدید در قرن اخیر برای زدودن اصالت مذهب و به انزوا کشیدن «دین»، یا مسلک‌های گوناگون را به وجود آورد، یا از آنها حمایت کرد که از جمله آن «بهائیت» در ایران، «قادیان‌گری» در هندوستان و

پاکستان و «وهابیت» در حجاز است.

مهم‌ترین هدف استعمار از حمایت و ترویج این مسلک‌های ساختگی، ایجاد تشنت در میان مسلمان و از هم پاشیدن اساس و بنیان دین است. سفارتخانه‌های خارجی و وابستگان خارجی و داخلی در قلمرو حکومت ایران، عثمانی و فلسطین، دست‌اندرکار حفظ منافع دولتهای متبوع و رقابت با یکدیگر بر سر قدرت و نفوذ، در پی بهره‌گیری از هر واقعه و حادثه‌ای از هیچ‌گونه امکاناتی دریغ نداشته‌اند.

پس از دعاوی شیخ احمد احسائی، چشم و گوش سیاست‌بازان خارجی به تداوم شیخیه، به عنوان نقطه‌ای که می‌تواند تهدیدی جدی برای تشیع و روحانیت به شمار آید بازگردید.

به نحوی که پس از مرگ سیدکاظم رشتی و ظهور مدعیان جدید، دست‌اندازی آنان به پرورش و تقویت و تحریک، مورد تأیید دولتهای متبوع قرار گرفت و تا آنجا پیش رفتند که سیر حرکت را هدایت و با مداخله علنی به حفظ حرکت و زعمای آن سعی وافر نشان دادند.

در مقابل، رهبران «بابی و بهائی» سرسپردگی خود را به سفارتخانه‌های خارجی دوچندان ساختند تا از این طریق و در تحت حمایت سیاستهای بیگانه، مجری طرحها و توطئه‌هایی شوند که از یک سو، رونق کسب و کارشان و از سوی دیگر، جلب رضایت بازیگران و سیاستگذاران خارجی را فراهم سازند.

بی‌شک در چنین حرکتی، طرفین به حفظ اسرار پشت پرده و استتار هرگونه روابط دوستانه بنا به شیوه‌های سیاست، سعی بلیغ مبذول کردند. از این رو، «هادیان»، «واسطه‌ها» و «مجریان» زبان از گشودن هر سخنی بسته و قلم از نگارش هر موضوعی که دلالت بر چنین سازشی کند، تکان

نخورده و چیزی نوشته نشده و گزارشهای محرمانه معدوم یا از دسترس اغیار به دور مانده است.

اما از آن جایی که حقایق به هر حال در طول زمان و با تغییر مقتضیات سیاسی کم و بیش آشکار خواهد شد زبانی به سخن گشوده گردید و قلم به نگارش تکان خورد و گزارشهایی علی رغم همه کوششها به دست اغیار افتاد که از لا به لای آن پی به حمایت سیاستهای خارجی و جلب رضایت بایان و بهائیان از بازیگران سیاستهای بیگانه در اسلام و ایران بردند. لذا در این فصل به حمایت استعمار از این فرقه در ایران می پردازیم.

۱- نقش روسیه و انگلیس در پیدایش باییت و بهائیت

پس از اعدام علی محمد باب در تبریز، سه تن از بهائیان به جان ناصرالدین شاه سوء قصد کردند. ولی محافظان شاه با شمشیر به آنان حمله ور شدند و آنان را دستگیر کردند.

در این زمان میرزا حسینعلی که از سویی به عنوان مظنون قلمداد می شد به منظور محفوظ بودن از تعقیب و دستگیری که چه بسا به اعدامش می انجامید، به سفارت روس پناهنده شد و سفیر و حتی دولت روسیه تزاری از وی حمایت کردند. وی مدتی در مقر تابستانی سفارت روس در «زرگنده» شمیران به سر برد و بنابر منابع بهائی «به رغم اصرار سفیر روس بر ادامه اقامت وی در آنجا و امتناع از تسلیم او به نمایندگان شاه، سرانجام سفیر از وی خواست که به خانه صدراعظم برود. ضمناً از مشار الیه (میرزا آقاخان نوری صدر اعظم) به طور صریح و رسمی خواستار گردید امانتی را که دولت روس به وی می سپارد در حفظ و

حراست او بکوشد.»^(۱)

توجه خاص سفیر روس به سرنوشت «باب و بایان» موجب شد که وی پس از تسلیم میرزا حسینعلی به صدراعظم، همچنان مراقب کار باشد و با پیگیری موضوع موجبات رهایی او را از زندان فراهم آورد.

از سوی دیگر، این امور سبب شد تا شاه ایران، مهد علیا (مادر شاه) و سایر درباریان بیشتر به وی مظنون شوند و طرح توطئه سوء قصد را از جانب او بدانند. بالاخره حکومت ایران دستور داد که حسینعلی تهران را به مقصد بغداد ترک گوید. در این هنگام سفیر روس از وی خواست «که به روسیه برود و دولت روس از او پذیرایی خواهد نمود». اما او نپذیرفت؛ هنگام سفر تبعید، نماینده‌ای از سوی سفارت روس همراه کاروان بود.^(۲) بعد از تبعید میرزا حسینعلی به بغداد، بایان موجود در ایران ناگزیر از ترک تهران و رفتن به بغداد شدند.

حمایت بی دریغ روسیه از بهاء الله، از نفوذ استعمار شرق در این فرقه و استفاده سیاسی از وی پرده برمی‌دارد. برای پی بردن بیشتر به این مطلب، نوشته‌هایی را از سومین رهبر بهائیت؛ یعنی «شوقی افندی» نوه دختری میرزا حسینعلی و جانشین عباس عبدالبهاء می‌آوریم.

«... هنگامی که سوء قصد اتفاق افتاد، حضرت بهاء الله در لواسان تشریف داشتند و میهمان صدر اعظم بودند... در زرگنده میرزا مجید، شوهر همشیره مبارک که در خدمت سفیر روس (پرنس و الگورکی) سمت منشی‌گری داشت، آن حضرت را ملاقات کرد و ایشان را به منزل خویش که متصل به خانه سفیر بود رهبری و دعوت نمود. آدمهای حاج

۱. قرن بدیع، شوقی افندی، ج ۱، ص ۳۱۸، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۵۹۳.

۲. همان، ج ۲، ص ۴۸. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۶۱۱.

علیخان حاجب الدوله چون از ورود آن حضرت باخبر شدند، موضوع را به مشارالیه اطلاع دادند و او مراتب را شخصاً به عرض شاه رسانید. شاه از استماع این خبر غرق دریای تعجب و حیرت شد و معتمدین مخصوص به سفارت فرستاد تا او را که به دخالت در این حادثه متهم شده بود، تحویل گرفته نزد شاه بیاورند. سفیر روس از تسلیم بهاء الله امتناع ورزید و از هیکل مبارک تقاضا نمود که به خانه صدر اعظم تشریف بیاورند ضمناً از مشارالیه به طور صریح و رسمی خواستار گردید امانتی که دولت روس به وی می سپارد در حفظ و حراست آن بکوشد...»^(۱)

به نظر می رسد که:

علت آزادی و تبعید حسینعلی بهاء، افشا شدن هویت وی و حمایت علنی سفارت روسیه تزاری و حتی دولت روسیه از بهائیان، به ویژه شخص میرزا حسینعلی بوده است. چون: با توجه به مفاد عهدنامه ترکمانچای و گلستان، دولت روسیه قرار گذاشت که با تبعه آن دولت طبق مقررات کاپیتولاسیون رفتار شود. بنابراین مقررات، هر یک از طرفین دعوی که تبعه کشور روسیه باشد، باید در حضور نماینده دولت روس محاکمه انجام گردد.

مجموعه مطالب ذکر شده نشان می دهد که طبق مقررات کاپیتولاسیون با میرزا حسینعلی نوری رفتار شده است، گویا ایشان هم تبعه رسمی دولت روس بوده اند.

«اکنون که رابطه بهاء الله با آقای کینیازد الگورکی، برای دولت ایران و شاه وقت روشن شده بود، دیگر دولت روس نمی توانست از وجود شخص بهاء الله در ایران برای ادامه برنامه خود استفاده نماید، از طرفی

اگر ایشان در ایران می ماند ممکن بود به دست مسلمانان کشته شود و از همه مهم تر مادر ناصرالدین شاه «مهد علیا» بهاء الله را مقصر اصلی می دانست. این عوامل سبب شد که جناب سفیر نقشه دیگری بریزد؛ مقدمات اعزام وی را به جانب دیگر فراهم ساخت و با وسایلی آن چنان صحنه سازی نمود که میرزا حسینعلی از ایران تبعید گردد تا در خارج بتواند به وسیله آن وجود نازنین به هدف های خویش نایل شود...»^(۱)

به این ترتیب میرزا حسینعلی از زندان آزاد و تحت حمایت سفارت روس به بغداد تبعید شد و از آنجا که کنسول روس وی را تا بغداد حراست و حفاظت کرده بود، آیه ای در شأن روسها نازل کرد.

بعدها که شروع به صدور الواح مذهبی کرد، لوحی نیز خطاب به پادشاه روس صادر نمود و از اینکه الکساندر نیکلایویچ (الکساندر دوم) امپراطور روس دستور حمایت و آزادی او را داده است تشکر کرد.

در یکی از الواح چنین نوشت:

«ای پادشاه روس، ندای خداوند ملک قدوس را بشنو (منظور میرزا حسینعلی بهاء است) و به سوی بهشت بشتاب آن جایی که در آن ساکن شده است کسی که در بین ملاء بالا اسماء حسنی نامیده شده و در ملکوت انشاء به نام خداوند روشنی ها نام یافته است. مبادا اینکه هوای نفست تو را از توجه به سوی خداوند بخشاینده مهربان باز دارد. ما شنیدیم آن چه را در پنهانی با مولای خود گفته و لذا نسیم عنایت و لطف من به هیجان آمد و دریای رحمتم به موج افتاد ترا به حق جواب دادیم به درستی که خدای تو دانا و حکیم است و به تحقیق یکی از سفیرانت مرا یاری کرد هنگامی که در زندان اسیر غل و زنجیر بودم، برای این کار خداوند برای تو

۱. انشعاب، در بهائیت، ص ۱۱۱-۱۱۲.

مقامی را نوشته است که علم هیچ کس بدان احاطه ندارد. مبادا این مقام را از دست بدهی.»^(۱)

علاوه بر صدور الواح و آیات که مبین ارتباط میرزا حسینعلی با دولت روس یا لاقلاً حمایت مستقیم آن دولت از او و بهائیان است، اقرارنامه‌ای است از وی که دریافت مقرری را تأیید می‌کند. وی در یکی از الواح می‌نویسد:

«قسم به جمال قدم که اول ضرری که بر این غلام وارد شد قبول شهریه از دولت بود.»^(۲)

استعمار پیر انگلیس از دیر زمان برای تفرقه و ایجاد مسلکهای ساختگی در خاورمیانه به ویژه هندوستان و سپس ایران تلاش می‌کرد و در این راستا کمک شایانی به شکل‌گیری و ادامه حیات سیاسی و اجتماعی بهائیان کرده است.

موضع‌گیری انگلستان در ایران همچون نفوذش در هندوستان، مصیبت‌های زیادی را به بار آورده است. از بین بردن صفوف متحد و یکپارچه امت اسلامی، روشن کردن شعله‌های آتش تفرقه و نفاق در میان مسلمانان، کمک به حرکت‌های مخرب علیه تعالیم اسلامی که از جمله آن، تشویق همکاری و همراهی رهبران بهائیت در رسیدن به هدفشان را می‌توان ذکر کرد.

آنان به کمک دولت روس، در نجات میرزا حسینعلی بهاء از اعدام، کمک شایانی کردند، چنان که خود میرزا حسینعلی بهاء می‌گوید:

«... در حالی از کشور خارج شدیم که با سواره‌هایی از سوی دولت

۱. انشعاب در بهائیت، ص ۱۱۵؛ قرن بدیع، ج ۲، ص ۴۹.

۲. مجموعه الواح مبارکه، میرزا حسینعلی بهاء، ص ۱۵۹.

ایران و دولت روس همراه بود، تا اینکه با عزت و احترام وارد کشور عراق شدیم.»^(۱)

ارتباط انگلستان با عبدالبهاء عباس، آن قدر قوی و برنامه‌ریزی شده بود که شکی در جاسوسی عباس برای انگلستان باقی نمی‌ماند. او بود که می‌کوشید بخشی از سرزمین اسلامی را تسلیم یهودیان کند. سخنرانی متعدد عبدالبها در دانشگاهها و محافل مذهبی در لندن نشانه‌های دیگری بر انگلیسی بودن اوست.

وی به طور شگفت‌انگیز از محبت انگلستان و مردم آن و نیز برتری آرای غربیان بر شرقیان نزد خارجی‌ها سخن گفته است و در برابر، انگلیسی‌ها هم با اعلان وفاداری به عبدالبهاء گفته‌اند که لندن مرکز خوبی برای انتشار عقاید شما خواهد بود.^(۲)

این حمایتها همچنان ادامه داشت تا اینکه پس از مرگ میرزا حسینعلی، زمینه دیگری به وجود آمد. سازمانی که در وزارت خارج انگلیسی به کار مذاهب خاورمیانه و اروپا می‌پرداخت از آن بهره‌وری بیشتر کرده و جانشین بهاء الله را از خود وی بیشتر مورد حمایت قرار داد.

۲- پیوند بهائیت با صهیونیسم:

مدارک زیادی مبتنی بر اینکه بهائیت و صهیونیسم پیوند نزدیکی دارند وجود دارد ما در این قسمت شمه‌ای مختصر از وابستگی این فرقه با صهیونیسم را اشاره می‌کنیم:

۱. مرکز فرقه بهائیت و اماکن به اصطلاح زیارتی آن در فلسطین

۱. حقیقة البایه و البهائیه، محسن عبدالحمید، ص ۱۹۴.

۲. همان، ص ۱۹۴.

اشغالی و به خصوص شهرهای عکا و حیفا واقع شده است.

بنا به عقیده بایان بعد از اعدام سید علی محمد باب، جسد او را به اسرائیل بردند و سالها پیش، بایان و بهائیان با همکاری و مساعدت رژیم صهیونیستی بارگاه باشکوهی برای او بنا کردند.

۲. سران بهائیت و سران صهیونیسم از ابتدا روابط علنی نزدیکی با یکدیگر داشته‌اند، به عنوان مثال می‌توان به این موارد اشاره کرد:

«شرکت هربرت ساموئل، یهودی صهیونیست (و اولین کمیسر عالی انگلیس در فلسطین در دوران قیمومت انگلیس) در مراسم تشییع جنازه عبدالبها، سومین پیامبر بهائیان.»^(۱)

«هنگامی که در سال ۱۹۴۷ م سازمان ملل کمیسیونی مرکب از نمایندگان یازده کشور را برای ارائه نظر در مورد آینده فلسطین به منطقه اعزام کرده بود، رهبر بهائیان در نامه‌ای به این کمیسیون، یهودیان را بیش از مسلمانان و مسیحیان نسبت به بیت المقدس محق معرفی کرد و از این نظر تنها بهائیت را همسنگ با یهودیان برشمرد.»^(۲)

«ملاقات رئیس جمهور اسرائیل با شوقی افندی، رهبر بهائیان بعد از عبدالبها، در فروردین ۱۳۳۲ ق؛ در این دیدار شوقی افندی نظر مساعد و تمایل بهائیان را نسبت به اسرائیل اعلام کرد و آرزوی بهائیان را برای ترقی و سعادت اسرائیل برشمرد. رئیس جمهور اسرائیل هم ضمن تقدیر از اقدامات و مجاهدات بهائیان در کشور اسرائیل، آرزوی قلبی خویش را برای موفقیت بهائیان در اسرائیل و سراسر گیتی اظهار داشت و از خاطره مشرف شدن خدمت عبدالبها پیشوای سابق بهائیان در چندین سال قبل

۱. بهرام، افراسیاب، تاریخ جامع بهائیت، ص ۵۵۶، انتشارات سخن.

۲. همان، ص ۵۶۹ تا ۵۷۱.

درمان کن.

علی محمد شیرازی گفت: این کار را نمی توانم انجام بدهم.

نظام العلما گفت: این مرد از همه علوم بیگانه است و پیمانهاش خالی است و اثباتش از هر معقول و منقول تهی است. او مغرور به باطل و سفیه و جاهل است، هیچ معجزه و کرامتی ندارد و شایسته هیچ گونه احترامی نیست.

علی محمد شیرازی گفت: این چه سخنی است که می گویی؟ منم آن مردی که هزار سال است در انتظار او می باشید.

نظام العلما گفت: آیا تو مهدی منتظر و امام قائم ما می باشید؟

علی محمد شیرازی گفت: آری؛ من همان هستم.

نظام العلما گفت: آیا مهدی نوعی هستی یا مهدی شخصی؟

علی محمد شیرازی گفت: من عین همان مهدی شخصی هستم.

نظام العلما گفت: نام پدر، نام مادرت چیست؟ و کجا متولد شده اید و

چند سال سن دارید؟

علی محمد شیرازی گفت: اسم من علی محمد، اسم پدرم میرزا رضا

بزاز، مادرم خدیجه، محل ولادتم شیراز است و سی و پنج سال هم از

عمرم می گذرد.

نظام العلما گفت: اسم مهدی منتظر ما مهدی، اسم پدرش حسن، اسم

مادرش، نرجس و محل تولدش سرمن رای است و عمر مبارکش بیش از

هزار سال است. پس چگونه این مشخصات بر تو تطبیق ندارد؟

علی محمد شیرازی گفت: هم اکنون کرامتی به شما نشان می دهم، تا

معلوم گردد که من در دعوی خود صادق هستم.

حضار گفتند: کرامت خویش را ظاهر کن.

علی محمد شیرازی: من در یک روز هزار بیت می نویسم.
حضار گفتند: بر فرض که درست بگویی اینک کرامت نشد؛ زیرا
بسیاری از نویسندگان در این هنر با تو شریکند.

نظام العلما گفت: من در زمان توقف در عتبات عالیات، کاتبی داشتم
که به روزی دو هزار بیت کتابت می کرد و آخر الامر کور شد، البته شما هم
این عمل را ترک نمایید و الا کور خواهید شد.
یکی دیگر از علما گفت:

خداوند در آیه خمس فرموده: «فانّ لله خمس»؛ شما ثلاثه
فرموده اید؟ از کجا این آیه نسخ شد؟ از کمال وحشت گفت: ثلث نصف
خمس است. حضاران خندیدند.

ملا محمد گفت: گرفتیم، ثلث نصف خمس است. شما چرا حکم به
ثلث می کنید و حال آنکه خداوند خمس فرموده؟

علی محمد شیرازی، لختی خیره خیره نگریست و پاسخ نداد و گفت:
مگر ندانسته اید که من فی البداهه خطبه فصیح می گویم. و شروع کرد
به خواندن «الحمد لله الذی رفع السموات و الارض» در این عبارت
«سموات» را به فتحه قرائت نمود. در این هنگام، ولیعهد با اینکه هنوز
شانزده سال بیشتر نداشت، گفت: و ما بتا و الف قد جمعا یکسر فی النصب
و فی الجرّ معا.

و به باب گفت: این چه سخنان بیهوده هست که می گویی و مردم عامه
را اغوا می کنی چرا خود را صاحب الامر می خوانی؟ ائمه ما علیهم السلام یک یک
به دست بنی امیه و بنی عباس شهید شدند و اگر صاحب الامر
می خواست مظلوم و مغلوب باشد غیبت اختیار نمی کرد، وقتی ظاهر
شود معجزه تمامی انبیا با او باشد و بر همه عالم غلبه کند. هزار سال

غیبت نکرد که چون آشکار شود، گاهی حسینخان نظام الدوله با چوب ادب کند و گاهی در مجلس چهریق در تعب باشد.

همانا دانستم که در تسخیر آفتاب کوشش کردید و در تابستان بوشهر و گرمای عتبات در برابر آفتاب با سر برهنه روز را به شب رساندید و دماغ خود را آشفته کردی و چون مردی دیوانه بوده‌ای حکم به قتل تو نمی‌دهم. لکن با چوب شکنجه‌ات می‌کنم برای اینکه مردم بدانند تو صاحب الامر نیستی. بعد دستور داد او را بستند و کتکش زدند. در این هنگام باب شروع به استغاثه و انابه نمود و توبه نمود.^(۱)

تنبیه و توبه «باب»

ناصرالدین میرزا از اراجیف و بافندگی‌های وی به تهی بودن سخنان «باب» پی برده، سخت از لجاجت او ناراحت شد و دستور داد کتک سختی به او زدند و «باب» در برابر افکار عمومی که بر ضدش برخاسته بود توبه‌نامه‌ای خطاب به ناصرالدین میرزا ولیعهد نوشت و در آن اعتراف کرد که او را مطلقاً علمی نیست که منوط به ادعا می‌باشد و طلب عفو نمود.

«متن توبه‌نامه»

«فداک روحی الحمد لله کما هو أهله و مسنجقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانید. فحمداً له ثم حمداً که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفت‌اش عفو از بندگان و ستر بر مجرمان و ترحم به داعیان (یاغیان) فرموده. اشهد الله و من عنده که این بنده ضعیف را قصدی

۱. لغت‌نامه، دهخدا، ج ۹، ص ۴۵، با کمی تلخیص.

نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد. اگر چه بنفسه، وجودم ذنب صرف است، ولی چون قلبام، مومن به توحید خداوند جل ذکره، و به نبوت رسول او و ولایت او است و لسانام قعر بر کل ما نزل من عندالله است. امید رحمت او را دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواسته‌ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بود، از قلم جاری شده غرضام عصیان نبوده و در هر حال، مستغفر و تائب‌ام حضرت او را. و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد و استغفرالله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی امر.

و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیل بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجة الله علیه را محض ادعا مبطل (می‌دانم) و این بنده را چنین ادعایی نبوده و نه ادعای دیگر. مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت، چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات سلطانی و رافت و رحمت خود سرفراز فرمایند. والسلام.»^(۱)

فتوای علما برای اعدام باب

پس از مرگ محمد شاه قاجار و بالا گرفتن فتنه باییه، میرزا تقی خان امیرکبیر (صدر اعظم ناصرالدین شاه) مسامحه در کار سید علی محمد باب را روا ندید و تصمیم گرفت او را در ملأ عام به قتل رساند و از این راه آتش شورش‌ها را فرو نشاند و برای این کار از برخی علما فتوا خواست.

۱. کشف الغطاء، ابوالفضل گلپایگانی، ص ۲۰۴ - ۲۰۵، چاپ ترکستان، لغت‌نامه دهخدا، ج ۹، ص ۴۷ اصل این توبه‌نامه در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است.

ولی به گفته ادوارد براون:

«دعاوی مختلف و تلون افکار و نوشته‌های بی مغز و بی اساس و رفتار جنون آمیز او، علما را بر آن داشت که به علت شبهه حبط دماغ، بر اعدام وی رأی ندهند.»^(۱)

با وجود این، برخی از علما که احتمال حبط دماغ درباره سیدعلی محمد را نمی دادند و او را مردی دروغگو و ریاست طلب می شمردند، به قتل وی فتوا دادند و سید علی محمد به همراه یکی از پیروانش، در بیست و هفتم شعبان ۱۲۶۶ ق در تبریز تیرباران شد.^(۲)

با اعدام باب، همه قضایای این طایفه به پایان نرسید، بلکه عده‌ای از طرفداران باز به تبلیغ این مرام ادامه دادند تا آنکه سرانجام کارشان با ادعای واهی شخص دیگری به نام حسین علی نوری گره خورد و مسلک «بهائیت» پی ریزی شد.

برخورد سران حکومت قاجار با «باب» و بایان

در جریان مسائل سیاسی و جریان فرقه‌های ساختگی در اواخر سلطنت محمدشاه و پس از مرگ او در سال ۱۲۶۴ ه ق، مردم ایران شاهد آشوبهایی بودند که بایان گرداننده آنها بودند.

از جمله آشوبهایی که جمعی از مریدان سیدعلی محمد، به رهبری ملاحسین بشرویه‌ای و ملامحمد علی بارفروش به راه انداخته‌اند، رویداد «قلعه شیخ طبرسی» در مازندران بود.

۱. بهائیان، محمدباقر نجفی، ص ۲۵۲.

۲. دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، ص ۱۸ - ۱۹، تهران، ۱۳۷۵ - متن فتوا علماء در اعدام باب، نیز در کتابخانه شماره ۱ مجلس شورای اسلامی موجود است.

در این آشوب، آنان قلعه طبرسی را پایگاه خود قرار داده، اطراف آن خندق کردند و خود را برای جنگ با قوای دولتی آماده ساختند. از سوی دیگر بر مردم ساده دل که در پیرامون قلعه زندگی می کردند به جرم «ارتداد» هجوم آورده، به قتل و غارت آنان پرداختند؛ به گونه ای که یکی از بایبان می گوید:

«جمعی رفتند و در شب یورش برده، ده را گرفتند و یکصد و سی نفر را به قتل رسانیدند. تتمه فرار نموده و ده را حضرات اصحاب حق، خراب نمودند و آذوقه ایشان را جمیعاً به قلعه بردند.»^(۱)

آنان چنین می پنداشتند که یاران مهدی موعودند و به زودی جهان را در تسخیر خود خواهند گرفت و بر شرق و غرب فرمانروایی می کنند، چنان که یکی از آنان می گوید:

«حضرت قدوس (محمد علی بارفروش) می فرمودند که: ما هستیم سلطان به حق و عالم در زیر نگین ما می باشد و کل سلاطین مشرق و مغرب به جهت ما خاضع خواهند گردید.»^(۲)

سپس میان ایشان و نیروی دولتی جنگ در گرفت و فتنه آنان با پیروزی قوای دولت و کشته شدن ملامحمد علی بارفروش در جمادی الثانی ۱۲۶۵ هـ. ق پایان یافت.

در زنجان نیز شورشی به سرکردگی ملامحمد علی زنجانی در سال ۱۲۶۶ هـ ق پدید آمد که در این شورش، بایبان توان مقاومت در برابر سربازان دولت نداشتند و تن به شکست دادند.

در تهران نیز شورشی به رهبری علی ترشیزی ایجاد شد و تصمیم

۱. نقطة الکاف، حاجی میرزا جانی کاشانی، ص ۱۶۲، لیدن ۱۹۱۰ میلادی.

۲. همان، ص ۱۶۲.

گرفتند که ناصرالدین شاه و امیرکبیر و امام جمعه تهران را به قتل برسانند. اما نقشه آنان کشف شد و سی و هشت تن از سران بایبان دستگیر و هفت تن از آنان کشته شدند.

این حرکت کم کم به نهضتی ضد حکومت بدل می شد، اما طرح ناموفق قتل ناصرالدین شاه موجب شد سرکوب شدیدتری نسبت به بایبه اعمال گردد و بسیاری از سران آنان به قتل رسند و برخی زندانی شوند و گروهی هم به بغداد بگریزند.

فصل دوم

نقش استعمار در پیدایش بابی‌گری و بهائی‌گری و تقویت آن دو

اشاره:

یکی از سیاست‌هایی که دشمنان ادیان الهی همواره آن را دنبال می‌کردند، تحریف مذهب حق و اختراع مذهب جدید به جای آن بود. «مذهب تراشی» از دیر زمان رایج بود و همیشه در کنار دعوت حق پیامبران علیهم‌السلام، عده‌ای داعیه مذهب و مسلک جدید داشتند تا دگه‌ای باز کرده، به منافع اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... دست یابند. در عصر حاضر، «مذهب تراشی» شکل جدیدی به خود گرفته و همراه با پیشرفت دانش بشری، بعضی از مسلک‌ها و مکاتب نو به وجود آمده، چهره علمی و سیاسی به خود گرفته و با «ایسم»‌ها ظهور نمودند. مسلمانان از زمانهای گذشته تا امروز شاهد پیدایش انحراف فکری و عملی در جریان خلافت، حکمیت و خوارج و به وجود آمدن فرق مختلف مذهبی در قرن دوم و سوم بوده‌اند، که در فصل اول از بخش اول به طور مبسوط در این زمینه سخن گفتیم.

استعمار جدید در قرن اخیر برای زدودن اصالت مذهب و به انزوا کشیدن «دین»، یا مسلک‌های گوناگون را به وجود آورد، یا از آنها حمایت کرد که از جمله آن «بهائیت» در ایران، «قادیان‌گری» در هندوستان و

پاکستان و «وہائیت» در حجاز است.

مہم ترین هدف استعمار از حمایت و ترویج این مسلکهای ساختگی، ایجاد تشنت در میان مسلمان و از ہم پاشیدن اساس و بنیان دین است. سفارتخانه‌های خارجی و وابستگان خارجی و داخلی در قلمرو حکومت ایران، عثمانی و فلسطین، دست‌اندرکار حفظ منافع دولتهای متبوع و رقابت با یکدیگر بر سر قدرت و نفوذ، در پی بهره‌گیری از ہر واقعه و حادثہ‌ای از هیچ‌گونه امکاناتی دریغ نداشته‌اند.

پس از دعاوی شیخ احمد احسائی، چشم و گوش سیاست‌بازان خارجی بہ تداوم شیخیہ، بہ عنوان نقطہ‌ای کہ می‌تواند تہدیدی جدی برای تشیع و روحانیت بہ شمار آید بازگردید.

بہ نحوی کہ پس از مرگ سیدکاظم رشتی و ظهور مدعیان جدید، دست‌اندازی آنان بہ پرورش و تقویت و تحریک، مورد تأیید دولتهای متبوع قرار گرفت و تا آنجا پیش رفتند کہ سیر حرکت را ہدایت و با مداخلہ علنی بہ حفظ حرکت و زعمای آن سعی وافر نشان دادند.

در مقابل، رہبران «بابی و بہائی» سرسپردگی خود را بہ سفارتخانه‌های خارجی دوچندان ساختند تا از این طریق و در تحت حمایت سیاستهای بیگانه، مجری طرحها و توطئہ‌هایی شوند کہ از یک سو، رونق کسب و کارشان و از سوی دیگر، جلب رضایت بازیگران و سیاستگذاران خارجی را فراهم سازند.

بی‌شک در چنین حرکتی، طرفین بہ حفظ اسرار پشت پرده و استتار ہر گونه روابط دوستانہ بنا بہ شیوہ اہل سیاست، سعی بلیغ مبذول کردند. از این رو، «ہادیان»، «واسطہ‌ها» و «مجریان» زبان از گشودن ہر سخنی بستہ و قلم از نگارش ہر موضوعی کہ دلالت بر چنین سازشی کند، تکان

نخورده و چیزی نوشته نشده و گزارشهای محرمانه معدوم یا از دسترس اغیار به دور مانده است.

اما از آن جایی که حقایق به هر حال در طول زمان و با تغییر مقتضیات سیاسی کم و بیش آشکار خواهد شد زبانی به سخن گشوده گردید و قلم به نگارش تکان خورد و گزارشهایی علی رغم همه کوششها به دست اغیار افتاد که از لا به لای آن پی به حمایت سیاستهای خارجی و جلب رضایت بایان و بهائیان از بازیگران سیاستهای بیگانه در اسلام و ایران بردند. لذا در این فصل به حمایت استعمار از این فرقه در ایران می پردازیم.

۱- نقش روسیه و انگلیس در پیدایش باییت و بهائیت

پس از اعدام علی محمد باب در تبریز، سه تن از بهائیان به جان ناصرالدین شاه سوء قصد کردند. ولی محافظان شاه با شمشیر به آنان حمله ور شدند و آنان را دستگیر کردند.

در این زمان میرزا حسینعلی که از سویی به عنوان مظنون قلمداد می شد به منظور محفوظ بودن از تعقیب و دستگیری که چه بسا به اعدامش می انجامید، به سفارت روس پناهنده شد و سفیر و حتی دولت روسیه تزاری از وی حمایت کردند. وی مدتی در مقر تابستانی سفارت روس در «زرگنده» شمیران به سر برد و بنابر منابع بهائی «به رغم اصرار سفیر روس بر ادامه اقامت وی در آنجا و امتناع از تسلیم او به نمایندگان شاه، سرانجام سفیر از وی خواست که به خانه صدراعظم برود. ضمناً از مشار الیه (میرزا آقاخان نوری صدر اعظم) به طور صریح و رسمی خواستار گردید اماتی را که دولت روس به وی می سپارد در حفظ و

حراست او بکوشد.» (۱)

توجه خاص سفیر روس به سرنوشت «باب و بایان» موجب شد که وی پس از تسلیم میرزا حسینعلی به صدراعظم، همچنان مراقب کار باشد و با پیگیری موضوع موجبات رهایی او را از زندان فراهم آورد.

از سوی دیگر، این امور سبب شد تا شاه ایران، مهد علیا (مادر شاه) و سایر درباریان بیشتر به وی مظنون شوند و طرح توطئه سوء قصد را از جانب او بدانند. بالاخره حکومت ایران دستور داد که حسینعلی تهران را به مقصد بغداد ترک گوید. در این هنگام سفیر روس از وی خواست «که به روسیه برود و دولت روس از او پذیرایی خواهد نمود». اما او نپذیرفت؛ هنگام سفر تبعید، نماینده‌ای از سوی سفارت روس همراه کاروان بود. (۲) بعد از تبعید میرزا حسینعلی به بغداد، بایان موجود در ایران ناگزیر از ترک تهران و رفتن به بغداد شدند.

حمایت بی دریغ روسیه از بهاء الله، از نفوذ استعمار شرق در این فرقه و استفاده سیاسی از وی پرده برمی‌دارد. برای پی بردن بیشتر به این مطلب، نوشته‌هایی را از سومین رهبر بهائیت؛ یعنی «شوقی افندی» نوه دختری میرزا حسینعلی و جانشین عباس عبدالبهاء می‌آوریم.

«... هنگامی که سوء قصد اتفاق افتاد، حضرت بهاء الله در لواسان تشریف داشتند و میهمان صدر اعظم بودند... در زرگنده میرزا مجید، شوهر همشیره مبارک که در خدمت سفیر روس (پرنس و الگورکی) سمت منشی‌گری داشت، آن حضرت را ملاقات کرد و ایشان را به منزل خویش که متصل به خانه سفیر بود رهبری و دعوت نمود. آدمهای حاج

۱. قرن بدیع، شوقی افندی، ج ۱، ص ۳۱۸، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۵۹۳.

۲. همان، ج ۲، ص ۴۸. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۶۱۱.

علیخان حاجب الدوله چون از ورود آن حضرت باخبر شدند، موضوع را به مشارالیه اطلاع دادند و او مراتب را شخصاً به عرض شاه رسانید. شاه از استماع این خبر غرق دریای تعجب و حیرت شد و معتمدین مخصوص به سفارت فرستاد تا او را که به دخالت در این حادثه متهم شده بود، تحویل گرفته نزد شاه بیاورند. سفیر روس از تسلیم بهاء الله امتناع ورزید و از هیکل مبارک تقاضا نمود که به خانه صدر اعظم تشریف بیاورند ضمناً از مشارالیه به طور صریح و رسمی خواستار گردید اماتی که دولت روس به وی می سپارد در حفظ و حراست آن بکوشد...»^(۱)

به نظر می رسد که:

علت آزادی و تبعید حسینعلی بهاء، افشا شدن هویت وی و حمایت علنی سفارت روسیه تزاری و حتی دولت روسیه از بهائیان، به ویژه شخص میرزا حسینعلی بوده است. چون: با توجه به مفاد عهدنامه ترکمانچای و گلستان، دولت روسیه قرار گذاشت که با تبعه آن دولت طبق مقررات کاپیتولاسیون رفتار شود. بنابراین مقررات، هر یک از طرفین دعوی که تبعه کشور روسیه باشد، باید در حضور نماینده دولت روس محاکمه انجام گردد.

مجموعه مطالب ذکر شده نشان می دهد که طبق مقررات کاپیتولاسیون با میرزا حسینعلی نوری رفتار شده است، گویا ایشان هم تبعه رسمی دولت روس بوده اند.

«اکنون که رابطه بهاء الله با آقای کینیاژد الگورکی، برای دولت ایران و شاه وقت روشن شده بود، دیگر دولت روس نمی توانست از وجود شخص بهاء الله در ایران برای ادامه برنامه خود استفاده نماید، از طرفی

۱. شوقی افندی، قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۵.

اگر ایشان در ایران می ماند ممکن بود به دست مسلمانان کشته شود و از همه مهم تر مادر ناصرالدین شاه «مهد علیا» بهاء الله را مقصر اصلی می دانست. این عوامل سبب شد که جناب سفیر نقشه دیگری بریزد؛ مقدمات اعزام وی را به جانب دیگر فراهم ساخت و با وسایلی آن چنان صحنه سازی نمود که میرزا حسینعلی از ایران تبعید گردد تا در خارج بتواند به وسیله آن وجود نازنین به هدف های خویش نایل شود...» (۱)

به این ترتیب میرزا حسینعلی از زندان آزاد و تحت حمایت سفارت روس به بغداد تبعید شد و از آنجا که کنسول روس وی را تا بغداد حراست و حفاظت کرده بود، آیه ای در شأن روسها نازل کرد.

بعدها که شروع به صدور الواح مذهبی کرد، لوحی نیز خطاب به پادشاه روس صادر نمود و از اینکه الکساندر نیکلایویچ (الکساندر دوم) امپراطور روس دستور حمایت و آزادی او را داده است تشکر کرد.

در یکی از الواح چنین نوشت:

«ای پادشاه روس، ندای خداوند ملک قدّوس را بشنو (منظور میرزا حسینعلی بهاء است) و به سوی بهشت بشتاب آن جایی که در آن ساکن شده است کسی که در بین ملاء بالا اسماء حسنی نامیده شده و در ملکوت انشاء به نام خداوند روشنی ها نام یافته است. مبادا اینکه هوای نفست تو را از توجه به سوی خداوند بخشاینده مهربان باز دارد. ما شنیدیم آن چه را در پنهانی با مولای خود گفته و لذا نسیم عنایت و لطف من به هیجان آمد و دریای رحمتم به موج افتاد ترا به حق جواب دادیم به درستی که خدای تو دانا و حکیم است و به تحقیق یکی از سفیرانت مرا یاری کرد هنگامی که در زندان اسیر غل و زنجیر بودم، برای این کار خداوند برای تو

۱. انشعاب، در بهائیت، ص ۱۱۱-۱۱۲.

مقامی را نوشته است که علم هیچ کس بدان احاطه ندارد. مبدا این مقام را از دست بدهی.»^(۱)

علاوه بر صدور الواح و آیات که مبین ارتباط میرزا حسینعلی با دولت روس یا لاقلاً حمایت مستقیم آن دولت از او و بهائیان است، اقرارنامه‌ای است از وی که دریافت مقرری را تأیید می‌کند. وی در یکی از الواح می‌نویسد:

«قسم به جمال قدم که اول ضرری که بر این غلام وارد شد قبول شهریه از دولت بود.»^(۲)

استعمار پیر انگلیس از دیر زمان برای تفرقه و ایجاد مسلکهای ساختگی در خاورمیانه به ویژه هندوستان و سپس ایران تلاش می‌کرد و در این راستا کمک شایانی به شکل‌گیری و ادامه حیات سیاسی و اجتماعی بهائیان کرده است.

موضع‌گیری انگلستان در ایران همچون نفوذش در هندوستان، مصیبت‌های زیادی را به بار آورده است. از بین بردن صفوف متحد و یکپارچه امت اسلامی، روشن کردن شعله‌های آتش تفرقه و نفاق در میان مسلمانان، کمک به حرکت‌های مخرب علیه تعالیم اسلامی که از جمله آن، تشویق همکاری و همراهی رهبران بهائیت در رسیدن به هدفشان را می‌توان ذکر کرد.

آنان به کمک دولت روس، در نجات میرزا حسینعلی بهاء از اعدام، کمک شایانی کردند، چنان که خود میرزا حسینعلی بهاء می‌گوید:

«... در حالی از کشور خارج شدیم که با سواره‌هایی از سوی دولت

۱. انشعاب در بهائیت، ص ۱۱۵؛ قرن بدیع، ج ۲، ص ۴۹.

۲. مجموعه الواح مبارکه، میرزا حسینعلی بهاء، ص ۱۵۹.

ایران و دولت روس همراه بود، تا اینکه با عزت و احترام وارد کشور عراق شدیم» (۱)

ارتباط انگلستان با عبدالبهاء عباس، آن قدر قوی و برنامه‌ریزی شده بود که شکی در جاسوسی عباس برای انگلستان باقی نمی‌ماند. او بود که می‌کوشید بخشی از سرزمین اسلامی را تسلیم یهودیان کند. سخنرانی متعدد عبدالبها در دانشگاهها و محافل مذهبی در لندن نشانه‌های دیگری بر انگلیسی بودن اوست.

وی به طور شگفت‌انگیز از محبت انگلستان و مردم آن و نیز برتری آرای غربیان بر شرقیان نزد خارجی‌ها سخن گفته است و در برابر، انگلیسی‌ها هم با اعلان وفاداری به عبدالبهاء گفته‌اند که لندن مرکز خوبی برای انتشار عقاید شما خواهد بود. (۲)

این حمایتها همچنان ادامه داشت تا اینکه پس از مرگ میرزا حسینعلی، زمینه دیگری به وجود آمد. سازمانی که در وزارت خارج انگلیسی به کار مذاهب خاورمیانه و اروپا می‌پرداخت از آن بهره‌وری بیشتر کرده و جانشین بهاء الله را از خود وی بیشتر مورد حمایت قرار داد.

۲- پیوند بهائیت با صهیونیسم:

مدارک زیادی مبتنی بر اینکه بهائیت و صهیونیسم پیوند نزدیکی دارند وجود دارد ما در این قسمت شمه‌ای مختصر از وابستگی این فرقه با صهیونیسم را اشاره می‌کنیم:

۱. مرکز فرقه بهائیت و اماکن به اصطلاح زیارتی آن در فلسطین

۱. حقیقة البایه و البهائیه، محسن عبدالحمید، ص ۱۹۴.

۲. همان، ص ۱۹۴.

اشغالی و به خصوص شهرهای عکا و حیفا واقع شده است.

بنا به عقیده بایان بعد از اعدام سید علی محمد باب، جسد او را به اسرائیل بردند و سالها پیش، بایان و بهائیان با همکاری و مساعدت رژیم صهیونیستی بارگاه باشکوهی برای او بنا کردند.

۲. سران بهائیت و سران صهیونیسم از ابتدا روابط علنی نزدیکی با یکدیگر داشته‌اند، به عنوان مثال می‌توان به این موارد اشاره کرد:

«شرکت هربرت ساموئل، یهودی صهیونیست (و اولین کمیسر عالی انگلیس در فلسطین در دوران قیمومت انگلیس) در مراسم تشییع جنازه عبدالبها، سومین پیامبر بهائیان.»^(۱)

«هنگامی که در سال ۱۹۴۷ م سازمان ملل کمیسیونی مرکب از نمایندگان یازده کشور را برای ارائه نظر در مورد آینده فلسطین به منطقه اعزام کرده بود، رهبر بهائیان در نامه‌ای به این کمیسیون، یهودیان را بیش از مسلمانان و مسیحیان نسبت به بیت المقدس محق معرفی کرد و از این نظر تنها بهائیت را همسنگ با یهودیان برشمرد.»^(۲)

«ملاقات رئیس جمهور اسرائیل با شوقی افندی، رهبر بهائیان بعد از عبدالبها، در فروردین ۱۳۳۲ ق؛ در این دیدار شوقی افندی نظر مساعد و تمایل بهائیان را نسبت به اسرائیل اعلام کرد و آرزوی بهائیان را برای ترقی و سعادت اسرائیل برشمرد. رئیس جمهور اسرائیل هم ضمن تقدیر از اقدامات و مجاهدات بهائیان در کشور اسرائیل، آرزوی قلبی خویش را برای موفقیت بهائیان در اسرائیل و سراسر گیتی اظهار داشت و از خاطره مشرف شدن خدمت عبدالبها پیشوای سابق بهائیان در چندین سال قبل

۱. بهرام، افراسیاب، تاریخ جامع بهائیت، ص ۵۵۶، انتشارات سخن.

۲. همان، ص ۵۶۹ تا ۵۷۱.

یاد کرد.» (۱)

در همین زمینه می‌توان به جمله‌ای از روحیهٔ ماکول همسر آمریکایی شوقی افندی و از رهبران بهائیت اشاره کرد که خود گویای همه چیز است: «سرنوشت و آینده اسرائیل و بهائی‌گری چون حلقه‌های یک زنجیر به هم پیوسته است.» (۲)

با توجه به اختلاف شدید و دیرین یهودیان و مسلمانان، شوقی تصمیم گرفت سرزمین اسرائیل را مرکز اصلی بهائیان قرار دهد و دولت یهود را به عنوان پناهگاه و تکیه‌گاه این فرقه درآورد.

از آنجایی که یهودیان نیز بر اثر اختلافی که با مسلمانان داشتند هر نیروی ضد اسلام را مورد حمایت قرار می‌دادند؛ اسرائیل یکی از اولین و مؤثرترین حکومت‌هایی بود که بهائیت را به رسمیت شناخت و آن را جزء مذاهب رسمی کشور خود قرار داد.

لذا نه تنها بهائیان دیدار با رئیس جمهور اسرائیل را عیب نمی‌دانند بلکه به آن افتخار هم می‌کنند. من توجهی از آنان پیدا نکردم، اما به نظرم این پیوند و ارتباط با اسرائیل و یهودیان به این جهت است که می‌دانند سرسخت‌ترین دشمن اسلام، آنها هستند و می‌توانند در پناه یهود، به اسلام ضربه بزنند. غافل از اینکه همان طوری که خداوند پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ را در هنگام بعثت و اوایل ظهور اسلام یاری نموده، الان هم یهودیان نمی‌توانند به اسلام ضربه وارد کنند.

۳. چه در غرب و چه در ایران، درصد قابل توجهی از بدنه بهائیت را یهودیانی تشکیل می‌دهند که به این فرقه گرویده‌اند.

۱. همان، ص ۵۷۲ تا ۵۷۳.

۲. مجله اخبار امری، ارگان بهائیت ایران، دی ماه ۱۳۴۰ ص ۶۰.

اگر از کسانی که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی پیگیر جریان بهائیت بوده‌اند و یا از کسانی که مدتی در یکی از کشورهای غربی اقامت داشته‌اند سؤال کنید، تأیید خواهند کرد که بیش از همه، یهودیان بوده‌اند و هستند که به این فرقه می‌پیوندند. به عنوان نمونه می‌توان به گرایش دسته جمعی یهودیان همدان به این فرقه و نقش «ملالیاهو» و «ملالاله‌زار» دو نفر از بزرگان یهود در تقویت جنبش معروف طاهره قره العین در تبلیغ بایگیری اشاره کرد.^(۱)

همچنین می‌توان به ترکیب اعضای اولین بیت العدل اعظم بهائیان که سیاستگذاری بهائیان جهان را به عهده دارد اشاره کرد از میان نه نفر اعضای آن تنها یک نفر ایرانی دیده می‌شود که او هم یک یهودی به نام لطف الله حکیم است.^(۲) -^(۳)

۴. در این قسمت به فرازهایی از سه گزارش تهیه شده مأموران ساواک از جلسات بهائیان ایران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی اشاره می‌کنیم. این موارد به خوبی پیوند بهائیت را با یهود و صهیونیسم نشان می‌دهد.

الف: گزارش ساواک از جلسه ناحیه ۲ بهائیان شیراز مورخ
۱۳۵۰/۵/۱۹:

«جلسه‌ای با شرکت ۱۲ نفر از بهائیان ناحیه ۲ شیراز در منزل آقای هوشمند و زیر نظر آقای فرهنگی تشکیل گردید. پس از قرائت مناجات

۱. سید سعید زاهد زاهدانی، بهائیت در ایران، ص ۱۲۴، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۲. بهرام افراسیابی، تاریخ جامع بهائیت، فصل «شوقی افندی جانشین عبدالبهاء»

۳. در مورد نقش فوق‌العاده یهودیان در تقویت بهائیت در ایران می‌توان به مقاله تحقیقی و مستند «جستارهایی از تاریخ بهائی‌گری در ایران» نوشته آقای عبدالله شهبازی رجوع کرد که در این آدرس اینترنتی قابل مطالعه است:

شروع و خاتمه و قرائت صفحاتی از کتاب لوح احمد و ایقان، آقای فرهنگی و محمد علی هوشمند پیرامون وضع اقتصادی بهائیان در ایران صحبت کردند.

فرهنگی اظهار داشت: بهائیان در کشورهای اسلامی پیروز هستند و می‌توانند امتیاز هر چیزی را که می‌خواهند بگیرند. تمام سرمایه‌های بانکی و ادارات و رواج پول در اجتماع ایران مربوط به بهائیان و کلیمیان می‌باشد. تمام آسمان خراشهای تهران، شیراز، اصفهان مال بهائیان است. چرخ اقتصادی این مملکت به دست بهائیان و کلیمیان می‌چرخد. شخص هویدا بهائی زاده است. او یکی از بهترین خادمان امر الله است و امسال مبلغ پانزده هزار تومان به محفل ما کمک نموده است. آقایان بهائیان نگذارید کمر مسلمانان راست شود...»^(۱)

ب: گزارش ساواک از محفل شماره ۴ بهائیان به تاریخ ۴۷/۳/۷:

«... عباس اقدسی گفت: دولت اسرائیل در جنگ ۴۶ و ۴۷ قهرمان جهان شناخته شد و ما جامعه بهائیت فعالیت این قوم عزیز یهود را ستایش می‌کنیم...»^(۲)

ج: گزارش مورخه ۴۶/۹/۹:

«... شنیده شده است چندی قبل بهائیان ایران مبلغ هنگفتی که چندین میلیون تومان بوده^(۳) به اسرائیل کمک کرده‌اند. البته تصور می‌رود کمک بهائیان از طریق آقای غفوری نمایندگی سیاسی اسرائیل در ایران و وسیله حبیب القانیان که تماس مستقیم با حبیب ثابت (سرمایه دار معروف) که

۱. عبدالله شهبازی، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های

سیاسی، ج ۲، ص ۳۸۵. ۲. بهرام افراسیابی، ص ۷۵۲.

۳. باید توجه داشت که مبلغ میلیونی در سال ۱۳۴۶ ش خیلی زیاد بود.

قبلاً یهودی و اهل کاشان بوده است انجام گردید؛ زیرا از قرار معلوم، سرمایه محفل و وجوه جمع آوری شده بهائیان ماهیانه به نام خیر اله در صندوقی نزد حبیب ثابت می باشد و مشارالیه این پولها را به ربح می دهد. لکن مبلغ کل جمع آوری شده فعلاً نامعلوم است.»^(۱)

۳- «آمریکا حامی باییت و بهائیت»

در برهه‌ای از زمان و قطعاتی از تاریخ، محور و مدار اصلی استعمارگری و تعدی و سیطره بر کشورهای جهان سوم به ویژه ممالک اسلامی «انگلستان» بود. گسترش ترفندها و حيله‌ها و شگردهای منتهی به نفوذ و ایجاد تفرقه و اختلاف و تسلط بر کشورها و ملتها توسط این قدرت استعماری موجب شد تا در میان ملل مسلمان و غیر مسلمان جهان که در معرض ستم و تعدی و چپاول قرار گرفته بودند، به «روباه پیر استعمار» اشتهار یابد.

حيله گری و حق ستیزی و استعمارگری انگلیسی‌ها اگر چه هم اکنون نیز ادامه دارد، لکن از نقش محوریت خارج شده و امروز کشور استعماری «آمریکا» جایگزین انگلیس و ادامه دهنده سیاستهای ضد انسانی و حقیقت ستیزانه آن کشور شده است.

جایگزینی آمریکا به جای انگلیس نه تنها از شدت و گستردگی جور و فساد و قتل و غارت نکاسته، بلکه بر آن افزوده است. این فزونی و شدت گستردگی تعدی و کشتار و چپاول منابع ثروت ملتهاى محروم جهان به حدی است که هیچ صفت و لقبی همانند «شیطان بزرگ» نمی تواند عمق

۱. سازمانهای یهودی و صهیونیستی در ایران، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ص ۵۳۶.

فجایع و جنایاتی را که توسط آمریکا در گستره زمین به وقوع می‌پیوندد، نمایان سازد.

با توجه به گسترش روز افزون سیطره شوم آمریکا بر سرزمینهای اسلامی و بهره‌برداری‌های همه‌جانبه او از بهائیت، بسیار ضروری است که به منظور تکمیل حلقه‌های محاصره فرهنگ و اندیشه اسلامی و انقلاب و نظام حکومتی اسلام که مرکز آن ایران اسلامی است، پیوند و تعامل متقابل حکومت آمریکا با سران و عناصر بهائی بررسی شود تا از طرفی، عداوت و دشمنی قدرت استعماری آمریکا با اسلام و نظام اسلامی بیشتر نمایان گردد و از سوی دیگر این واقعیت بزرگ بهتر و عریان‌تر رخ بنماید که بهائیت، این فرقه ساخته و پرداخته دست استعمار، بر اساس شرایط زمان و با در نظر گرفتن وضعیت سیاسی و استراتژیک قطبها و قدرتهای حاکم بر جهان، به این نظامهای قدرت نزدیک می‌شود و خود را در دامان آنها می‌افکند و با اعلام سرسپردگی و تبعیت محض در برابر سران جنایتکار و سازمانهای مخوف جاسوسی آنان، به خیانت و جنایت علیه اسلام و جوامع و سرزمینهای اسلامی می‌پردازد.

پیشینه حمایت‌های آمریکا از بهائیت و بهره‌برداری‌های ابزاری از عناصر بهائی برای تحقق سیاستهای خود در ایران، به سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ باز می‌گردد که با رخنه و نفوذ بهائیان در تشکیلات دولت ایران، جای پای آمریکائیان برای عینیت بخشیدن به اهداف و سیاستهایشان استحکام یافت.

حسین فردوس، از مهره‌های کلیدی و سرسپرده رژیم پهلوی درباره نفوذ بهائیت در تشکیلات حکومت شاه و ارتباط آمریکا با بهائیت چنین می‌گوید:

«... او معتقد است در دوران رژیم پهلوی تشکیلات بهائیت در کشور آمریکا

در اوج توانایی به سر می برد، تا آنجا که به اعتقاد وی تعداد بهائیان در آمریکا بیشتر از ایران می باشد. بهائی ها در آمریکا بسیار قوی هستند و مراکز متعددی از جمله شیکاگو دارند.» (۱)

حسین فردوس درباره «عبدالکریم ایادی» می گوید:

«نفوذ اصلی بهائیت در دوران عبدالکریم ایادی بود. ایادی در خانواده طراز اول بهائیت بود. او به این دلیل نام فامیل «ایادی» داشت که پدرش از «ایادی امرالله»؛ یعنی چند نفر خواص اطراف عباس افندی بود. ایادی با نفوذی که نزد محمد رضا کسب کرد بهائی را به مقامات عالی رساند.» (۲)

آمریکا از دوران حکومت پهلوی دوم به همان میزان که در سیستم و تشکیلات دولت شاه رخنه کرد و مهره های دست آموز خود را که از ثمره کودتای ۲۸ مرداد محسوب می شدند به مناصب عالی رساند، عناصر بهائی را نیز برای تسلط و احاطه بیشتر بر رویدادهای درون رژیم پهلوی به خدمت گرفت و با رابطه و تعامل متقابلی که با بهائیت ایجاد نمود، سیطره جهانی خویش را بر سرتاسر سرزمینهای ایران گسترش داد.

قدرت استعماری آمریکا به صراحت دریافته است که «بهائیت» «دین» و «مذهب» نیست و از حقیقت وحی الهی و رسالت و کتاب آسمانی بی بهره است و نیز می داند که بهائیت نه تنها دین نیست، که برای مقابله با دین حیاتبخش اسلام و حقانیت احکام و قوانین قرآن پای در عرصه وجود نهاده است و هدف اصلی و نهایی آن فروپاشی وحدت مسلمانان و ایجاد تفرقه و تشتت فکری و اعتقادی و سیاسی و اجتماعی در جوامع اسلامی به نفع دشمنان کینه توز دین مبین اسلام می باشد.

۱. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، شهبازی، مؤسسه - مطالعات و پژوهشهای سیاسی، انتشارات اطلاعات، ج ۱ ص ۶-۳۷۴. ۲. همان مدرک.

«بهائیت» به عنوان دین ساخته و پرداخته استعمار روسیه و انگلیس هم اینک در آمریکا و در خدمت رؤسای این دولت برای تقابل با اسلام و جلوگیری از رشد این تفکر اصیل الهی در جهان قرار گرفته است.

دولت مردان آمریکایی در اوج نفاق درونی و عداوت و کینه دیرینه‌ای که نسبت به حقیقت وحی الهی و رسالت نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و احکام و قوانین جامع و زندگی ساز اسلام دارند و نیز با علم و یقین کامل به ساختگی و استعماری بودن بهائیت، اعلام می‌کنند که: «بهائیت، برگزیده‌ترین دین جهان است که به وسیله الهام به بهاء الله به وجود آمده است».^(۱)

آمریکا در کنار حرکت تخریبی و تبلیغاتی علیه «اسلام» با دین و مذهب اعلام نمودن بهائیت، روش‌های دیگری را نیز به بهره برداری می‌رساند تا از این راه به گسترش القائات شیطانی در جامعه آمریکا و سایر جوامع و کشورها پردازد و به زعم باطل خود از امواج اسلام‌گرایی در جهان جلوگیری به عمل آورد.

یکی از این روش‌های مخرب حضور در حلقه و جمع کشورهای اروپایی - که هم پیمان او در تهاجم علیه اسلام می‌باشند - اقدام به انتشار تمبر برای رسمیت بخشیدن به بهائیت به عنوان یکی از ادیان و مذاهب است:

«تعدادی از کشورهای اروپایی به همراه آمریکا، اقدام به چاپ و انتشار تمبرهایی با مضمون معرفی ادیان الهی نموده‌اند که یکی از تمبرهای این مجموعه، تمبری در معرفی فرقه ضالّه بهائیت است. هر یک از تمبرهای مزبور حاوی تصاویر و اشکالی می‌باشد که به عنوان سمبل یک دین شناخته شده است. این تمبرها به صورت یک مجموعه مرتبط با یکدیگر تهیه و به

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، ۷۵/۷/۲۹.

چاپ رسیده و شامل ادیان اسلام، مسیحیت و زرتشت می باشد.»^(۱)
 چنین اقدامی نشان دهنده تلاش جبهه متحد استعمار خارجی با نقش
 آفرینی های مؤثر آمریکا برای رسمیت دادن بهائیت و مقابله با اسلام
 می باشد. این تلاشها در حالی صورت می گیرد که کشورهای سلطه جو
 همچون: آمریکا، انگلیس، اسرائیل و فرانسه، به خوبی می دانند که
 بهائیت هرگز یک دین و مذهب الهی و متکی به وحی آسمانی نیست.

۴- انشعاب در بهائیت:

پس از مرگ «عباس افندی» (عبدالباها) «شوقی افندی ربانی» راه باطل
 و گمراهی آفرین او را تداوم بخشید و در تقویت و گسترش مذهب
 استعمار ساخته «بهائیت» از هیچ تلاش و فعالیتی دریغ نورزید.

عباس افندی به هنگام مرگ، فرزند پسر نداشت تا او را به رهبری بعد
 از خود بگمارد. به همین دلیل برای رهبری بهائیت چاره ای دیگر اندیشید
 که عبارت بود از بنیان نهادن سلسله «ولایت امر الله».

براساس آن چه عباس افندی تحت عنوان «الواح وصایا» از خود باقی
 گذاشت، «ولی امر» ها باید پی در پی و یکی پس از دیگری زمام رهبری و
 ریاست بهائیت را به عهده بگیرند و هر کدام از آنها جانشین پس از خود را
 تعیین نمایند.

«شوقی افندی ربانی» نوه دختری عباس افندی، اولین ولی امر الله بود
 که براساس الواح وصایا، رهبری بهائیت را به عهده گرفت تا پس از او
 سلسله اولیا امر در نسل و فرزندان او تداوم یابد.

پس از به قدرت رسیدن شوقی افندی، عده ای به مخالفت پرداختند و

از همین جا انشعاب در بهائیت به وجود آمد.

گروهی از مخالفان، الواح وصایا را معتبر ندانستند و از همین رو به رهبری و اطاعت شوقی افندی درنیامدند و «میرزا احمد سهراب» را که از نزدیکان و خویشاوندان شوقی افندی بود به رهبری برگزیدند و خود را «سهرابی» نامیدند و با تشکیل کاروان «خاور و باختر» به فعالیتهای باطل بهائی‌گری پرداختند.

گروهی دیگر از مخالفان، خود را از مهلکه کفر و الحاد بهائیت نجات دادند و به دامان پرمهر اسلام برگشتند و از گذشته‌های سیاه و عقاید و افکار باطلشان توبه نمودند. از میان این افراد، «عبدالحسین آیتی (آواره)»، «میرزا حسین نیکو» و «فضل الله صبحی» کاتب وحی بهائیت، از دیگران سرشناس‌تر بودند. اینان که پس از بازگشت به اسلام مورد دشنام شوقی افندی واقع شدند، با نوشتن کتابهایی چون «کشف الحیل»، «فلسفه نیکو» و «خاطرات صبحی» به افشای سوابق زشت و باطل شوقی افندی اقدام نمودند.

شوقی افندی بهائیت را در قالب تشکیلات حزبی، محافل منتخب محلی و ملی و شرکتهای تجارتي قوام بخشید و در گسترش آن به شدت کوشید. براساس نظام کنترل اجتماعی تثبیت شده در این تشکیلات، هر کس که برخلاف نظر و تمایل شوقی افندی عمل می‌کرد، ابتدا تحت عنوان «طرد اداری» از تشکیلات اخراج می‌شد و سپس تحت عنوان «طرد روحانی» از جامعه رانده و منفور می‌گردید و بدین وسیله مجازات می‌شد.

در دوران حیات شوقی افندی و پس از تشکیل حکومت اسرائیل توسط انگلیس، فرقه بهائیت به دلیل سرسختی و عداوت علیه اسلام و قرآن مورد توجه و نظر خاص اسرائیل قرار گرفت و اموال آنان تحت حمایت درآمد و از مالیات معاف گردید.

شوقی افندی هم به سرسپردگی و خدمات خالصانه برای اسرائیل همت گماشت. هم او بود که اولین بار نام «ارض اقدس» و «مشرق الاذکار» را برای بزرگداشت اسرائیل استفاده نمود و این کشور غاصب را مرکز اصلی بهائیت قرار داد. بر اساس تعالیم ساخته دست استعمار، بهائیان مال و جان و ناموس مسلمانان را مباح اعلام می نمودند و به شکنجه و سپس شهادت آنان می پرداختند.^(۱)

سرانجام «شوقی افندی» در سال ۱۳۳۶ شمسی در لندن درگذشت و همان جا مدفون گردید. برخلاف پیش بینی و پیشگویی «عباس افندی» که قرار بود رهبری بهائیت تحت عنوان ولایت امر الله در سلسله نسل شوقی افندی تداوم یابد او عقیم بود و فرزندی از خود باقی نگذاشت.

شوقی افندی با توجه به وجود این مشکل، قبل از مرگ خود برای تداوم بهائیت به تشکیل «بیت العدل اعظم الهی» فرمان داد. بر اساس الواح وصایای عباس افندی باید پس از آنکه شوقی افندی ربانی به عنوان اولین «ولی امر الله» قبل از مرگ خود «ولی امر الله ثانی» را تعیین نمود، از میان رجال بهائی هشت نفر انتخاب شوند و به ریاست ولی امر الله ثانی و با تشکیل بیت العدل اعظم به اداره و رشد و گسترش بهائیت پردازند.

با وجود این پیش بینی ها و تعیین وظایف، پس از مرگ شوقی افندی ربانی چند دستگی و تشّت و نزاع در جان عناصر اصلی بهائیت شدت گرفت و بر سر جانشینی و رهبری این فرقه و حزب استعماری، به اختلاف روی آوردند که در اثر آن سه گروه انشعابی در بهائیت به وجود آمد:

گروه اول:

گروهی از بهائیان، زن آمریکایی شوقی افندی ربانی را به نام «روحیه

۱. زاهد زاهدانی، بهائیت در ایران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۲۵۷.

ماکسول» به رهبری خود انتخاب کردند.

«روحیه ماکسول با اینکه به خوبی می دانست همسرش شوقی افندی در سال ۱۳۰۸ شمسی «ایادی امر الله» را تعیین نموده و در سال ۱۳۳۰ هـ ش دستور بنیان نهادن «بیت العدل اعظم» را صادر کرده و جانشینی به نام «میسین ریمی» برای خود انتخاب نموده است، پس از مرگ شوهرش همه انتصابات و انتخابات را ملغی اعلام کرد و خود به تصاحب قدرت پرداخت.»^(۱)

روحیه ماکسول و طرفدارانش در لندن کنفرانسی از عناصر اصلی بهائی تشکیل دادند و نه نفر از اعضای مجلس بیت العدل را انتخاب و پس از آن به برپایی این مجلس در «حیفا» (فلسطین اشغالی) اقدام کردند. این بیت العدل هم اینک نیز دایر است و هر چند سال یک بار انتخابات مجدد برگزار می گردد و از این طریق بر پیروان این شاخه از بهائیت در جهان، رهبری و حکمرانی می نماید.

پیروان روحیه ماکسول درباره او چنین اعلام نظر می کنند:

«او پنجمین پیشوای بهائیت و اداره کننده فرقه بهائی در جهان است.»^(۲)

گروه دوم:

گروه دیگری از بهائیان، به مخالفت با رهبری روحیه ماکسول پرداخته و بیت العدل حیفا را ساختگی و فاقد اعتبار اعلام کردند. به اعتقاد آنان جانشین و رهبر اصلی بهائیت «چارلز میسین ریمی» می باشد و او «ولی امر الله ثانی» است که توسط شوقی افندی ربانی تعیین شده است؛ چنان که شوقی افندی پیش از مرگ علاوه بر انتخاب او، ایادی امر الله را نیز

۱. انشعاب در بهائیت، اسماعیل راعین، مؤسسه تحقیق راثین، ص ۲۰۳.

۲. همان، ص ۲۳۲.

تعیین نموده و دستور تشکیل بیت العدل اعظم را نیز صادر کرده است. «چارلز میسین ریمی» فرزند یکی از روحانیون کلیسای اسقفی می باشد که در سال ۱۲۵۳ هـ ش در یکی از شهرهای کنار رودخانه «می سی سی پی» پا به عرصه وجود نهاد و با تعلیمات کلیسای اسقفی پرورش یافت. او که با شوقی افندی ربانی سابقه رابطه‌ای طولانی داشته است، از جانب او به حیفا برده شد و به عنوان نماینده وی در جلساتی که خود حضور نداشت شرکت می کرد.

پیروان «چارلز میسین ریمی» او را جانشین شوقی افندی و پنجمین پیشوای بهائیت می دانند و او را «ولی امر الله ثانی» و «عزیزالله» می نامند. مخالفان میسین ریمی می گویند او آمریکایی است و فارسی و عربی نمی داند و نمی تواند به تفسیر و تبیین الواح عربی و فارسی بپردازد. حملات میسین ریمی علیه ایادی امر الله که برخلاف تصمیماتش عمل نموده و به رهبری اش خرده می گیرند موجب طرد او از جانب ایادی امر الله شده است. (۱)

گروه سوم:

گروه دیگری نیز از بهائیت منشعب شدند که به «سیمایی» معروف می باشند و به همراه گروه دوم معروف به «ریمی» ها، در کشورهای هند، پاکستان، اندونزی، ایران و آمریکا پیروان و طرفدارانی را گرد آورده اند. شیوه شکل گیری «سیمایی ها» به این صورت بود که:

«جوانی از خراسان در کشور اندونزی به پاخواست و اعلام کرد که «موعود کتاب اقدس بهائیت» و صاحب «دین و آیین جدید» می باشد. نام این شخص «جمشید معانی» ملقب به «سما الله» است که همچون سایر

۱. زاهد زاهدانی، بهائیت در ایران، ص ۲۶۰.

بهائیان که «کتاب بیان» سید علی محمد باب و کتاب «اقدس» میرزا حسینعلی نوری - بهاءالله - را مستند ادعاهای خود می دانند و بر اصول و مبانی و فروع و تعالیم استعمار ساخته آن استناد می جویند، خود را موعود الواح و تعلیم کتاب اقدس بهائیت یعنی «من ینظره الله جدید» نامید.^(۱)

هم اکنون این سه گروه و شعبه یاد شده از بهائیت، در حال فعالیت‌های مخرب استعماری می باشند و با شبکه‌های وسیعی که زیر نظر «ایادی امر الله» قرار دارند، کار تبلیغ و ترویج آموزه‌های کفرآمیز و استعمار ساخته بهائیت را در سراسر جهان ساماندهی می کنند.

امروز «بیت العدل» مرکزیت این فرقه را به عهده دارد و «ایادی امر الله» نقش حفاظت و تبلیغ و سایر وظایف مربوط به رشد و گسترش آن را ایفا می نمایند.

گروه‌های سه گانه یاد شده، با وجود اختلافات فرقه‌ای با یکدیگر، در اصول و مبانی و تعالیم بهائیت و اهداف و مأموریت‌های سیاسی و استعماری و سرسپردگی برای کشورهای غربی همچون انگلیس و آمریکا، «مشترک» و «متحد» عمل می نمایند. از همین جا به وضوح مشخص می شود که این انشعابها و تعدد فرقه‌های بهائیت، به دست استعمار صورت می گیرد و به نفع آنان تمام می شود. این انشعابها به عنوان ضرورت‌هایی چون ایجاد تنوع و نوگرایی برای صیانت بهتر از اصول و مبانی دین ساخته شده قدرتهای سیطره جو و نیز تداوم حفاظت از منافع غرب و آمریکا و اسرائیل لازم و حیاتی می باشند.

جمع بندی و نتیجه گیری

همان طور که در این فصل بیان کردیم، فرقه باییت و به تبع آن بهائیت،

ساخته استعمار بوده است. در بخش سوم، فصل دوم پیرامون «خاتمیت» به طور مبسوط مطالبی را بیان خواهیم داشت، اما در اینجا باید عرض کرد که:

دشمنان اسلام، به خصوص استعمارگران به خوبی می دانند که دین اسلام، دین «خاتم» است و پیامبر بزرگوار اسلام، حضرت محمد بن عبدالله ﷺ پیامبر خاتم است و این بشارت را آنها در کتب آسمانی خودشان؛ یعنی تورات و انجیل خوانده اند؛ اما برای اینکه وابسته به دنیا هستند و می خواهند تمام کشورهای دنیا را تحت سلطه خود درآورند، حتی به تعالیم دین خود هم پایبند نیستند. لذا برای اینکه بتوانند در مقابل اسلام بایستند و از درون به آن ضربه بزنند، گروهی را پیدا کردند و به وسیله آنان دست به فرقه سازی و دین سازی زدند و گروهی را از این طریق به گمراهی کشاندند.

لذا استعمار، برای این منظور وارد ایران می شود و با حمایت از بایان و بهائیان، فرقه باییت و بهائیت را در کشور ما روتق می دهد.

امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلام ایران، در سخنانش به ملت شریف ایران می فرمود: هر گاه دیدید که دشمن از شما تعریف می کند باید در خود شک کنید. هر گاه دشمن از طرح و برنامه شما حمایت می کند و تمام تلاشش این است که آن را به اجرا بگذارید و عمل کنید، قطعاً به این نتیجه رسیده است که این طرح و برنامه می تواند ضربه ای مستقیم یا غیرمستقیم بر پیکر اسلام وارد کند.

استعمار به خوبی فهمیده بود که باب و بهاء، بهترین مهره برای ضربه زدن به اسلام هستند. لذا از آنها حمایت کرده و الان هم ادامه دارد.

بخش سوم

نقد و بررسی فرقه بایّت و بهائیت

فصل اول

۱- استدلال به آیه ۴۰ سوره احزاب

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا.»

«محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست بلکه پیامبر خدا و ختم‌کننده پیامبران است و خدا به همه چیز دانا است.»

کیفیت استدلال:

نویسندگان بابی و بهائی همانند ابوالفضل گلپایگانی در کتاب «فرائد» می‌خواستند که رهبر خود را به عنوان یک پیامبر الهی جلوه دهند. لذا سعی کردند در دلالت این آیه، بر خاتمیت رسول خدا ﷺ خدشه و شبهه ایجاد کنند. اما گفتار آنها به قدری پوچ و سست و متزلزل است که اصلاً شایسته طرح و رد نیست. اما در عین حال برای اینکه بی‌پایگی سخن آنان به خوبی روشن شود نظر آنان را نقل می‌کنیم و بعد بدان پاسخ خواهیم داد.

گفته‌اند: «چون «خاتم» در لغت به معنای زینت انگشت آمده است، ممکن است منظور از «خاتم النبیین» این باشد که رسول اکرم ﷺ از حیث کمالات و مقامات به جایی رسیده است که زینت سایر پیامبران می‌باشد؛ همان طور که انگشتری زینت انگشت انسان است.»

و نیز گفته‌اند: «چون «خاتم» برای تصدیق کردن مضمون‌نامه به کار می‌رفته است؛ یعنی صاحب نامه به مهر کردن آخر آن، مضمون نامه را تصدیق می‌کرده است ممکن است «خاتم النبیین» هم به معنای تصدیق‌کننده پیامبران باشد. همان طور که «خاتم» وسیله تصدیق مضمون نامه است» (۱).

«نقد و بررسی»

«خاتم النبیین» به عقیده تمام مفسران و دانشمندان علم لغت (۲) به معنای آخرین پیامبر و ختم‌کننده آنان است و اصلاً دیده و شنیده نشده است که «خاتم» را بر انسانی اطلاق کنند و از آن معنای زینت یا تصدیق‌کننده اراده نمایند.

اگر گوینده‌ای بخواهد لفظی را در غیر معنای حقیقی خود به کار برد، لازم است استعمال آن لفظ در آن معنا، رایج و متعارف و یا لااقل مورد پسند طبع و ذوق سلیم باشد و در اینجا هیچ کدام نیست.

گذشته از این، برای استعمال کلمه‌ای در غیر معنای رایج آن، لازم است قرینه و نشانه‌ای باشد که شنونده و خواننده به وسیله آن قرینه مقصود گوینده و نویسنده را تشخیص دهد و در اینجا هیچ قرینه و نشانه‌ای در کار نیست تا دلیل بر این باشد که معنای حقیقی خاتم النبیین منظور نبوده و از آن، معنای غیر حقیقی به طور مجاز، اراده شده است.

این اشکال به اندازه‌ای سُست است که هیچ یک از دشمنان اسلام حتی رهبر خود فرقه بهائیت را به خود جلب نکرده است؛ زیرا وی در کتاب «اشراقات» می‌گوید:

۱. ابوالفضل گلپایگانی، فراید، ص ۱۳۵ (از مبلغین بهائیت).
 ۲. در قسمت بعدی اسامی آنها را با کتابهایشان نام خواهیم برد.

«وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى سَيِّدِ الْعَالَمِ وَمُرْتَى الْأُمَّمِ الَّذِي بِهِ انْتَهَتْ الرِّسَالَةُ وَالنَّبِيُّوَّةُ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ دَائِمًا اِبْدًا سَرْمَدًا.»^(۱)

او در این عبارت به طور صریح به خاتمیت پیامبر گرامی اعتراف نموده و موضوع نبوت و رسالت را با آمدن او پایان یافته دانسته است.

اگر مقصود از «خاتم النبیین» این باشد که رسول گرامی اسلام ﷺ تصدیق کننده پیامبران گذشته است، چرا کلمه «مصدق» که صریح در این مطلب است به کار برده نشده و به جای آن کلمه «خاتم» که معنای حقیقی آن چیز دیگری است به کار برده شده است؟

مگر قرآن مجید در موارد دیگر که می خواسته این معنا را بگوید از همان کلمه «مصدق» استفاده نکرده است؟ پس چرا اینجا از کلمه صریح صرف نظر نموده و کلمه ای که اصلاً در این معنا استعمال نشده به کار برده است. مانند:

«وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يٰبَنِي إِسْرَائِيلَ اإِنِّي رَسُولُ اللّٰهِ اِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ...»^(۲)

(به یاد آورید، هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل: من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده....)

«وَ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ...»^(۳)

(و آنچه را که پیش از من از تورات بود، تصدیق می کنم...)

«وَ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ...»

۱. حسینعلی بها، اشراقات، ص ۲۹۲. ۲. سوره صف، ۶.

۳. سوره ال عمران، ۵۰.

(و به دنبال آنها (پیامبران پیشین) عیسی بن مریم را فرستادیم در حالی

که کتاب تورات را که پیش از او فرستاده شده بود تصدیق داشت...)

در اینجا لازم است بحث «خاتمیت» را که در آیه شریفه بیشتر مورد مانور بایان و بهائیان است، به طور جامع و کامل «خاتمیت» از دیدگاه عقل و قرآن مورد بررسی قرار بدهیم تا هیچ شک و شبهه‌ای باقی نماند.

«خاتمیت از دیدگاه قرآن»

کمر مسئله‌ای در اسلام از نظر وضوح و روشنی به پایه موضوع «خاتمیت» می‌رسد؛ یعنی همان‌طور که وجود یک رشته وظایف مذهبی مانند نماز و روزه در اسلام، از مسلمات و بدیهیات این دین می‌باشد و در تمام جهان مسلمانی پیدا نمی‌شود که از وجوب نماز و روزه آگاهی نداشته باشد، همچنین است مسئله خاتمیت رسول گرامی اسلام ﷺ و اینکه او آخرین پیامبر الهی است و کتاب و شریعت او خاتم کتابها و شرایع آسمانی می‌باشد. از این جهت همه مسلمانان می‌دانند که یکی از القاب پیامبر گرامی اسلام «خاتم پیامبران» است.

همه مسلمانان به اتفاق کلمه می‌گویند: دین اسلام، دین ابدی و قرآن مجید، کتاب جاویدان الهی است و خداوند اساس ترقی و سعادت و خوشبختی جاودانی بشر را در این دین و کتاب پی‌ریزی نموده و با فرستادن این پیامبر شرایع و کتابهای آسمانی گذشته را تکمیل و ختم کرده است.

قرآن کریم بحث «خاتمیت» را به قدری صریح و روشن بیان کرده که جای شک و تردید برای کسی باقی نگذاشته است. اگر کسی به آیات مربوط به این موضوع مراجعه کند دلالت آیات را بر «خاتمیت» رسول گرامی اسلام ﷺ به روشنی خواهد دید. به عنوان نمونه:

آیه ۴۰ سوره احزاب می فرماید:

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ
النَّبِيِّينَ...»

«لفظ «خاتم» در این آیه را به چند صورت می توان خواند:

۱- «خَاتِم» بر وزن «حَافِظ» که به صورت اسم فاعل است و مفاد آن
ختم کننده است.

۲- «خَاتَم» به فتح تا، بر وزن عالم (جهان) و معنای آن آخر و آخرین
است.

۳- «خَاتَم» به همان صورت دوم، ولی به معنای چیزی که با آن اسناد و
نامه ها را مهر می کردند.

۴- «خَاتَم» به فتح تا و میم، بر وزن ضارب، فعل ماضی باب مضاربه،
یعنی کسی که پیامبران الهی را ختم کرد.

نتیجه اینکه لفظ «خاتم» را به هر نحو بخوانیم، معنای آیه این می شود
که محمد ﷺ آخرین پیامبر الهی است و پیامبری و نبوت، با آمدن او ختم
شده و پس از او پیامبر و کتاب و شریعت و دین دیگری نخواهد آمد.^(۱)
در طول ۱۴ قرن که از آغاز اسلام می گذرد در تمام کتابهای لغت و
تفسیر، کلمه «خاتم» و «خاتم النبیین» به همان صورتی که بیان کردیم
تفسیر شده و هیچ کس در معنای آن اختلاف نکرده است.

در قرآن این لفظ (خ ت م) در آیات متعددی وارد شده است:

«وَيُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَّخْتُومٍ»^(۲)

۱. جعفر سبحانی، خاتمیت از دیدگاه عقل و قرآن، ص ۲۶، انتشارات دارالکتب
الاسلامیه، تهران، ۱۳۵۳؛ ترجمه رضا استادی.

۲. سوره مطففین، ۲۴.

از شرابی خالص و مهر خورده، نوشانده می‌شوند، که نشانه خالص بودن آن این است که سر شیشه و ظرف آن مهر شده است.

«خِتَامَةُ مِسْكِ...»^(۱) مَهْرِي که بر آن نهاده شده از مشک است.

«الْيَوْمَ نَخْتُمُ عَلَىٰ افْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا اَيْدِيَهُمْ.»^(۲)

آن روز (قیامت) دهانهای آنان را مهر می‌کنیم و دستهای ایشان با ما صحبت می‌کنند...

«أَفْرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً.»^(۳)

آیا کسی را که خدای خود را هوس خویش قرار داده و از روی علم، گمراهی را اختیار کرده و در نتیجه خدا بر گوش و دل او مهر نهاده و بر چشم او پرده‌ای قرار داده است دیده‌ای؟

«خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلَىٰ ابْصَارِهِمْ غِشَاوَةً.»^(۴)

خدا بر دلها و برگوشهای آنان مهر زده و بر چشمهای آنان پرده‌ای است. بنابراین معنای ختم نبوت این است که موضوع نبوت به مرتبه‌هایی رسیده و به وسیله پیامبر بزرگوار اسلام - حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باب نبوت و پیامبری مهر شده و به روی هیچ کس تا دامنه قیامت باز نخواهد شد.

دانشمندان لغت هم این لفظ را در همین معنایی که بیان داشتیم گفته‌اند.^(۵)

۱. همان، ۲۶. ۲. سوره یس، ۶۵.

۳. سوره جاثیه، ۲۳. ۴. سوره بقره، ۷.

۵. ابن فارس، المقائیس، ماده خ ت م، البیان فی اعراب القرآن ابوالبقاء عکبری، ج ۲، ص ۱۰۰؛ فیروزآبادی، قاموس الفقه، ج ۴، ص ۱۰۲؛ جوهری، مختار الصحاح، ص ۱۳۰؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۵۵؛ مفردات راغب، ص ۱۴۲.

اشکال

ممکن است گفته شود که با بیانات گذشته به خوبی روشن شده که «خاتم» به معنای ختم‌کننده و آخرین می‌باشد، اما اشکال اینجا است که آیه می‌گوید: «خاتم النبیین» نمی‌گوید: «خاتم المرسلین» یعنی از آیه استفاده می‌شود که رسول گرامی اسلام ختم‌کننده انبیای الهی است نه ختم‌کننده «رسل» بنابراین ممکن است پس از رسول گرامی اسلام رسول دیگری بیاید.

پاسخ:

«نبی» به کسی گفته می‌شود که از طرف خدا به او وحی شود و در نتیجه بتواند از جهان غیب خبر دهد؛ خواه مأمور باشد آن چه به او وحی شده است به مردم تبلیغ کند یا نباشد و خواه کتاب آسمانی و شریعت جداگانه‌ای داشته باشد یا پیرو شریعت و کتاب آسمانی پیامبران دیگر باشد.

اما «رسول» فقط به آن دسته از انبیا گفته می‌شود که علاوه بر مسئله اخذ وحی و خبر داشتن از جهان غیب، لااقل یکی از سه امتیاز زیر را داشته باشد:

- ۱- مأمور باشد آنچه به او وحی شده است در میان مردم یا گروهی از آنان تبلیغ کند؛
- ۲- دارای شریعت جداگانه‌ای باشد، نه اینکه پیرو شریعت پیامبر دیگری باشد؛
- ۳- دارای کتاب آسمانی باشد.

بنابر این باید گفت: «نبی» اعم از «رسول» است و در «رسول» امتیاز و

خصوصیتی لازم است که در «نبی» معتبر نیست. پس هر کس «رسول» باشد حتماً «نبی» هم خواهد بود ولی ممکن است کسی «نبی» باشد و رسول نباشد؛ یعنی آن امتیاز و خصوصیت اضافی را نداشته باشد. (۱)

بر حسب روایات، مقام رسالت برتر از مقام نبوت است.

«ابوذر از رسول گرامی اسلام ﷺ پرسید: شماره انبیای الهی چند تا است؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: صد و بیست و چهار هزار. عرض کرد: مرسلین آنها چند نفر هستند؟ فرمود: سیصد و سیزده نفر. (۲)

دفع شبهه

میرزا ابوالفضل گلپایگانی، مبلغ بهائیت، دست به تحریف عجیبی زده و برخلاف آنچه مفسران و دانشمندان لغت بیان داشته‌اند، این دو لفظ را (نبی و رسول) در ردیف الفاظی که معنای متباین دارند و هرگز در یک جا جمع نمی‌شوند آورده است. او می‌گوید: «نبی کسی است که از خدا خبر دهد مشروط بر اینکه دارای کتاب و شریعت نباشد و رسول کسی است که برای هدایت مردم مبعوث شده مشروط بر اینکه دارای کتاب باشد.» (۳)

در آیات متعددی از قرآن مجید بسیاری از پیامبران آسمانی، نبی و رسول خوانده شده‌اند. اگر این دو لفظ معنای متباین و غیر قابل جمع داشت؛ چرا در گروهی از پیامبران هر دو به کار رفته است؟ به عنوان نمونه:

۱. برای آگاهی از مدارک به این کتابها رجوع کنید: تبیان، ج ۷، ص ۳۳۱؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۹۱؛ المنار، ج ۹، ص ۲۲۵؛ الکاشف، ج ۵، ص ۱۷۸؛ کشاف، ج ۲، ص ۱۶۵ و....

۲. بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۱۱، ص ۳۲.

۳. میرزا ابوالفضل گلپایگانی، فرائد، ص ۱۳۵.

قرآن مجید در آیه ۴۱ سوره مریم درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید:

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا.»

(از ابراهیم در این کتاب یاد کن او راستگو و پیامبر بود.)

و در آیه ۲۶ سوره حدید می فرماید:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ.»

(ما نوح و ابراهیم را فرستادیم...)

و در آیه ۱۹ سوره اعلی می فرماید:

«صُحُفَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى...»

(در کتب ابراهیم و موسی...)

از این سه آیه به خوبی استفاده می شود که ابراهیم در عین حال که رسول و صاحب کتاب بوده نبی هم بوده است.

درباره حضرت موسی علیه السلام در آیه ۵۱ سوره مریم می فرماید:

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا.»

(و در این کتاب (آسمانی) از موسی یاد کن که او مخلص بود و

رسول و پیامبری والا مقام.)

از این آیه هم به خوبی استفاده می شود که موسی علیه السلام در عین حال که رسول بوده نبی هم بوده است.

درباره حضرت عیسی علیه السلام در آیه ۷۱ سوره نساء می فرماید:

«إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ.»

(مسیح فرزند مریم، رسول خداست.)

و در جای دیگر از قول عیسی علیه السلام نقل می کند که گفته است:

«أَتَىٰ عَبْدَ اللَّهِ أَتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» (۱)

(من بنده خدا و دارای کتابم، خدا مرا پیامبر قرار داده است)

درباره خود رسول گرامی اسلام ﷺ می فرماید:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ...» (۲)

(همانا که از فرستاده (خدا) پیامبر امی پیروی می کنند...)

با در نظر گرفتن این آیات و دهها آیه مشابه آن به خوبی روشن می شود که کلمه نبی و رسول دو معنای متباین ندارند که هر کس نبی بود، نمی تواند رسول باشد یا هر کس رسول باشد نبی نباشد. سایر آیاتی که دلالت بر خاتمیت پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ دارند. عبارتند از: آیه ۱ سوره فرقان، آیات ۴۱ و ۴۲ سوره فصلت، آیه ۱۹ سوره انعام آیه ۲۸ از سوره سبا و...

«خاتمیت از دیدگاه روایات»

با وجود اینکه قرآن با صراحت هرچه کامل تر به خاتمیت پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ تصریح نموده است، ائمه اطهار علیهم السلام نیز پیرامون خاتمیت پیامبر گرامی اسلام ﷺ و دین و کتاب او سخن گفته و از این طریق بر مفاد صریح قرآن تأکید و آنها را تأیید نموده اند، که به جهت پرهیز از اطاله کلام، تنها به چند مورد از این احادیث اشاره می شود. (۳)

۱- حدیث منزلت:

هنگامی که رسول گرامی اسلام ﷺ با عده ای از مسلمانان به «غزوه

۲. اعراف، ۱۵۷

۱. مریم، ۶

۳. برای تتبع بیشتر، ر.ک. به: خاتمیت از دیدگاه عقل و قرآن، آیت الله شیخ جعفر سبحانی، ص ۷۷ به بعد.

تبوک» می رفتند، علی علیه السلام درخواست کرد که در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت کند. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: نه. علی علیه السلام در این موقع به گریه افتاد گفت: دوست دارم که خدمت شما باشم. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسى إلا انه لا نبي بعدي.» آیا راضی نیستی که نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی؟ و همان منزلتی که هارون نسبت به موسی داشت تو نسبت به من داشته باشی؟

یعنی همان طور که وقتی موسی علیه السلام در میان بنی اسرائیل نبود و هارون جانشین و خلیفه او بود، تو هم خلیفه و جانشین من هستی، فقط یک فرق بین تو و هارون می باشد و آن اینکه هارون پیامبر بود و تو پیامبر نیستی؛ زیرا پس از من پیامبر دیگری نخواهد بود.

این حدیث مورد قبول تمام مسلمانان - شیعه و سنی - است و هیچ کس در اسناد آن به پیامبر تردید ندارد. (۱)

۲- حدیث تمثیل:

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: مَثَل من و مَثَل پیامبران قبل از من مانند این است که شخصی خانه‌ای زیبا و کامل بسازد، اما آجر یک گوشه آن را

۱. این حدیث در بسیاری از کتابهای سنی و شیعه نقل شده است، از باب نمونه از مدارک اهل تسنن به کتابهای ذیل مراجعه شود:

صحیح بخاری جزء ششم ص ۲، صحیح مسلم، جزء هفتم ص ۱۲۰، مسند احمد بن حنبل، جزء یکم، ص ۳۳۱، و...

و از منابع شیعه به کتابهای ذیل مراجعه شود:

معانی الاخبار، صدوق، ص ۷۴، امالی شیخ صدوق، امالی شیخ طوسی، ص ۱۵۹ و ۱۶۴.

مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۲۲۰، بحار الانوار، ج ۳۷ ص ۲۵۴ - ۲۸۹.

کار نگذارد، هر کس که وارد آن خانه می شود از هر جهت آن خانه نظرش را جلب می کند فقط می پرسد: که چرا آن آجر کار گذاشته نشده است.

همان طور که آن آجر آخرین تکمیل کننده آن خانه است من هم آخرین پیامبر الهی هستم که نبوت به وسیله من تکمیل و ختم می شود.

«فَأَنَا اللَّيْنَةُ وَ أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ»^(۱) من آن خشت آخرین و ختم کننده پیامبران هستم.

۳- امام محمد باقر علیه السلام از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت فرمود:

«إِيَّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ لَا سُنَّةَ بَعْدَ سُنَّتِي فَمَنْ ادَّعَى ذَلِكَ فَدَعْوَاهُ يَدْعُهُ فِي النَّارِ، فَاقْتُلُوهُ وَ مَنْ تَبِعَهُ فَإِنَّهُ فِي النَّارِ»^(۲)

مردم بدانید که پس از من پیامبری نخواهد آمد و بعد از سنت و شریعت و احکام دین من، سنت و شریعت دیگری نخواهد بود. هر کس پس از من ادعای نبوت و پیامبری کند ادعا و بدعت او در آتش خواهد بود. در این صورت او را بکشید و نگذارید مردم را گمراه کند و نیز بدانید که هر کس از چنین مدعیانی پیروی کند اهل آتش و جهنم خواهد بود.

جمله؟ «و لا سُنَّةَ بَعْدَ سُنَّتِي» (پس از سنت و شریعت من شریعت دیگری نیست) می رساند که پس از آن حضرت تا قیامت، هر کس شریعت دیگری بیاورد و خود را پیامبر الهی و شریعت خود را شریعت الهی نام دهد، دروغ گو خواهد بود و شریعت و دین او شریعت و دین الهی نیست.

۱. صحیح بخاری، جزء چهارم، ص ۲۲۶؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۳۹۸ و ۴۱۲.
 ۲. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۸، ص ۵۵۵. کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۶، بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۲، ص ۵۳۱.

۲- استدلال به آیه ۳۵ سوره اعراف

«يٰۤاٰدَمُ اِمَّا يٰۤاَتِيۤتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكَمۡ يَتْلُوۡنَ عَلَیْكُمْ اٰیٰتِیۡ فَمَنْ اٰتٰتٰی
وَ اَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَا هُمْ یَحْزَنُوۡنَ»

(ای فرزندان آدم، چون پیامبرانی از خودتان برای شما بیایند و آیات مرا بر شما بخوانند پس هر کس به پرهیزگاری و صلاح گراید نه بیمی بر آنان خواهد بود و نه اندوهگین می شوند.)

کیفیت استدلال:

می گویند: «چگونه مسلمانها ادعا می کنند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران الهی بوده و پس از او پیامبران دیگری نمی آید، با اینکه قرآن مجید تصریح می کند که نبوت و پیامبری ختم نشده و پس از آن حضرت، پیامبران دیگری خواهند آمد.

در این آیه شریفه، از لفظ «یَأْتِيَنَّكُمْ» که فعل مضارع است و دلالت بر زمان آینده دارد استفاده می شود که پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیامبران دیگری خواهند آمد و آن حضرت آخرین پیامبر الهی نیست.»^(۱)

پاسخ:

منشأ این برداشت بی اساس، بی توجهی و دقت در آیات پیش از این آیه است.

خطابهایی که در قرآن مجید آمده است بر دو نوعند:

۱- خطابهایی که مربوط به زمان نزول قرآن است و مخاطب آن مسلمانان هستند مانند این آیه شریفه:

۱. میرزا ابوالفضل گلپایگانی، فرائد، ص ۱۳۶.

«يا ايها الذين امنوا كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم» (۱)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید روزه بر شما واجب شده است همان طور که بر امت‌های گذشته واجب بود)

۲- خطابهایی که مربوط به زمان نزول قرآن نیست، بلکه مربوط به دورانهای قبل از نزول قرآن می‌باشد و خدا آنها را برای پیامبر گرامی و مسلمانان نقل و حکایت می‌کند.

مثل اینکه خدا در زمان موسی و هارون به آنها خطاب کرده است و آن خطاب را برای رسول گرامی اسلام ﷺ حکایت می‌کند مثلاً می‌فرماید:

«وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اشْكُتُوا الْأَرْضَ...» (۲)

(و بعد از غرق کردن فرعون به بنی اسرائیل گفتیم در این سرزمین بمانید...)

خطاب در آیه مورد بحث از قسم دوم است؛ یعنی با توجه به آیات قبل از آن، به خوبی روشن می‌شود که این خطاب مربوط به آغاز آفرینش انسان است که از خدای متعال صادر شده است؛ در واقع می‌فرماید خدای حکیم در آغاز آفرینش انسان به فرزندان آدم چنین خطاب کرد نه اینکه در زمان رسول خدا ﷺ مسلمانان را به چنین خطابی مخاطب ساخته باشد.

به این دلیل که در آیات قبل از این آیه، داستان حضرت آدم به تفصیل ذکر شده و پس از آن چند خطاب از خطابهایی که در آن زمان به فرزندان آدم خطاب شده آمده و یکی از آنها همین آیه مورد بحث است.

«با در نظر گرفتن آیات گذشته، مخاطب در این آیات مسلمانان

نیستند، بلکه مجموع جامعه انسانی و تمامی فرزندان آدمند؛ زیرا شکی نیست که برای مجموعه فرزندان آدم رسولان زیادی آمدند که نام عده قابل ملاحظه‌ای از آنها در قرآن آمده و نام عده دیگری نیز در کتب تواریخ ثبت است.

آیت الله شیخ جعفر سبحانی در پاسخ به این اشکال می‌نویسد:
«کلمه «اما» در آیه مورد بحث، مرکب است از «ان شرطیه» و «ماء زایده» و «ان شرطیه» شرط و جزا می‌خواهد و جمله «یا تینکم رسل منکم...» شرط آن است و «فمن اتقی واصلح» جزای آن می‌باشد و از این جمله ملازمه بین شرط و جزا استفاده می‌شود.

اما در آیه دلیلی بر اینکه این شرط و جزاء مربوط به زمان آینده باشد وجود ندارد؛ زیرا در این قبیل آیات، هدف اصلی بیان ملازمه بین شرط و جزا است و اصلاً نظری به زمان نیست و به اصطلاح «فعل» در این موارد مسلخ از زمان است و دلالت بر زمان گذشته یا حال یا آینده ندارد. مثلاً در آیه مورد بحث، هدف این نیست که بگویند سنت الهی بر این جاری شده است کسانی را که از پیامبران و فرستادگان او اطاعت می‌کنند و از محرّمات و گناهان پرهیز می‌کنند و به فکر اصلاح اعمال و نیّات خود هستند، نجات بدهد و چنین اشخاصی در روز رستاخیز بیم و اندوهی نخواهند داشت و این است رفتار الهی با همه امتها، چه امتهای گذشته چه حال و چه آینده. این قبیل جمله‌ها مقید به زمان حال یا آینده نیستند تا امتهای گذشته را شامل نشوند.

به بیان دیگر، آیه در صدد این نیست که از آمدن پیامبران بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر بدهد، و الا چرا با «ان شرطیه» که دال بر تردید و شک است چنین گزارش می‌دهد؟

اگر در صدد خبر دادن از آمدن پیامبران دیگری بود لازم بود به طور جزم و حتم بیان کند، بلکه هدف آیه این است که ملازمه بین شرط و جزاء را در هر زمانی که اتفاق بیافتد بیان کند...

اگر در صدد خبر دادن بود کلمه «اذا» که دلالت بر قطعی بودن دارد به کار برده می شد و چون موضوع آمدن پیامبران از موضوعات بسیار مهم است صحیح نیست خبر دادن از آن به شک و تردید برگزار شود...»^(۱)

۳- استدلال بر آیه ۱۵ سوره مؤمن (غافر)

«رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ»

(بالا برنده درجات، خداوند عرش، به هرکس از بندگانش که خواهد آن روح (فرشته) را به فرمان خویش می فرستد، تا (مردم را) از روز ملاقات (با خدا) بترساند)

کیفیت استدلال:

«از جمله یُلْقِي الرُّوحُ که صیغه مضارع است استفاده می شود که رسالت و نبوت با آمدن رسول اکرم ﷺ ختم نشده و در زمانهای بعد خدای متعال فرشته وحی را به شخص دیگری نازل خواهد ساخت.»^(۲)

پاسخ:

برای پاسخ به این شبهه لازم است قبلاً دو موضوع توضیح داده شود.
۱- مراد از روح در این آیه وحی است و چون وحی مایه زنده شدن

۱. جعفر سبحانی، خاتمیت از دیدگاه عقل و قرآن، ص ۱۲۳، ترجمه رضا استادی.

۲. میرزا ابوالفضل گلپایگانی، فرائد، ص ۱۳۶.

قلبها و ترقی و تعالی و حیات اجتماعی بشر است، از این نظر به جای آن کلمه «روح» آورده شده است.

در تفسیر نمونه می‌گوید: «این روح همان قرآن و مقام نبوت و وحی است که مایه حیات دلها و همانند روح در پیکر انسانی است. قدرت او از یک سو و رفیع الدرجات بودنش از سوی دیگر، ایجاب می‌کند که برنامه تشریح و تکلیف را از طریق وحی اعلام دارد و چه تعبیر جالبی از آن کرده است: تعبیر به روح؛ روحی که مایه حیات و حرکت و جنبش و جهاد و پیشرفت است» (۱).

۲- «يَوْمَ التَّلَاقِ» یعنی روز ملاقات خدا و روز جزای اعمال؛ روزی که خدا و بندگان اهل زمین و آسمان با هم ملاقات می‌کنند تا به حساب اعمال رسیدگی شود و آیه بعد از این آیه این مطلب را روشن می‌کند:

«يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (۲)

روزی که همه مردم نمایان و ظاهر شوند و چیزی از آنها بر خدا پنهان نباشد. آن روز مالکیت مطلق خاص کیست؟ خاص خدای یگانه قهار است.

بنابر این، معنای آیه مورد بحث این طور می‌شود: خدا بالا برنده درجات و صاحب عرش است و به هر کس از بندگان خود که بخواهد وحی می‌فرستد تا او مردم را از روز قیامت و ملاقات پروردگار بیم دهد.

همان طور که در پاسخ از استدلال به آیه ۳۵ سوره اعراف گفتیم، «فعل مضارع» در این قبیل آیات معنای زمان آینده ندارد، بلکه اصلاً دلالت بر

۱. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۵۳.

۲. مؤمن، آیه ۱۶.

زمان ندارد. فقط استناد فعل را به فاعل و توصیف فاعل را به آن کار، بیان می‌کند و نظری به زمان انجام فعل (فرستادن وحی) که در چه زمانی واقع شده یا می‌شود ندارد.

جمله «يُلْقِي الرُّوح» یعنی خدا است که همه چیز در اختیار اوست و هیچ کس حق اعتراض به خدا ندارد. فرشته وحی و خود وحی و اینکه به چه کسی و شخصی وحی می‌شود، همگی در اختیار خداست و کسی نمی‌تواند بگوید چرا شخص دیگری را برای نبوت انتخاب نکرد و یا چرا وحی یک جا نازل نشد. فرقی نمی‌کند این مطلب با «صیغه ماضی یعنی القی» گفته شود یا «صیغه مستقبل یعنی يُلقى»؛ چون همان‌طور که گفته شد در این موارد این «جمله‌ها» دلالت بر زمان ندارند و فقط برای بیان استناد فعل به فاعل آورده می‌شوند.

۴- استدلال به آیه ۲۵ سوره نور:

«يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ» (۱)

(آن روز خدا جزای شایسته آنان را به طور کامل می‌دهد و خواهند دانست که خدا همان حقیقت آشکار است.)

کیفیت استدلال:

می‌گویند: «يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ»؛ یعنی روزی که خدا دین خود را کامل کند و این جمله بشارتی است که خدای متعال می‌دهد که بعد از دین اسلام دین کامل‌تری خواهد آمد و نمی‌توان گفت مقصود دین اسلام

است؛ زیرا دین اسلام به نص قرآن مجید «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً»^(۱) در سال حجة الوداع کامل شد. بلکه مقصود دین کامل تری است که این آیه آمدن آن را بعد از اسلام خبر می دهد.^(۲)

پاسخ:

با مراجعه به آیات ۲۳ و ۲۴ سوره نور، به خوبی روشن می شود که کلمه «دین» در این آیه به معنای «جزا» و پاداش است نه به معنای آیین. «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. یَوْمَئِذٍ یُوقِيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَ یَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِینُ.»
(کسانی که به زنهاى با ایمان و عفت، نسبت زنا مى دهند، در دنیا و آخرت از رحمت خدا دورند، و برای آنها عذابى دردناک خواهد بود روزى که زبانها و دستها و پاهاى آنان به آن چه انجام داده اند، گواهی مى دهد، در آن روز خدای عادل جزای شایسته آن را کاملاً خواهد داد و خواهند دانست که خدای جهان حق و آشکار است.)
ناگفته پیداست که با در نظر گرفتن دو آیه قبل، حتماً باید «دین» در آیه سوم به معنای «جزا» باشد.

مفسرین بزرگی مانند طبرسی در مجمع البیان و زمخشری در کشاف گفته اند:

۲. میرزا ابوالفضل گلپایگانی، فرائد، ص

۱. مائده، ۳.

«دین» در این آیه به معنای «جزا» و «حق» هم صفت «جزا» است. (۱)
 آیا گواهی اعضای بدن جز در روز قیامت، زمان دیگری است؟ هر
 عاقلی با کمترین درجه فکر به این آیات بنگرد متوجه می شود که مراد از
 آن، جزا و روز قیامت است.

با کمترین توجه معلوم می شود که خدای متعال در این آیه سه مطلب
 را درباره افترا زندگان تذکر می دهد:

۱- در دنیا و آخرت از رحمت خدا دورند؛

۲- اعضا و جوارح آنان علیه آنان در روز قیامت گواهی خواهند داد؛

۳- در آن روز به جزای کامل عمل زشت خود خواهند رسید.

۵- استدلال به آیات ۴۷ و ۴۹ سوره یونس:

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ.»

«قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا
 جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَجِيرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ.»

و هر امتی پیامبرشان بیاید، میانشان به عدالت داوری شود و بر آنان
 ستم نرود.

بگو: برای خود سود و زبانی در اختیار ندارم، مگر آنچه را که خدا
 بخواهد. هر امتی را زمانی (محدود) است. آنگاه که زمانشان به سر رسد،
 پس نه ساعتی (از آن) تأخیر کنند و نه پیشی گیرند.

کیفیت استدلال:

میرزا ابوالفضل گلپایگانی می گوید:

«مسلمانان ادعا می‌کنند که آیین اسلام ابدی و احکام آن تا روز رستاخیز باقی است؛ در صورتی که از دو آیه و یک روایت استفاده می‌شود که دین اسلام هم مانند سایر ادیان عمر محدودی دارد و پس از سپری شدن مدت آن، پیامبر و امت دیگری خواهند آمد. آنگاه این دو آیه مورد بحث را می‌آورد و حدیثی نقل می‌کند که هنگامی که دومین آیه بر پیامبر نازل شد، از اجل و مدّت امت اسلامی سؤال شد، حضرت در پاسخ سؤال‌کننده چنین گفت:

«ان صلحت امتی فلها يوم و ان فسدت فلها نصف يوم»^(۱)

اگر امت من راه صلاح پیش گیرند اجل آنان یک روز و اگر راه فساد در پیش گیرند اجل آنان نیم روز خواهد بود.

پاسخ:

آیه اول (و لكلّ امة رسول....) یعنی برای هر امتی پیامبری هست (خداوند برای هر امتی مانند نوح، ابراهیم، موسی و عیسی پیامبری فرستاده است که هر کدام امت خود را به دین حق و راه راست راهنمایی کنند). هنگامی که پیامبر هر امتی به سوی آنان می‌آید، به عدالت میان آنان داوری می‌کرد و هرگز آنان مورد ظلم و تعدی واقع نمی‌شدند. به خوبی معلوم و مشخص است که این آیه به هیچ وجه دلالت بر محدودیت و یا دوام رسالت پیامبران ندارد.

پس چه اشکالی دارد یکی از این پیامبران، خاتم پیامبران و شریعت او ابدی و همیشگی باشد. قرآن مجید هم تصریح می‌کند که رسول گرامی اسلام ﷺ خاتم پیامبران و شریعت او خاتم شرایع آسمانی می‌باشد،

۱. میرزا ابوالفضل گلپایگانی، فراید، ص ۱۷.

چنان که قبلاً مفصلاً بیان داشتیم.

در حقیقت آیه مورد بحث شبیه آیه ۳۶ سوره نحل است:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ...»

(و در حقیقت، در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم (تا بگوید)

خدا را بپرستید...)

آیا از این آیه استفاده می‌شود که بعد از اسلام دین دیگری خواهد آمد؟

قطعاً پاسخ منفی است، فقط از این قبیل آیات استفاده می‌شود که هر امتی پیامبری داشته‌اند.

توضیح آیه دوم:

آیه دیگری که دستاویز خود قرار داده‌اند، این آیه شریفه است:

«... لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا

يَسْتَقْدِمُونَ.»^(۱)

(برای هر امتی مدت محدودی مقرر شده است هنگامی که مدت آنها

سپری گردد یک لحظه پس و پیش نمی‌شود.)

برای روشن شدن مطلب لازم است قبلاً درباره کلمه «امت» مطالبی بیان شود.

راغب اصفهانی می‌نویسد: «به هر جمعیتی که در جهتی از جهات با هم مشترک باشند امت گفته می‌شود؛ خواه قدر مشترک میان آنها دین آنان باشد یا زمان و مکانی که در آن به سر می‌برند و خواه این وجه اشتراک به

۱. سوره اعراف، آیه ۳۴ شبیه همین آیه است.

اختیار آنان باشد و خواه خارج از اختیار»^(۱).

معنایی که راغب اصفهانی برای «امت» ذکر کرده است همان معنایی است که از قرآن مجید و روایات و گفتار بزرگان علم لغت استفاده می‌شود. خوب است گفتار راغب با استفاده از آیات قرآن مجید توضیح دهیم:

گاهی به گروهی «امت» گفته می‌شود از این نظر که دارای آیین واحدی هستند مانند:

«رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ دُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ...»^(۲)

پروردگارا، ما را تسلیم (فرمان) خود قرار داده، و از نسل ما، امتی فرمانبردار خود (پدید) آر...

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...»^(۳)

شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند باز می‌دارید...

در این دو آیه، کلمه «امت» در مورد جمعیتی که وجه اشتراک دینی دارند به کار برده شده است.

گاهی امت بر گروهی گفته می‌شود که قدر مشترک میان آنان زمان و مکانی است که آنها را در بر گرفته است. در حقیقت، اتحاد زمان و مکان سبب می‌شود که این افراد تحت یک عنوان گرد آیند. استعمال «امت» در قرآن روی این ملاک، فراوان است. مانند:

«وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَ جَدَّ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ يَسْتَقُونَ...»^(۴)

۲. بقره، ۱۲۸.

۱. مفردات راغب، ص ۲۳.

۴. قصص، ۲۳.

۳. ال عمران، ص ۱۱۰.

او چون به آب مدّین رسیده گروهی از مردم را بر آن یافت که
(دامهای خود را) آب می دادند...»

در این آیه «امت» به معنای جمعیتی که در یک مکان جمع شده اند
آمده است.

گاهی ملاک برای به کار بردن این لفظ، پیوندهای خویشاوندی است
که در یک جمعیت موجود است مانند:

«وَقَطَعْنَا لَهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَبِطًا أُمَّةً...»^(۱)

و آنان را به دوازده عشیره که هر یک امتی بودند تقسیم کردیم...

می دانیم که ریشه همه بنی اسرائیل یکی است و همه شاخه های یک
درخت می باشند. اما چون هر دسته از این گروه از یکی از دوازده فرزند
یعقوب به وجود آمده اند هر کدام از فرزندان یعقوب با فرزندان خود امتی
به شمار می روند.

قرآن مجید گاهی کلمه امت را در مورد یک نفر هم استعمال می کند.
فردی که شخصیت دینی داشته باشد، به تنهایی به منزله یک امت است؛
چنان که درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می خوانیم:

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا...»^(۲)

ابراهیم برای خود امتی بود، او خدا را عبادت کرد و پیرو آیین
راست بود.

یعنی عبادت و بندگی ابراهیم به تنهایی مانند عبادت و بندگی یک
جمعیت و امت می باشد.

«آری ابراهیم یک امت بود، یک پیشوای بزرگ بود، یک مرد امت ساز
بود و در آن روز که در محیط اجتماعی اش کسی دم از توحید نمی زد او

منادی بزرگ توحید بود.»^(۱)

گاهی واژه «امت» در مورد انواع جانداران که با هم وجه مشترک دارند به کار می‌رود؛ مانند:

«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَّمٌ
أَمْثَالُكُمْ...»^(۲)

و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند مگر آنکه آنها (نیز) گروههایی مانند شما هستند...

قرآن در این آیه هر دسته‌ای از جنبندگان و پرندگان را امت می‌نامد؛ زیرا هر نوعی از جانداران برای خود گروهی مخصوص هستند و هر کدام دارای امتیاز خاصی می‌باشند، دسته‌ای همانند عنکبوت کارشان تنیدن است، دسته دیگر مانند مورچه کارشان ذخیره کردن است؛ دسته دیگر فقط به فکر غذای یک روز بیشتر نیستند همانند گنجشک و...

بنابر این می‌توان گفت واژه «امت» در تمام این موارد یک معنا بیشتر ندارد و هر کدام از این موارد مصداقی از آن معنا هستند و آن یک معنا این است:

«جماعتی از انسان یا حیوان که در امری از امور با هم مشترک باشند مانند دین، زمان، مکان، اصل و نسب، اخلاق و غیره.»^(۳)

یک معنای دیگر هم برای «امت» در قرآن ذکر شده است و آن معنا «طریقه و دین» است، چنان که می‌فرماید:

۱. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۱۱، ص ۴۴۹.

۲. انعام، ۳۸.

۳. جعفر سبحانی، خاتمیت از دیدگاه عقل و قرآن، ص ۱۵۳، ترجمه رضا استادی.

«... إِنَّا وَجَدْنَا آبَائَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ»

ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما (هم با) پی‌گیری از آنان راه یافتگانیم.

حال بینیم در آیه مورد بحث، کلمه «امت» در کدام یک از این دو معنا به کار رفته است.

با دقت و تفکر در آیات، درمی‌یابیم که «امت» در آیه مورد بحث، نمی‌تواند به معنای طریقت و شریعت و دین باشد؛ زیرا پس از آنکه می‌گوید: «لِکُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ» (برای هر امتی اجلی مقرر شده است)، بلافاصله «ضمیر جمع» به کار رفته است: «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ» (هنگامی که اجل آنها رسید).

اگر مقصود از «امت»، طریقه و آیین بود باید می‌فرمود: «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهَا» و به جای ضمیر جمع، ضمیر مفرد مؤنث می‌آورد.

بدین جهت، مقصود از امت در این آیه همان جمعیت و گروه است.

استاد ارجمند حضرت آیه‌الله مکارم شیرازی می‌فرماید:

«هدف این آیات آن است که قانون حیات و مرگ مخصوص افراد نیست بلکه ملتها و گروهها نیز مشمول این قانون هستند و به هنگامی که در مسیر ظلم و فساد قرار گیرند منقرض خواهند شد.

مخصوصاً در مورد بحث با توجه به آیه قبل و بعد از آن به روشنی این حقیقت ثابت می‌شود که سخن از نسخ مذهب در میان نیست، بلکه از نزول عذاب و نابود شدن یک گروه و ملت است، زیرا هم آیه قبل و همه آیه بعد هر دو از عذاب و مجازات دنیا بحث می‌کند.»^(۱)

۱. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۳۱۱، چاپ مروی، ۱۳۶۳.

بررسی حدیثی که از پیامبر ﷺ نقل شده است:

همانطور که گفتیم میرزا ابوالفضل گلپایگانی بعد از استدلال به آیه «و لکل امة اجل» می گوید: وقتی این آیه نازل شد، یاران رسول اکرم ﷺ از آن حضرت پرسیدند: اجل امت اسلامی تا چه زمانی خواهد بود؟ حضرت در جواب فرمودند: «ان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم» اگر مسلمانها صلاح و شایستگی داشته باشند «یک روز» و اگر فساد و تباهی را پیشه کنند «نصف روز» عمر خواهند کرد.

ای کاش ایشان می بودند و از او می پرسیدیم که این روایت را که به پیامبر اسلام ﷺ نسبت داده اید با این خصوصیات که ذکر کرده اید در کدام مدرک از مدارک اسلامی دیده اید؟

ایشان این مطلب را از کتاب «الیواقیت و الجواهر» شعرانی، نقل کرده است، اتفاقاً در این کتاب فقط جمله «ان صلحت امتی...» آمده است و جمله های قبل یعنی وقتی این آیه نازل شده و اصحاب از پیامبر سؤال کردند و پیامبر در جواب آنان گفت... همه از اضافاتی است که صاحب فراید اضافه نموده است.

فرض کنیم که این جمله، روایت بوده و پیامبر نیز این جمله را به عنوان تحدید اجل امت اسلامی بیان کرده باشد. جای این سؤال است که پرسیم مراد از «یوم» و «نصف یوم» چیست؟ می گوید: منظور از «یوم» هزار سال است به دلیل آیه:

«...إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ.»^(۱)

... و در حقیقت یک روز (از قیامت) نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آن چه می شمروند

بدین جهت نتیجه می‌گیریم که عمر شریعت اسلام فقط هزار سال است.

بسیار واضح و روشن است که تفسیر «یوم» به هزار سال ادعای بی دلیل است زیرا اگر آیه **إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ...** دلیل بر این باشد که منظور از «یوم» هزار سال است، پس آیه

«تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» (۱)

(فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی (او) بالا می‌روند.)

هم دلیل این می‌شود که منظور از «یوم» پنجاه هزار سال است به چه دلیل شما به آن آیه تمسک می‌کنید و این آیه را نادیده می‌گیرید؟
بر فرض اینکه منظور از «یوم» هزار سال باشد؛ مبدأ این هزار سال چه سالی خواهد بود؟

پرواضح است که مبدأ آن باید سال بعثت یا هجرت و یا وفات پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله باشد، نه سالی که غیبت امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - شروع شد. ولی آقایان بابی برای اینکه پایان هزار سال را با خروج «باب» تطبیق دهند، آغاز آن را غیبت آن حضرت - عجل الله تعالی فرجه - (۲۶۰ هجری) حساب کرده‌اند تا به سال ۱۲۶۰ هجری که «علی محمد باب» ادعای خود را آغاز کرده است تطبیق نماید، بلکه بتوانند با این مغالطه کاری به ادعای «باب» سر و صورتی بدهند.

ع- استدلال به آیه ۶۸ سوره زمر:

«وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ

شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ»

و در صور دمیده می شود و تمام کسانی که در آسمان و زمین هستند می میرند مگر کسانی که خدا بخواهد و سپس بار دیگر در صور دمیده می شود. ناگهان همگی بپا برمی خیزند و در انتظار (حساب و جزا) هستند.

کیفیت استدلال:

یکی از نویسندگان بهائیت از این آیه شریفه برای اثبات پیامبری باب و بها استفاده کرده و چنین می گوید:

«این آیه شریفه دلالت دارد که دو مرتبه اعلان ظهور اعلام می گردد. چه از نفخه صور، جز اعلان امر الهی در روز قیامت که قیام قائم است منظور و مفهوم دیگری استنباط نشود و تعبیری که برای قیامت غیر معقولی شده است درست نیاید؛ زیرا خداوند را نیازی نیست که در آن روز کتابی آورد و برای اثبات حق خویش و محکومیت گناهکاران به آنها استشهاد کند و پیغمبران را به شهادت طلبد بلکه این همان اعلان امر الهی است که در دو مرتبه و به وسیله دو نفس مبارک بین عالمیان اعلام گردد و کتاب آسمانی جدیدی برای هدایت خلق نازل گردد.»^(۱)

پاسخ

مسائل مربوط به برزخ و قیامت اموری نیستند که بشر عادی بتواند تحلیل کند و نظر بدهد بلکه از امور غیب جهان هستی هستند که حتماً باید از طریق کسانی که با جهان غیب مرتبط هستند از خصوصیات و اخبار آن مطلع گشت.

۱. عنایت الله سهراب، مبادی استدلال، ص ۳۰.

سخن در آیه مورد بحث این است که: در پایان جهان و آغاز رستاخیز دو حادثه ناگهانی رخ می‌دهد: در حادثه اول همه موجودات زنده فوراً می‌میرند و در حادثه دوم که با فاصله‌ای صورت می‌گیرد همه انسانها ناگهان زنده می‌شوند و در انتظار حساب می‌مانند.

«قرآن مجید از این دو حادثه به عنوان «نفخ صور» تعبیر کرده است که تعبیر کنایی زیبایی است از حوادث ناگهانی و همزمان؛ زیرا «نفخ» به معنای دمیدن و «صور» به معنای شیپور یا شاخ میان تهی است که معمولاً برای حرکت قافله یا لشکر، یا برای توقف آنها به صدا در می‌آورند... این تعبیر ضمناً بیانگر سهولت امر است و نشان می‌دهد که خداوند بزرگ با یک فرمان که به سادگی دمیدن در یک شیپور است اهل آسمان و زمین را می‌میراند و با یک فرمان آن هم شبیه به «شیپور رحیل و حرکت» است همه را زنده می‌کند.»^(۱)

«در قرآن مجید از حادثه پایان این جهان و آغاز جهان دیگر، تعبیرات مختلفی شده است. در آیات متعددی، سخن از «نفخ صور» به میان آمد.»^(۲)

در یک مورد تعبیر به «نقر در ناقور» شده که به همان معنای دمیدن در شیپور یا شبیه آن است: «فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ فَذَلِكَ يَوْمٌ عَسِيرٌ»^(۳) و در بعضی از موارد تعبیر به «قارعه» به معنای کوبنده شدید دیده می‌شود: «الْقَارِعَةُ، مَا الْقَارِعَةُ، وَمَا أَذْرِيكَ مَا الْقَارِعَةُ.»^(۴)

۱. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۵۳۴.

۲. سوره کهف، ۹۹؛ مومنون، ۱۰۱؛ یس، ۵۱؛ ق، ۲۰؛ الحاقه، ۱۳؛ انعام، ۷۳؛ طه،

۳. مدثر، ۸.

۱۰۲؛ نمل، ۸۷؛ نبا، ۱۸.

۴. القارعه، ۱/۲/۲.

و در آیه دیگر تعبیر به «صیحه» شده که به معنای صدای عظیم است:
«مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ» (۱)

آیه ۵۳ سوره یس نیز از صیحه پایان جهان سخن می گوید که مردم را غافلگیر می سازد: «إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ»
در آیه فوق سخن از صیحه رستاخیز است که همه مردم به دنبال آن زنده می شوند و در محضر عدل پروردگار حضور می یابند» (۲).

از مجموع این آیات استفاده می شود که در پایان جهان صیحه عظیمی اهل آسمانها و زمین را می میراند و این «صیحه مرگ» است.

و در آغاز رستاخیز با صیحه و فریاد عظیمی همه زنده می شوند و به پا می خیزند و این «فریاد حیات و زندگی» است که با آیه قرآن که می فرماید:
رَبَّنَا آمَنَّا أَلَّهِتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا أَلَّهِتَيْنِ (۳) که دو بار زنده شدن و دو بار مردن را بیان کرده مطابقت دارد. ۱- زندگی و حیات دنیوی ۲- مردن در دنیا ۳- زندگی در برزخ ۴- مرگ برزخی و حیات اخروی.

«استدلال به روایات»

بایان و بهائیان برای اثبات مدعای خود، علاوه بر آیات قرآن مجید به بعضی از روایات هم استناد کرده اند که ضمن اشاره به بعضی از این روایات، آنها را مورد نقد و بررسی قرار می دهیم.

۱- میرزا حسین علی بهاء در ایقان این حدیث را نقل می کند:

«و فی روضة الکافی عن معاویة بن وهب عن ابی عبدالله قال اتعرف

۱. یس، ۴۹.

۲. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۱۹، ص ۵۳۵.

۳. غافر / ۱۱.

الزوراء قلت جعلت فداك يقولون أنها بغداد قال لأثم قال دخلت الرّی قلت نعم، قال رأیت سوق الدّراب قلت نعم قال رأیت جبل الاسود عن یمین الطریق تلك الزوراء یقتل فیها ثمانون رجلاً من وُلد فلان كلّمهم یصلح الخلافة قلت من یقتلهم قال یقتلهم اولاد العجم»^(۱)

امام صادق علیه السلام به راوی (معاویة بن وهب) فرمود: آیا زوراء را می شناسی؟ عرض کرد: فدایت شوم می گویند در بغداد است. امام فرمود: خیر. بعد امام فرمود: آیا وارد ری شدی؟ عرض کرد: بله. امام فرمود: آیا وارد سوق (بازار) دواب شدی؟ عرض کرد: بله. امام فرمود: کوه سیاه در سمت راست راه، همان زوراء است که در آنجا هشتاد نفر کشته می شود که همه آنها سزاوار خلافت بودند. سؤال کرد: چه کسانی آنها را می کشند؟ فرمود: آنها را اولاد عجم می کشند.

«کیفیت استدلال»

بایان بعد از واقعه بدشت (قبلاً این واقعه را در بخش اول توضیح دادیم) به قلعه طبرسی مازندران پناه بردند و در آنجا درگیری بین بایان و اهالی منطقه که با فتوای سعیدالعلماء بارفروشی (بابل امروز) به مقابله با آنها پرداختند و همچنین درگیری سربازان قاجار با آنها که منجر به کشته شدن تعدادی از بایان و بازپس گرفتن قلعه طبرسی شد، رخ داد. میرزا حسینعلی بهاء از این واقعه استفاده نموده و با دست کاری کردن در این حدیث آن را به کشته شدگان قلعه طبرسی تطبیق داده که به دست مسلمانان کشته شدند با اینکه همه آنها لایق حکومت بودند.

۱. میرزا حسینعلی بهاء، ایقان، ص ۱۹۱، سطر ۷، طبع بمعرفه (فرج الله زکی) بمصر.

«پاسخ»

ابتدا لازم است اصل این حدیث را از مصدرش نقل کنیم و سپس به نقد گفتار میرزا حسینعلی بهاء پردازیم. متن حدیث:

«روی زیاد عن بکرین صالح عن محمدبن سنان عن معاویةبن وهب قال تمثل ابو عبد الله علیه السلام بِشِعْرِ لابن ابی عقبه.

تنحر بالزوراء من هم لدى الضحی ثمانون ألفاً مثل ما ينحر البدن (شتر)
ثم قال: دخلت الری؟ قلت نعم. قال دخلت السوق لدواب؟ قلت: نعم، قال
رایت الجبل الاسود عن یمین الطريق تلك الزوراء یقتل فیها ثمانون الفا من
ولد فلان كلهم یصلح للخلافة. قلت: جعلت فداک من یقتلهم؟ قال: اولاد
العجم.»^(۱)

ترجمه شعر این است: قربانی می شود مثل شتر، قربانی وقت ظهر -
هشتاد هزار نفر از آل عباس.

وقتی این حدیث را در کنار حدیثی که حسینعلی بهاء در ایقان آورده و
از آن برای ادعای خود استفاده کرده است قرار دهیم متوجه می شویم که
سه فقره از این حدیث حذف شده و آنها را در ایقان نیاورده است.

۱- شعر ابی عقبه را ذکر نکرده است؛

۲- «الفاً» یعنی هزار، را از حدیث حذف کرده است؛

۳- «فلان» یعنی ابن عباس را انداخته است.

معلوم است اگر از یک حدیث سه جمله را حذف کنند می توانند آن را
برای هر ادعای استفاده نمایند.

مضافاً، این کوه که در روایت نام برده شده است لابد یا کوه شمیران
است یا کوه بی بی شهربانو. در حالی که مقبره شیخ طبرسی که هشتاد نفر

۱. الکافی، ۸، ص ۱۷۷.

از بابی ها در آنجا دفن هستند در مازندران است. آیا جناب میرزا متوجه بُعد مسافت بین ری و مازندران نبوده است؟

۲- میرزا حسینعلی برای اثبات ادّعی خود و تأیید ادّعی سید علی محمد باب به روایت ذیل استدلال می کند:

«فی البحار انّ فی قائمنا اربع علامات من اربعة نبيّ موسى و عيسى و يوسف و محمد... (هر کدام از سنت‌ها را بیان می کند تا می رسد به) و العلامة من محمد يظهر باثار مثل القران»^(۱)

یعنی، در کتاب بحار نقل شده که در قائم چهار علامت از چهار پیامبر وجود دارد: از موسی، عیسی، یوسف و محمد، اما آنچه از محمد صلی الله علیه و آله دارد این است که آثاری مثل قرآن را با خود می آورد.

«کیفیت استدلال»

جناب میرزا حسینعلی بهاء که می خواسته است از این حدیث (که در هیچ کتب روایی آن طور که ایشان نقل کردند وجود ندارد) برای ادّعی قائمیت میرزا علی محمد باب استفاده کند، می گوید: قائم چهار علامت از چهار پیامبر دارد که هر چهار علامت در میرزا علی محمد باب هست، به خصوص اثر سید علی محمد باب به نام «بیان»^(۲) که مثل قرآن است و ناسخ قرآن.

«پاسخ»

حدیث مورد استدلال میرزا حسینعلی، در کتب روایی ما، بابی است

۱. ایقان، ص ۱۹۶.

۲. کتاب بیان به دو زبان، فارسی و عربی، توسط علی محمد باب نوشته شده و همانند قرآن در نزد مسلمانان برای بابیان و بهائیان ارزش دارد.

به نام باب علامات و شباهتهای حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - با پیغمبران که در آن باب چندین حدیث وجود دارد. اصل این حدیث در کتاب شریف بحارالانوار علامه مجلسی (ره) چنین است.

«عن ابی بصیر قال: سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول: فی صاحب هذا الامر اربع سنن من اربعة انبياء، سنّة من موسى، و سنّة من عيسى و سنّة من يوسف و سنّة من محمد صلى الله عليه وآله فاما من موسى فخائف مترقب و اما من يوسف قالسجن و اما من عيسى فيقال انه مات و لم يمّت و اما من محمد صلى الله عليه وآله فالسيف» (۱)

حال با قرار دادن این حدیث در کنار آن چه میرزا حسینعلی بهاء نقل کرده، متوجه خواهیم شد که چه تهمتی بزرگ زده است و به قول مرحوم آیه الله شیخ علی ابیوردی (ره) در کتاب «دزدبگیر» «دزدی فاحشی نموده است و خداوند روی دزد را سیاه می کند، چنان که خود فرمود:

«وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ، لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» (۲)

و اگر او پاره ای گفته ها بر ما بسته بود، دست راستش را سخت می گرفتیم. سپس رگ قلبش را پاره می کردیم.

در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر هر کس دروغ بر خدا ببندد خداوند فوراً او را مجازات و هلاک کند، باید مدعیان دروغین نبوت همگی به سرعت نابود شوند، در حالی که چنین نیست و بسیاری از آنها سالیان دراز زنده مانده اند و حتی آیین باطل آنها بعد از آنها نیز باقی مانده است؟

پاسخ این سؤال در تفسیر نمونه چنین آمده است:

۱. بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۵۱، ص ۲۱۶، سطر آخر.
۲. الحاقه، آیات ۴۴ الی ۴۶.

«قرآن نمی‌گوید «هر مدّعی» بلکه می‌گوید اگر پیامبر اسلام ﷺ چنین کاری را کند؛ یعنی پیامبری که خدا به او معجزه داده و دلایل حقانیت او را تأیید کرده اگر از طریق حق منحرف گردد لحظه‌ای به او مهلت داده نخواهد شد، چرا که مایه گمراهی و ضلالت مردم خواهد بود.

ولی کسی که ادعای باطلی می‌کند معجزه یا دلیل روشنی بر حقانیت خویش ندارد هیچ لازم نیست خداوند فوراً او را هلاک کند. چرا که بطلان سخنان او برای هر کسی که طالب حق باشد روشن است...

و از این جا روشن می‌شود اینکه بعضی از «فرق ضالّه» (مثل باییت و بهائیت) برای اثبات دعوی پیشوایان خود به این آیه چسبیده‌اند کاملاً اشتباه است. وگرنه باید مُسیلمه‌های کذاب و هر مدعی دروغین دیگر نیز بتواند به این آیه بر حقانیت خود استدلال کند.»^(۱)

برای آشنایی بیشتر با علامات و شباهتهای حضرت مهدی علیه السلام به انبیا، به کتابهای بحارالانوار علامه مجلسی، ج ۵۱ و اکمال‌الدین، شیخ صدوق مراجعه نمایید، تا کذب و افترای باییان و بهائیان برایتان آشکار و روشن شود.

۳- استدلال به لوح حضرت فاطمه - سلام الله علیها.

میرزا حسینعلی بهاء در ایقان به لوح حضرت فاطمه زهرا - سلام الله علیها - برای اثبات ادعای سید علی محمد باب استناد می‌کند و می‌گوید:
«چنانچه در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم می‌فرماید:

... عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُّوبَ قَيْدَلُ أَوْلِيَانِي فِي

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۸۲۴، مکارم شیرازی.

زَمَانِهِ وَ تَتَّهَادَى رُؤْسِهِمْ كَمَا تَتَّهَادَى رُؤْسُ التُّرْكِ وَ الدِّينِمْ
فَيَقْتُلُونَ وَ يُحْرَقُونَ...» (۱)

یعنی؛ ... بر اوست کمال موسی، بهاء عیسی و صبر ایوب و در زمان
او دوستان ذلیل شوند و سرهای ایشان به هدیه فرستاده شد مانند
سرهای تُرک و دیلم، ایشان کشته خواهند شد و سوزانده خواهند
گردید...

«کیفیت استدلال»

میرزا حسینعلی بها از این لوح بر حقیقت علی محمد باب استدلال
می‌کند و می‌گوید:

«حرفی از این حدیث باقی نماند، مگر آنکه ظاهر شد. چنان چه در
اکثر اماکن دم (خون) شریفشان ریخته شد و در هر بلدی ایشان را اسیر
نمودند و به ولایت و شهرها گردانیدند. بعضی را کشتند و بعضی را
سوزاندند و...» (۲)

«پاسخ»

این حدیث شریف در کتاب کافی نقل شده است و چون خیلی
طولانی و مفصل است، ما در اینجا به ذکر محل شاهد اکتفا می‌کنیم تا
بتوانیم پاسخ محکمی به استدلال بالا داده باشیم.

این حدیث را ابی بصیر از امام صادق علیه السلام و ایشان از پدرش نقل کرده
است که به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: ای جابر از لوحی که در دست
مادرم فاطمه - سلام الله علیها - دیدی مرا خبر ده.

۱. ایقان، میرزا حسینعلی بهاء، ص ۱۹۰.

۲. همان مدرک.

جابر هم آنچه دیده بود بیان کرد. در این لوح بعد از بردن نام مبارک پیامبر ﷺ و نامهای مبارک هر یک از دوازده امام علیهم السلام به ترتیب دوره امامت، چون به نام امام حسن عسکری علیهما السلام رسید فرمود:

... أَخْرِجْ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنِ وَ أَكْمِلْ
ذَلِكَ بِإِنِّيهِ م ح م د رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى
وَ صَبْرُ أَيُّوبَ فَيُذَلُّ أَوْلِيَائِي فِي زَمَانِهِ...»^(۱)

یعنی، خارج می‌کنیم از حضرت امام علی النقی علیهما السلام کسی را که به سوی راه ما دلالت‌کننده است و خازن علم ما است که آن امام یازدهم - امام حسن علیهما السلام است و کامل می‌کنیم ما این نعمتهای وجود ائمه را به پسر بلافصل آن حضرت که نامش - م ح م د - از جهت رحمت برای عالمیان...»

همان طور که متوجه شدید جناب میرزا حسینعلی بهاء، جمله «وَ أَكْمِلْ ذَلِكَ بِإِنِّيهِ» را حذف کرده. ایشان نام پسر امام حسن عسکری علیهما السلام را نیاورده تا خواسته باشد این قضیه را به پسر سید رضا بزاز؛ یعنی علی محمد شیرازی بچسباند.

مضافاً، این حدیث شاهی قوی است بر اینکه بعد از غیبت حضرت ولی عصر (عج الله تعالی فرجه الشریف) چقدر شیعیان و دوستان اهل بیت کشته شده‌اند. تاریخ گواه خوبی است در این قتل و غارت شیعیان توسط دشمنان اهل بیت علیهم السلام.

۴- میرزا ابوالفضل گلپایگانی هم در کتاب «فرایده»، چند روایت برای اثبات ادعای علی محمد باب ذکر نموده که به عنوان نمونه یک مورد آن را ذکر می‌کنیم.

۱. کافی، کلینی، ج ۱، ص ۵۲۷، باب، ما جاء فی الاثنی عشر.

ایشان گفته:

«أَيَّامُ اللَّهِ يَوْمُ الْقَائِمِ وَ يَوْمُ الْكُرْهِ وَ يَوْمُ الرَّجْعَةِ»^(۱)

«کیفیت استدلال»

ایشان با نقل این حدیث می‌خواهد بگوید که روز خدا، روز قیام قائم است. چون ایشان این سه روز را یکی حساب می‌کند و آن هم روز قیام سید علی محمد باب است.

«پاسخ»

اصل این حدیث شریف در کتاب بحارالانوار، علامه مجلسی چنین است.

«ایام الله ثلاثة، يَوْمُ الْقَائِمِ، يَوْمُ الْكُرْهِ، يَوْمُ الْقِيَامَةِ»^(۲)

یعنی، روزهایی که نسبت به خدا دارد سه روز است:

۱- روز قیام قائم ۲- روز رجعت ۳- روز قیامت.

صاحب فرائد، کلمه «ثلاثة» را از روایت حذف کرده است. تا بتواند هر سه روز را یک روز وانمود نماید و آن را مطابق روز قیام سید علی محمد باب بداند.

مضافاً، تقلب دیگری که صاحب فرائد در این حدیث کرده این است که به جای کلمه (یوم‌القیامه) کلمه (یوم‌الرجعه) گذاشته است.

«نتیجه و جمع بندی»

از مجموع روایاتی که در کتب روایی ما راجع به علامات حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) موجود است می‌توان این علامات را ذکر

۱. فرائد، میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ص ۵۸

۲. علامه مجلسی، بحار، ج ۷، ص ۶۱، ب ۴، اسماء‌القیامه.

کرد:

- ۱- آن حضرت پسر نهم حضرت امام حسین علیه السلام است؛
- ۲- مانند نوح نبی علیه السلام عمر طولانی دارد؛
- ۳- غیبت بسیار طولانی و دراز خواهد داشت؛
- ۴- ولادت آن حضرت مخفی خواهد بود؛
- ۵- پسر امام حسن بن علی بن محمد علیه السلام است؛
- ۶- روی زمین را با عدل و داد پر کرده و جور و ظلم را برطرف می کند؛
- ۷- اسم و کنیه او مطابق اسم و کنیه رسول اکرم - ابوالقاسم محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود؛
- ۸- دین مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله را که اسلام است ترویج خواهد کرد و حقایق قرآن را در میان مردم نشر خواهد داد؛
- ۹- مادر آن حضرت نرجس خاتون است؛
- ۱۰-.....

شیعه منتظر چنین ظهوری است؛ سید علی محمد باب با کدام یک از این علامات مطابقت دارد؟

جالب اینجاست که اینها خودشان را موعود و منتظر مسلمین می دانند و در عین حال، روایاتی را که مربوط به غیبت و ظهور امام منتظر است ضعیف و موهوم معرفی می کنند. چنان که میرزا حسینعلی بهاء می گوید:

«مشاهده در اهل فرقان نماید که گل را قصص قبل و اوهام از سیل مالک انام دور نمود اگر از علامات و اخبار و شرایط موهومه که در دستشان بود چشم می پوشیدند...»^(۱)

۱. میرزا حسینعلی بهاء اقتدارات، ص ۱۵۰.

فصل دوم

ادعاهای باب

۱- ادعای ذکریت و باییت:

شیخ احمد احسائی و به ویژه سید کاظم رشتی، شاگرد شیخ احمد، در زمان حیات خود می‌گفتند: که ظهور امام غایب بسیار نزدیک است. سید کاظم رشتی در نزدیکیهای وفاتش ظهور امام غایب را بسیار نزدیک می‌دانست و همیشه در ضمن درس به شاگردانش سفارش می‌کرد که زود است بعد از من امام غایب آشکار شود و می‌گفت:

«شاید امام غایب (یعنی کسی که روح امام در او ظاهر می‌شود) در میان شماها باشد و به شاگردان و پیروانش تأکید می‌کرد که بر یکایک شما لازم است که شهرها را بگردد و ندای امام غایب را اجابت کند».^(۱)

سید علی محمد شیرازی هم از کسانی بود که در پای درس استاد این سخنان را می‌شنید. این سخنان سید رشتی، شیخیان را برای یافتن امام و پذیرفتن ندای او آماده‌تر می‌کرد از این‌رو آنان همانند تشنگانی که به دنبال آب می‌گردند و مانند روزه‌دارانی که منتظر شنیدن اذان باشند به دنبال امام می‌گشتند تا ندای او را لیک گویند.

۱. تحقیق در تاریخ و فلسفه بای‌گری و بهائ‌گری، یوسف فضائی، ص ۸۴، تهران، ۱۳۵۱ شمسی - مؤسسه مطبوعاتی فرخی.

«سید رشتی برای همین - یعنی ظهور امام بسیار نزدیک است - برای خود جانشین تعیین نکرد و به شاگردانش گفت: در شهرها پراکنده شوید و امامتان را پیدا کنید»^(۱)

خود این مسئله مهم‌ترین عامل پیدایش مدّعیان بایّت شد. چند نفر از شاگردان سید کاظم رشتی، مانند میرزا شفیع تبریزی، حاج محمد کریم‌خان کرمانی و حاج سید احمد پسر سید کاظم رشتی، مدعی جانشینی سید کاظم رشتی و رکن رابع کردند.

میرزا علی محمد باب هم از این فرصت استفاده نمود و به شیراز بازگشت و در آنجا به دعوی برخواست. او دعوی خود را در ضمن تفسیرهایی که بر بعضی از سوره‌های قرآن مانند یوسف و کوثر می‌نوشت اظهار می‌کرد.

او خود را باب؛ یعنی واسطه امام غایب و مردم می‌شمرد می‌گفت: «هر که می‌خواهد امام غایب را ببیند باید از «باب» وارد شود و خود را همان «باب» می‌خواند».^(۲)

وی کتابی به نام «احسن القصص» در تفسیر سوره یوسف نوشته و آن را به ۱۱۱ سوره تقسیم نموده است. در اینجا به بخشهایی از این کتاب که حاکی از آن است که او خود را «باب» و عبد امام زمان علیه السلام معرفی کرده اشاره می‌کنیم.

در سوره ۵۸ می‌گوید:

«يا بقیة الله قد اfdیتُ بکلی لك و رضیت السبّ فی سیلک و ما

تمنیت الا القتل فی محبتک».

ای بقیة الله (امام زمان علیه السلام) همه وجودم را فدای تو کردم. راضی

شدم که در راه توبه من فحش و ناسزا بگویند و آرزویی جز مرگ در
راه محبت تو ندارم.

در سوره ۷۶ می گوید:

«قُلْ إِنَّ اللَّهَ فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْ عِنْدِهِ حِجَّتُ الْقَائِمِ
الْمُنْتَظَرِ وَأَنَّهُ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَا عَبْدٌ مِنْ عِبَادِهِ.»

بگو خداوند آفریننده آسمانها و زمین است، حجت او قائم منتظر
از طرف اوست. او بر حق است و من بنده‌ای از بندگان او (حضرت
حجت) هستم.

در سوره اول احسن القصص (سوره ملک) خود را به عنوان ذکر معرفی
کرده و تمام کتاب احسن القصص را به امام زمان علیه السلام نسبت می دهد.
شواهد و مدارک بسیاری در دست است^(۱) که میرزا علی محمد باب
خود را در این زمان (سال ۱۲۶۰) به عنوان باب معرفی نموده بود. به
طوری که لقب «باب» برای او شهرت یافت و او را مبشر ظهور (حضرت
مهدی علیه السلام) و نقطه اولی می خواندند.

از جمله شواهد ادعای «بابیت» میرزا علی محمد باب این است:
«باب در مراجعت از مکه، رساله‌ای به حضرت قدوس (ملا
محمد علی بارفروش (بابلی) داد که از دستوره‌های آن این بود: بر اهل
ایمان واجب است که در اذان نماز جمعه بگویند:

«أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا قَبْلَ نَبِيْلِ بَابِ بَقِيَّةِ اللَّهِ.»^(۲)

یعنی شهادت می دهم که علی محمد^(۳) باب امام زمان است.

۱. محاکمه و بررسی باب و بها، دکتر، م - ح - ت - ج ۱، ص ۳۵ - ۳۶، موجود است.

۲. اشراق خاوری، تلخیص تاریخ بنیل زرنندی، ص ۱۳۰.

۳. بنیل، به حساب حروف ابجد، ۹۲ است و مساوی با محمد می باشد علی قبل از نبیل،

«نقد و بررسی»

بعد از غیبت صغریٰ امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، توقیعی از ناحیه ایشان علیه السلام به نایب چهارم، ابوالحسن علی بن محمد سمّری به این مضمون صادر شد:

بسم الله الرحمن الرحيم

ای علی بن محمد سمّری! خداوند در سلوک فقدان تو پاداشی بزرگ به برادرانت عطا کند. تو تا شش روز دیگر از دنیا خواهی رفت. کارهایت را مرتب کن و هیچ کس را به جانشینی خویش مگمار. دوران غیبت کامل فرا رسیده است و من جز با اجازه خداوند متعال ظهور نخواهم کرد و ظهور من پس از گذشت مدتی طولانی و قساوت دلها و پرشدن زمین از ستم خواهد بود. افرادی نزد شیعیان من مدعی مشاهده من «ارتباط با من به عنوان نایب خاص» خواهند شد. آگاه باشید که هر کس پیش از خروج «سفیانی» و «صیحه آسمانی» چنین ادعایی بکند، دروغگو و افترا زننده است و هیچ حرکت و نیرویی جز به خداوند عظیم نیست. (۱)

در ششمین روز پس از صدور توقیع، ابوالحسن سمّری از دنیا رفت. پیش از مرگش از وی پرسیدند: نایب بعد از تو کیست؟ پاسخ داد: اجازه ندارم کسی را معرفی کنم. (۲)

سؤال از بابیان:

چطور علی محمد باب خود را «باب» امام زمان معرفی می نماید، در

یعنی علی محمد.

۱. سیره پیشوایان، مهدی پیشوائی، ص ۶۸۱، مؤسسه تحقیقاتی امام صادق علیه السلام، چاپ نهم ۱۳۷۸، نقل از بحار، ج ۵۱ ص ۳۶۱.

۲. همان، ص ۶۸۲.

حالی که خود امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - به نایب چهارم فرمود که هر کس ادعا کند دروغگو است؟

اولاً؛ اگر واقعاً سید علی محمد باب، نایب امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) بود، چرا در مقابل علما کم آورد و توبه کرد؟ چرا بعد از آنکه در مقابل پادشاه قاجار قرار گرفت به خاطر ترس از مرگ توبه نامه نوشت؟ ثانیاً؛ اگر سید علی محمد باب، «باب» امام زمان است، پس دعوی دوم او؛ یعنی قائمیت و مهدویت صحیح نیست و اگر ادعای دومی صحیح است، پس دعوی اول صحیح نیست. آیا این تناقض نیست که یک شخص در مدت چند سال چندین ادعا کند؟

۲- ادعای قائمیت و مهدویت:

شاید جناب باب باور نداشت که در آغاز، دعوت او را زود اجابت کنند. بیشتر آنهایی که دعوی سید علی محمد باب را اجابت کردند شیخیان بودند که در جستجوی ظهور امام غایب در شهرها می گشتند. از این رو عنوان خود را از «بابیت» به «مهدویت» تغییر داد.

میرزا ابوالفضل گلپایگانی می گوید:

«باب در ماکو پرده از روی کار برداشت و ندای قائمیت و ربوبیت و شاریت داد». (۱)

آیتی می نویسد: «باب نزد خانه کعبه داعیه خود را علنی نمود بدین نغمه بدیعتاً تغنی نمود: انا القائم الذی تَتَنظَرُونَ؛ من همان قائم هستم که انتظار او را می کشید». (۲)

۱. ابوالفضل گلپایگانی، کشف الغطاء، ص ۳۴۱، سطر ۲۰.

۲. آیتی، الکوکب الدرّیه، آیتی بعدها از مسلک بهائیت برگشته و ردیه ای بر بهائیت به نام

فاضل مازندرانی در این باره می‌گوید:

«سید باب به ملا عبدالخالق یزدی می‌نویسد: «انا القائم الذی کتم بظهوره تنظرون.» «من همان قائمی هستم که در انتظار ظهورش هستید.»^(۱) اشراق خاوری هم در کتابش می‌نویسد:

«در شب دوم پس از وصول (باب) به تبریز، حضرت باب جناب عظیم (ملا علی ترشیزی خراسانی که از مقربان باب بود و حتی در مسافرتها و تبعیدها از باب جدا نمی‌شد) را احضار فرمودند و علناً در نزد او به قائمیت اظهار نمودند. عظیم چون این ادعا را شنید در قبول متردد شد. حضرت باب به او فرمود: من فردا در محضر ولیعهد (ناصرالدین میرزا) و در حضور علما و اعیان ادعای خود را علنی خواهم کرد. عظیم گفت: بین امر چقدر مهم است که امثال عظیم‌ها به شک می‌افتند»^(۲)

«نقد و بررسی»

مسئله ظهور ولی عصر امام زمان علیه السلام و حوادثی که باید قبل از ظهور آن حضرت واقع شود، از جمله مباحث مهم دینی در آیین مقدس اسلام است که از قرون گذشته تاکنون پیوسته مورد توجه دانشمندان بزرگ اسلام بوده است.

بزرگان ما از عصر معصومین علیهم السلام تا به امروز، پیرامون آن از جهات مختلف بحث بسیار کرده‌اند. در میان دانشمندان بزرگ اسلام گروهی از محدّثین عالی مقام مانند ثقة الاسلام کلینی، شیخ صدوق، شیخ مفید و

- کشف الحیل - نوشته و متخلص به آواره است.

۱. فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ص ۱۷۳.

۲. اشراق خاوری، تلخیص نبیل زرنندی، ص ۳۱۷.

شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیهم) کتابهای گوناگون در این زمینه به رشته تحریر در آورده‌اند. همچنین از میان علمای اهل تسنن گروهی پیرامون حضرت مهدی و علائم ظهور آن حضرت کتابهایی نوشته‌اند. (۱) صفات و مشخصات حضرت مهدی علیه السلام که در احادیث و روایات ذکر شده، مشخصاتی است که هر کس آن مشخصات را در نظر بگیرد هرگز آن حضرت را با افراد دیگر اشتباه نخواهد کرد.

اگر دیده می‌شود افرادی فریب خورده و دعوی مهدویت را از گروهی پذیرفته‌اند، به دلیل غفلت یا بی‌اطلاعی از این مشخصات و خصایص بوده است. وگرنه خصوصیات و اوصافی که برای آن حضرت بیان شد، مشخصاتی است که جز بر آن شخص خاص و موصوف به آن صفات خاص (یعنی امام دوازدهم، فرزند امام حسن عسکری علیهما السلام) بر احدی از کسانی که ادعای مهدویت کرده‌اند قابل انطباق نیست و بطلان دعاوی آنها با توجه به این نشانیها و علامات مانند آفتاب آشکار و هویدا است.

در اینجا برخی از مشخصاتی را که در روایات آمده ذکر می‌کنیم تا در پایان ببینیم آیا سید علی محمد باب با این مشخصات منطبق است یا خیر؟

۱- اسم پدرش حسن علیه السلام است؛

۲- دوازدهمین امام و خاتم ائمه است؛

۳- زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد؛

۴- دین خدا را آشکار و اسلام را در تمام روی زمین گسترش دهد و

۱. جهت آشنائی با نام علماء و کتابهایشان به کتاب - امامت و مهدویت، اثر آیه‌الله صافی گلپایگانی، ج ۲ ص ۳۱۰ به بعد مراجعه شود.

فرمانروای روی زمین گردد و زمین را خدا به او زنده سازد؛

۵- با شمشیر قیام کند؛

۶- روش او روش پیغمبر ﷺ باشد؛

۷- عیسی علیه السلام نازل شود و در نماز به آن حضرت اقتدا نماید؛

۸- هنگام ظهورش منادی آسمانی به نام او و نام پدرش ندا کند که همه

آن را بشنوند و ظهور آن حضرت را اعلام کند؛

۹- ظاهر نشود مگر بعد از آنکه مردم در امتحانات و آزمایشهای

سخت واقع شوند؛

۱۱- برکات آسمان و زمین بعد از ظهورش ظاهر شود و زمین معمور و

آباد گردد و غیر خدا پرستش نشود و کارها آسان و خردها تکامل یابد؛

۱۱- ...

مناسب است به بعضی از صفات و علائم و مشخصات حضرت

مهدی علیه السلام که در کتب اهل سنت آمده است نیز اشاره کنیم.

۱- مهدی موعود از عترت پیغمبر و از فرزندان فاطمه علیها السلام است؛

۲- حضرت مهدی جهان را پر از عدل و داد کند پس از آنکه از ظلم و

جور پر شده باشد؛

۳- حضرت مهدی علیه السلام بر تمام کشورها و شهرها مستولی می شود و

لشکرهای کفر را هزیمت می دهد؛

۴- در زمانش آن چنان مردم در نعمت و وسعت خواهند بود که نظیر

آن در هیچ عصری نبوده است؛

۵- حضرت مهدی علیه السلام همانم و هم کنیه حضرت رسول صلی الله علیه و آله است؛

۶- حضرت مهدی شبیه ترین مردم است به پیغمبر صلی الله علیه و آله در خلق و خُلق

و... (۱)

خوب حالا، سید علی محمد باب را در کنار این علائم و مشخصات قرار بدهید، با کدام یک از این علائم منطبق است؟

مهدی موعودی که ائمه اطهار (سلام الله علیهم اجمعین) خبر داده‌اند و بزرگان و علما و محدثین گفته‌اند و مسلمین و مخصوصاً جمعیت شیعه منتظر او هستند، غیر از جناب سید باب است و اوصاف و علائم و اسم و رسم و حسب و نسب او هیچ‌گونه به سید علی محمد باب منطبق نمی‌شود.

۳- ادعای نبوت و پیغمبری

از دیگر ادعاهای میرزا علی محمد باب این است که: خود را پیغمبر مستقل و صاحب کتاب و شریعت مانند پیروان اولوالعزم می‌شمارد و گاهی می‌گوید من همان رسول الله ﷺ هستم که رجعت نموده‌ام.

او در کتاب بیان، خود را به عنوان رجعت رسول خدا ﷺ و حجّت (امام زمان) معرفی (یعنی خودش همان رسول خدا و امام زمان است که رجعت کرده) و ۱۸ نفر (از حروف حی) پیروان اولیه‌اش را به عنوان رجعت دوازده امام و فاطمه زهرا و چهار نایب خاص امام زمان و انمود کرده است. (۱)

در همین جمله اگر دقت کنیم با خودش ۱۸ نفر می‌شوند با اینکه حروف حی با خودش ۱۹ نفر هستند، این اولین ایراد در این باب.

سید علی محمد باب با آوردن احکام نو و جدید، باصطلاح خود را ناسخ اسلام و احکام اسلام دانسته و کتاب خود «بیان» را، ناسخ قرآن

۱. بیان، سید علی محمد باب، واحد اول، باب ۲ و ۱۵، واحد دوم ب ۷، واحد سوم ب

قلمداد کرده است و می‌گوید:

«و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب، قیامت (آخر دین) رسول الله (محمد ﷺ) است که در قرآن خداوند وعده فرموده بود که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاول سنه ۱۲۶۰ بعثت می‌شود اول قیامت قرآن بوده چنانکه ظهور قائم ال محمد - عجل الله تعالی فرجه الشریف - به عَیْنِهِ همان ظهور رسول الله است...»^(۱)

در کتاب احسن القصص، خود را به جای پیغمبر قلمداد کرده و تحدی به مثل نموده و می‌گوید:

«و ان کتتم فی ربّ ممّا قد انزل الله علی عبدنا هذا فأتوا حرف من مثله.»^(۲)

و اگر در آنچه که خداوند بر بنده ما این نازل کرده شک دارید چند حرف مانند آن را بیاورید.

بایان برای اثبات به اصطلاح نبوت باب، به آیات قرآن و روایات استدلال کرده‌اند که تمام استدلالشان آمیخته با تأویل است و ما در فصل اول این بخش، بعضی از آنها را مورد نقد و بررسی قرار دادیم.

میرزا ابوالفضل گلپایگانی می‌گوید:

«دلایل و علائم پیامبری چهار چیز است:

۱- ادعای نبوت کردن؛

۲- تشریح دین و شریعت نمودن؛

۳- بر دعوی نبوت پافشاری کردن و استقامت نشان دادن؛

۴- نفوذ کلمه داشتن پیامبر و اشاعه دین او.»^(۳)

۱. همان، واحد ۲ ب ۷.

۲. احسن القصص، سوره ۵۲.

۳. فراید، ابوالفضل گلپایگانی، ص ۶۱.

«نقد و بررسی»

این سؤال را باید از بایبان پرسید که:

مگر جناب باب قبل از ادّعی بایّت و نبوّت قرآن را نخوانده بود؟
مگر قرآن با صراحت کامل دین پیامبر ﷺ را دین کامل و آخرین دین
معرفی نموده است؟

«... الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم
الاسلام دیناً.»^(۱)

.... امروز دین و آیین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما
تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم.
در این آیه شریفه خداوند با صراحت بیان می فرماید که: در روز
تکمیل دین؛

۱- کافران در آن روز مأیوس شده اند؛

۲- در آن روز دین کامل شده و هیچ نقصی ندارد؛

۳- نعمت خدا در آن روز تکامل یافته؛

۴- خداوند آیین اسلام را به عنوان آیین نهایی مردم جهان پذیرفته
است.

اگر واقعاً علی محمد باب پیامبر است چرا خواندن کتابهای علمی و
فلسفی را حرام کرد؟ وی می گوید:

«یامعشر العلماء ان الله قد حرّم علیکم بعد هذا الكتاب التدریس فی
غیره.»^(۲) ای گروه علما و دانشمندان، خداوند بعد از این کتاب
(احسن القصص) تدریس در غیر این کتاب را بر شما حرام کرد.

۱. مائده، ۳.

۲. احسن القصص، سوره ۲۷.

بایان برای اینکه بتوانند نبوت سید علی محمد باب را اثبات کنند، منکر معجزه و صفت عصمت پیامبران شده‌اند. چون تنها چیزی که در وجود باب نبود و هیچ بویی از آن نبرده بود داشتن معجزه و عصمت بود. در طول تاریخ هر پیامبری که مبعوث شده، معجزه‌ای داشته است. اما پیروان باب منکر معجزه پیامبران شده‌اند و نصوصی را که در اخبار و کتب مقدس یهود و نصاری و اسلام درباره معجزات پیامبران آمده است، از راه تأویل به معانی دیگر برگردانیده‌اند. لذا می‌گویند:

«... میرزا علی محمد باب فرمود:... آنکه از معجزات و خارق عادات که نسبت به انبیا و اولیا داده و می‌دهند، تماماً تأویل دارد و معنای آنها غیر از وجه ظاهر است؛ فی‌المثل اینکه گفته‌اند: عیسی روح الله، مرده زنده می‌کرده، بدیهی است که مقصود زنده کردن مردگان جسمانی نیست چه آنکه اعاده معدوم به حکم عقل محال است، بلکه مقصود از آن به موجب «الناس موتی و اهل العلم احياء» یعنی مردم مرده‌اند و تنها اهل علم خود زنده‌اند و سایر شواهد عقلیه، جاهل را که به منزله مرده است، به نور علم خود زنده می‌فرمود... پس معلوم است که آنها معجزه نبوده اصلاً و آنچه از این قبیل معجزات به سایر پیامبران نسبت داده‌اند، مقصود از آنها خلاف معانی ظاهر است؛ مثل ردّ شمس، شق القمر و مانند اینها.»^(۱)

بله پیروان سید باب تنها نشانه پیامبری را همان چهار چیز که قبلاً گفتیم می‌دانند و چون سید باب دارای این شرایط است، پس پیامبر می‌باشد. ادعای اینکه نشانه پیامبر چهار چیز است بدون دلیل می‌باشد پیامبر باید برای اثبات حقانیت آیین خویش و تصدیق مردم و اتمام حجّت بر آنها معجزه‌ای بیاورد و الا هرکس می‌تواند ادعای پیامبری کند.

۴- ادعای الوهیت و خدایی:

سید علی محمد باب تنها به مقام رکن رابع و ذکریت و باییت و سپس به مقام قائمیت و رسالت و نبوت قانع و راضی نشد و پا را فراتر گذاشته، دعوی «معبودیت و الوهیت» نموده، و پیروان ساده لوح خود را برای پرستش خود دعوت می نماید.

شواهد و مدارک بی شماری از کتابهای خود میرزا علی محمد باب و کتب بایان و بهائیان در دست است که میرزا علی محمد باب ادعای خدایی کرد. به عنوان نمونه چند مورد ذکر می کنیم.

۱- سید علی محمد در نامه خود به یحیی (صبح ازل) چنین می نویسد:

«هذا کتاب من عند الله المهيمن القيوم الى الله المهيمن القيوم...»^(۱)

این نامه ای است از خدای زنده و برپا دارنده جهان (باب) به سوی خدای زنده و برپا دارنده جهان (صبح ازل)...

۲- میرزا ابوالفضل گلپایگانی می گوید:

«باب درماکو پرده برداشت و ندای قائمیت و «ربوبیت» و شارعیت سرداد»^(۲).

۳- سید علی محمد باب در کتاب «دلائل سبعة» عربی و فارسی پس از آنکه دو صفحه تمام مشتقات فرد را برای خدا آورده و خدا را از اوصاف «فرد و فرید و افراد و افروود و فراد و فرادین و فاردین و افرداء و مفارد و مفرد و فردان و متفارد و متفرد و فارد و فوارد» متّصف کرده بعد می گوید:

«لثوتین الفردیّة من تشاء و تنز عن الفردیّة عمّن تشاء.» البته عطا می کنی

۱. ادوارد برون، مقدمه نقطة الکاف، ص ۱۹ - له - لد -، مطبعة بریل در لیدن، ۱۹۱۰ میلادی.

۲. میرزا ابوالفضل گلپایگانی، کشف الغطاء، ص ۳۴۱.

فردیت را به هر کسی که بخواهی و می‌گیری فردیت را از هر که بخواهی»
و می‌گوید:

«أنتی انا الله لا اله الا انا کنتُ من اوّل الذی لا اوّل فرداً منفرداً.» من همان
خدایم. نیست خدایی جز من. من نخستینی هستم که اولی برای او نیست.
فرد و منفرد هستم. (۱)

سید باب گذشته از اینکه خود را معبود و آفریدگار پیروان خود قرار
داد، این مقام را برای پیغمبر آینده هم ثابت می‌کند. چنان که در «بیان»
می‌گوید:

«کلّ شیء به این شیء واحد (نقطه بیان که سید باب است) می‌گردد و
کل شیء به این شیء واحد خلق می‌شود و این شیء واحد در قیامت بعد
(یوم ظهور قیام قائم آینده) نیست الانفس من یظهره الله (قائم آینده) الذی
ینطق فی کل شان انّی انا الله لا اله الا انا ربّ کل شیء و ان مادونی خلقی ان
یا خلقی ایادی فاعبدون...» (۲)

یعنی: با آمدن «من یظهره الله» قیامت (باب) برپا خواهد شد (زیرا
قیامت هر دینی به قول بایی‌ها و بهائی‌ها آمدن دین بعد است) و آن من
یظهره الله و زودش این است: من خدا هستم و جز من خدایی نیست و من
پروردگار همه پدیده‌ها می‌باشم و غیر من هر چه هست، آفریده من است.
ای مخلوق من! مرا پرستش کنید.

پیروان «باب» برای اثبات جنبه «الوهیت» پیامبران چنین استدلال
می‌کنند و می‌گویند:

«خدا دارای دو گونه ذات است، یکی جنبه باطنه و دیگری ظاهره؛ اما

۱. محاکمه و بررسی باب و بهاء، دکتر - ح م ت، ج ۳، ص ۸ و ۲۵۶.

۲. علی محمد باب، بیان، باب اول، واحد یک.

از جنبه باطنه ذات خدا، هیچ گونه نام و نشانی نیست و اصولاً از آن نام برده نمی شود و اشارت بدو نتوان کرد و اسمی هم بر او نمی توان کرد و اسمی هم بر او نمی توان اطلاق کرد و اثبات اسماء و صفات برای او ممکن نیست؛ و تکلیفی از او برای بندگان واجب نیست. پرستش و شناختن و توحید او هم میسر نیست؛ زیرا که او به هیچ مدرکی ادراک نمی شود.

اما جنبه ظاهره ذات خداوند، عبارت است از انبیا و سید باب و بهاء الله؛ پس باید اینان را معبود و آفریدگار واقعی دانست. آنها علل چهارگانه خلق جهانیان و منبع همه فیوضات هستند. بنابر این، باید آنها را شناخت و پرستش کرد. باید همه صفات و اسماء الهی را برای آنان اثبات و تمام ضمائر راجع به خدا را به ایشان راجع دانست. ایشانند عالم، قادر، حی، مدرک، صانع، رازق، محیی و میراننده...»^(۱)

«نقد و بررسی»

دلایلی که برای اثبات وجود خدای متعال، اقامه شده فراوان و دارای اسلوبهای گوناگونی است، و به طور کلی می توان آنها را به سه دسته، تقسیم کرد:

دسته اول، دلایلی است که از راه مشاهده آثار و آیات الهی در جهان، اقامه می شود مانند دلیل نظم و عنایت که از راه انسجام و همبستگی و تناسب پدیده ها، وجود طرح و هدف و تدبیر حکیمانه، کشف و ناظم حکیم و مدبّر علیم برای جهان، اثبات می گردد. این دلایل در عین حال که روشن و دلنشین و خرسند کننده است، پاسخگوی همه شبهات و

۱. یوسف فضائی، تحقیق در تاریخ و فلسفه بایگیری و بهائیتگری، ص ۱۳۸.

وساوس نیست و در واقع، بیشتر نقش بیدار کردن فطرت و به آگاهی آوردن معرفت فطری را ایفاء می‌کند.

دسته دوم، دلایلی است که از راه نیازمندی جهان، وجود آفریدگار بی‌نیاز را اثبات می‌کند مانند برهان حدوث که از راه مسبوق بودن پدیده‌ها به عدم و نیستی، نیازمندی ذاتی آنها اثبات می‌شود و سپس به کمک ابطال دور و تسلسل، آفریننده بی‌نیاز، اثبات می‌گردد؛ یا برهان حرکت که از راه نیازمندی حرکت به محرک، و محال بودن تسلسل محرکات تا بی‌نهایت، وجود خدا به عنوان نخستین پدید آورنده حرکت در جهان، اثبات می‌شود؛ یا دلایلی که از راه ابداعی بودن نفوس و صور جوهریه و عدم امکان صدور آنها از فاعلهای طبیعی و مادی، وجود علیت هستی بخش و بی‌نیاز، اثبات می‌گردد. این دلایل نیز کمابیش، نیازمند به مقدمات حسّی و تجربی می‌باشد.

دسته سوم، دلایل فلسفی خالص است که از مقدمات عقلی محض، تشکیل می‌شود مانند برهان امکان و برهان صدیقین. این دسته از براهین، ویژگیهای خاصی دارند: نخست آنکه نیازی به مقدمات حسّی و تجربی ندارند، دوم آنکه شبهات و وساوسی که در پیرامون دیگر دلایل، مطرح می‌شود به اینها راه نمی‌یابد و به دیگر سخن: از اعتبار منطقی بیشتری برخوردار است، و سوم آنکه مقدمات این براهین، کما بیش مورد حاجت در دیگر استدلالات نیز هست مثلاً هنگامی که ناظم و مدبّر حکیم یا محدث یا محرک اول، اثبات شد باید برای بی‌نیازی ذاتی و واجب‌الوجود بودن او، از مقدماتی استفاده کرد که در براهین دسته سوم مورد استفاده قرار می‌گیرند.

شعار توحیدی اسلام «لا اله الا الله» است، که پیامبر بزرگوار

اسلام ﷺ در ایام رسالتش، در میان بت پرستان به آنها می فرمود: بگویند که جز خدای متعال پروردگاری نیست.

قرآن با صراحت تمام در آیات زیادی ندای توحید سر می دهد:

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.»^(۱)

«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ.»^(۲)

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ.»^(۳)

«أَزْيَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدِ الْقَهَّارُ.»^(۴)

«مَا مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِلَّهِ أَمْرٌ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ

الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَعَلَّ يَتَّخِذُونَ.»^(۵)

آری قرآن می گوید: به جز خدای متعال به کسی متوجه نباشید و کسی را به مقام الوهیت و ربوبیت انتخاب نکنید.

۱. سوره توحید.

۲. حدید، ۳.

۳. بقره، ۲۵۵.

۴. یوسف، ۳۹.

۵. یوسف، ۴۰.

فصل سوم

ادعاهای حسینعلی بهاء ۱- ادعای رسالت و پیغمبری

میرزا حسینعلی بهاء نیز همچون مرادش سید علی محمد باب، ادعاهای مختلفی کرده است. حسینعلی بهاء پس از فوت سید علی محمد باب، حدود ۱۸ سال جزء پیروان باب بود و برادرش یحیی صبح ازل را جانشین باب می دانست. تا آنجا که در سال چهارم امامتش در تبعیدگاه ادرنه (سنه ۱۲۸۴ هـ ق) برای نخستین بار ادعا کرد که من همان «مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ» هستم که سید باب به وجود او بشارت داده است و میرزا یحیی باید از امر من پیروی کند.

به طور کلی از کتابهای میرزا حسینعلی بهاء و بهائیان استفاده می شود که وی چندین ادعا کرده است؛ که در اینجا دو ادعای کفرآمیز او را مورد بحث قرار می دهیم.

حسینعلی بهاء در کتاب اقدس^(۱) در موارد متعددی، خود را رسول پیغمبر از جانب خدا خوانده است.

«قل یا ملاء البیان لا تقتلونى بسیوف الاعراض تا الله کنت نائما ایتقظنی ید ارادة ربکم الرحمن و امرنی بالندا. بین الارض و السماء لیس هذا من عندی

۱. این کتاب در نزد بهائیان خیلی ارزش دارد و حسینعلی آن را در عکا نوشت و دارای احکام و مسائل متعددی می باشد.

«لو اتم تعرفون»^(۱) ای گروه بیان (پیروان کتاب بیان میرزا علی محمد باب) مرا با شمشیرهای اعراض (و دوری) به قتل نرسانید، سوگند به خدا خوابیده بودم که دست اراده خداوند مهربان مرا بیدار کرد و امر کرد که بین زمین و آسمان ندا کنم. این از پیش خودم نیست اگر شما بدانید.

میرزا حسینعلی در جای دیگر می گوید:

«ای خدا: من آنان را دعوت نکرده‌ام جز به چیزی که تو مبعوتم نموده‌ای و اگر گفته‌ام به سوی من، نظری نداشته‌ام جز چیزی که تو به او ظاهر ساخته‌ای و مبعوتم کرده‌ای.»^(۲)

و در کتاب اشراقات می نویسد:

«ای پسر سلطان (ناصرالدین شاه) جناب شما پیش از این مرا دیده بودید، یکی از مردان عادی بودم و اگر امروز بیایی مرا با نوری می بینی که هیچ کس نمی داند کی او را ظاهر ساخته و یا می بینی که کسی نمی داند کی آن را افروخته است. و لکن مظلوم (حسینعلی) می داند و می شناسد و می گوید: «دست اراده خداوند که پروردگار جهانیان است او را روشن ساخته است...»^(۳)

عباس افندی در کتاب «مفاوضات»، علی محمد باب را در ردیف پیامبرانی چون حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت محمد ﷺ دانسته و او را همانند آنها دارای معجزاتی قلمداد کرده و سپس او را با مبشر ظهور پدرش «بهاء» دانسته و پدرش بهاء را نیز در زمره آنها و افضل و اکمل همه آنها گفته است.^(۴)

۱. اقدس، ص ۱۴۵. ۲. میرزا حسینعلی بهاء، اقتدارات، ص ۱۶۳.

۳. اشراقات، ص ۱۶۳.

۴. مفاوضات، عباس افندی، ص ۱۲۴، چاپ لیان، به اهتمام، کلیفوز دیارنی آمریکایی،

«نقد و بررسی»

در اینجا نقدی که بر نبوت و پیامبری سید علی محمد باب داشتیم، وارد است و دیگر آنها را ذکر نمی‌کنم. ولی مطلبی که باید به آنها اضافه کرد این است که: خود میرزا بهاء می‌گوید: «وَ اِنَّكَ تَعْلَمُ اَنَا قَرْنًا كَتَبَ الْقَوْمُ وَ مَا اَطَّلَعْنَا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعُلُومِ كُلِّهَا اَزْدَنَا اَنْ نَذْكُرَ بَيِّنَاتِ الْعُلَمَاءِ وَ الْحُكَمَاءِ يَظْهَرُ مَا ظَهَرَ فِي الْعَالَمِ وَ مَا فِي الْكُتُبِ وَ الزَّبْرِ اِمَامٍ وَجْهٍ رَيْكَ نَرِي وَ نَكْتُبُ اِنَّهُ اَحَاطَ عِلْمُهُ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِينَ.»^(۱)

یعنی: تو می‌دانی که ما کتابهای دیگران را نخواندیم و مطلع نشده‌ایم به علوم می که پیش آنها است و هر موقعی که بخواهم بیانات و مطالب علما و حکما را ذکر کنیم، آن چه در کتابها و صحیفه‌ها و در عالم هست در مقابل من ظاهر می‌شود و ما می‌بینم و می‌نویسیم همین طور احاطه کرده است علم او به آسمانها و زمینها.

اگر واقعا، مطالب و علوم و قضایای غیبی و علمی و خارجی جهان در مقابل چهره ایشان مجسم می‌شد و ایشان شهود داشتند، پس چرا به جای آن همه دعوتها و این طرف و آن طرف زدن، صریحاً اعلام نمودند که: من رسول آسمانی هستم؟ هر چه از من سؤال کنید پاسخ می‌گویم؟ من از اعمال و نیات و کارهای جهانیان آگاه هستم؟ من از معارف و علوم طبیعی و ریاضی و فلسفی و ادبی مطلع بوده و همه آنها را در مقابل چشم خود می‌بینم؟ اما ایشان به جای گفتن این کلمات، سخن دیگری گفته است:

«حَرَّمَ عَلَيْكُمُ السُّؤَالَ فِي الْبَيَانِ عَفَا اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ لَتَسْتَلُوا مَا تَحْتَاجُ بِهِ اَنْفُسَكُمْ لَا مَا تَكَلِّمُ بِهِ رِجَالَ قَبْلِكُمْ.»^(۲)

پرسش کردن از مطالب کتاب بیان تحریم شده است. ولی خداوند از

۱. الواح، حسینعلی بهاء، ص ۱۸۷.

۱۹۰۸ میلادی.

۲. اقدس، ص ۳۴.

این حرمت در گذشت تا شما از آنچه احتیاج دارید برسید، البته از آن چه مربوط به خود شما است نه از آن مطالب و علومی که متقدمین بحث و گفتگو کرده‌اند.

آیا این بیان با بیان قبلش معارض نیست؟ آنجا می‌گوید: هر چه بخواهم جلوی چشم من ظاهر می‌شود؛ از من سؤال کنید تا پاسخ شما را بگویم. ولی در اینجا سؤال کردن از کتاب «بیان» را حرام می‌داند. مگر کتاب «بیان» متعلق به سید علی محمد باب که او را به عنوان مبشر خود و به عنوان خدا و پیامبر قبول می‌دارید، نیست؟ چرا پیروانتان نباید از این کتاب چیزی بدانند؟

مگر از پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ از کتب تورات و انجیل و دیگر کتب آسمانی ماقبل خود، سؤال نمی‌شد؟ پیامبر ﷺ از آن کتب استشهاد بر مطالب زیادی می‌آورد.

۲- ادعای خدائی:

ادعاهای خدایی حسینعلی بهاء در کتابهای خودش و کتابهای بهائیان از حد شماره خارج است. به عنوان نمونه:

۱- حسینعلی در کتاب مبین می‌گوید:

«اسمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعه المحنة و الابتلاء من صدره القضاء انه لا اله الا المسجون الفريد»^(۱)

یعنی: بشنو آن چه که از شطر بلا بر بقعه محنت و گرفتاری از سینه

قضا و وحی می‌شود که نیست خدایی جز من زندانی تنها.

۲- در جای دیگر می‌گوید:

«إِنَّ الَّذِي خَلَقَ الْعَالَمَ لِنَفْسِهِ مَتَعُوهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى أَحَدٍ مِنْ أَحِبَّائِهِ إِنَّ هَذَا إِلَّا ظَلَمٌ مَبِينٌ» (۱)

یعنی: آن خدایی (حسینعلی) که جهان را برای خودش خلق کرده او را منع می‌کنند که به یکی از دوستانش بنگرد، این ظلم آشکاری است.
۳- در کتاب بدیع می‌گوید:

«أَنَّهُ يَقُولُ حِينَئِذٍ إِنِّي أَنَا اللَّهُ إِلَّا أَنَا كَمَا قَالَ النَّقْطَةُ مِنْ قَبْلِ وَبَعِينَهُ يَقُولُ مِنْ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ» (۲)

او (حسینعلی) در این زمان می‌گوید: من همان خدایم و خدایی جز من نیست. چنان که «نقطه» (علی محمد باب) نیز از پیش می‌گفت و کسی که بعد از این می‌آید به عینه همین را خواهد گفت.
۴- در کتاب مبین می‌نویسد:

«قُلْ لَا يَرِي فِي هَيْكَلِي إِلَّا هَيْكَلُ اللَّهِ، وَلَا فِي جَمَالِي إِلَّا جَمَالُ اللَّهِ، وَلَا فِي كَيِّنُونَتِي إِلَّا ذَاتَهُ، وَلَا فِي حَرَكَتِي إِلَّا حَرَكَتَهُ، وَلَا فِي سَكُونِي إِلَّا سَكُونَهُ، وَلَا فِي قَلَمِي إِلَّا قَلَمَهُ، الْعَزِيزُ الْمَحْمُودُ» (۳)

یعنی: بگو در هیکل من دیده نمی‌شود مگر هیکل خدا و در جمال من دیده نمی‌شود مگر جمال خدا و در کینونت ساختار و ذاتم دیده نمی‌شود مگر کینونت و ذات خدا و در حرکت و سکونم دیده نمی‌شود مگر حرکت و سکون خدا و در قلمم دیده نمی‌شود مگر قلم خدا که غالب و پسندیده است.

۵- محمد علی قائینی می‌گوید:

«و اما در وقت تلاوت آیات و خواندن مناجات، رو به قبله بودن واجب

۲. بدیع، ص ۱۵۴.

۱. همان، ص ۲۹۲.

۳. مبین، ص ۲۱.

نیست. به هر طرف روی ما باشد جایز است و لکن قلب باید متوجه به جمال قدم (میرزا بهاء) و اسم اعظم باشد؛ زیرا مناجات و راز و نیاز ما با اوست و شنونده جز او نیست و اجابت کننده غیر او نه» (۱)

به نظر می‌رسد که همین مقدار به عنوان نمونه برای ارائه مدرک در مورد ادّعای خدایی حسینعلی کافی است. اگر بخواهیم به ذکر تمام آن مدارک پردازیم سخن به درازا می‌کشد.

نقد و بررسی

در نقد ادّعای خدایی میرزا حسینعلی بهاء، همان نقدی که بر ادّعای خدایی باب گفتیم وارد است.

خداوند حکیم دارای صفات زیادی است که بحث و بررسی پیرامون همه آنها سخن به درازا می‌کشد لذا ما فقط سه صفات ذاتیه حضرت حق را به طور خلاصه اشاره می‌کنیم:

۱ - حیات؛ مفهوم حیات دلالت بر کمال وجودی می‌کند و قابل توسعه به موجوداتی که تعلق به ماده هم ندارند می‌باشد، و از این رو همه مجردات دارای صفت ذاتی حیات هستند و بالاترین مرتبه حیات مخصوص ذات مقدسه الهی است.

۲ - علم؛ در ساحت قدس الهی به هیچ وجه زمان و مکان راه ندارد و وجود مقدس الهی بر همه زمانها و مکانها احاطه دارد و گذشته و حال و آینده نسبت به او یکسان است و علم خداوند عین ذات حضرت حق می‌باشد.

۳ - قدرت؛ قدرت الهی نامتناهی است شامل هرچیز ممکن الوجود می‌شود حال کدام یک از این سه صفت ذاتی با ادّعای الوهیت بهاء مطابقت دارد.

۱. محمد علی قائینی، دروس الدیانه، درس نوزدهم.

فصل چهارم

اصول و فروع در آیین باب و بها

۱- اصول و فروع در ادیان:

هر دینی دست کم از دو بخش تشکیل می‌گردد:

۱- عقیده یا عقایدی که حکم پایه و اساس و ریشه آن را دارد؛

۲- دستورات عملی که متناسب با آن پایه یا پایه‌های عقیدتی و

برخاسته از آنها باشد.

بخش عقاید در هر دینی، «اصول» و بخش احکام عملی، «فروع» آن

دین نامیده می‌شود.

تاریخ پیدایش دین، همزمان با پیدایش انسان است و اولین فرد انسان

(حضرت آدم علیه السلام) پیامبر خدا و منادی توحید و یگانه پرستی بوده و ادیان

شُرک‌آمیز همگی در اثر تحریفات و اعمال سلیقه‌ها و اغراض فردی و

گروهی پدید آمده است.

ادیان توحیدی که همان ادیان آسمانی و حقیقی هستند دارای سه

اصل کلی مشترک می‌باشند: اعتقاد به خدای یگانه؛ اعتقاد به زندگی ابدی

برای هر فردی از انسان در عالم آخرت و دریافت پاداش و کیفر اعمالی که

در این جهان انجام داده است و اعتقاد به بعثت پیامبران از طرف خدای

متعال برای هدایت بشر به سوی کمال نهایی و سعادت دنیا و آخرت.

این اصول سه‌گانه، پاسخهایی می‌باشند به اساسی‌ترین سؤالاتی که

برای هر انسان آگاهی مطرح می شود؛ از جمله:

مبدأ هستی کیست؟ پایان زندگی چیست؟ از چه راهی می توان بهترین برنامه زیستن را شناخت؟

«توحید و نبوت و معاد، اساسی ترین عقاید در همه ادیان آسمانی است ولی می توان عقاید دیگری را که یا از تحلیل آنها به دست می آید یا از توابع آنها می باشد، طبق اصطلاح خاصی جزء عقاید اصلی به حساب آورد، مثلاً می توان اعتقاد به وجود خدا را اول اصل و اعتقاد به وحدت او را اصل دوم شمرد، یا اعتقاد به نبوت پیغمبر خاتم صلوات الله علیه را اصل دیگری از اصول دین اسلام شمرد. چنان که بعضی از دانشمندان شیعه، «عدل» را که یکی از عقاید فرعی توحید است اصل مستقلی شمرده اند و «امامت» را که از توابع نبوت است اصل دیگری محسوب داشته اند. در حقیقت استعمال واژه «اصل» در مورد این گونه اعتقادات، تابع اصطلاح و قرار داد است و جای بحث و مناقشه ندارد.»^(۱)

دین و آیین واقعی و حقیقی، دین و آیینی است که در بحثهای اعتقادی و اصول، دارای مبانی محکم، استوار، عقل پسند و خلل ناپذیر باشد و از نظر احکام و فروع نیز بر مبنای عقل و منطق و دور از هر گونه پیرایه و خرافه بوده و کاملاً قابل عمل و سعادت آور و نجات بخش باشد.

از این رو یکی از بهترین راههای شناخت دین و به دست آوردن آیین درست در میان آیینها بررسی اصول و فروع آن دین و آیین است.

لذا در اینجا با توجه به اصول اعتقادات و فروع و احکام اسلام، نظری به اصول و فروع مرام بابی گری و بهائی گری می کنیم تا از این رهگذر نیز به تو خالی بودن مرام بابی گری و بهائی گری پی ببریم.

۱. آموزش عقاید، مصباح یزدی، ج ۱، ص ۷، چاپخانه سپهر، نوبت دوم، ۷۹.

۲- اصول در آیین باب و بهاء

الف: خدا از نظر اسلام و باب و بهاء

خدا در اسلام، وجودی است یکتا و بی همتا که هیچ گونه شبیه و نظیری ندارد.

«واژه توحید که در اسلام است از نظر لغوی به معنای «یگانه دانستن» به کار می‌رود که در همه آنها یگانه دانستن خدای متعال در حیثیت خاصی لحاظ می‌گردد و گاهی به عنوان «اقسام توحید» و گاهی «مراتب توحید» از آنها یاد می‌شود»،^(۱) که بررسی همه آنها در این رساله ممکن نیست. از این رو، در اینجا به بیان معروف‌ترین و مناسب‌ترین اصطلاحات آن با این بحثها بسنده می‌کنیم.

۱- نفی تعدّد

نخستین اصطلاح معروف توحید، همان اعتقاد به وحدانیت خدا و نفی تعدّد و کثرت برون ذاتی است در برابر شرک صریح و اعتقاد به دو یا چند خدا به گونه‌ای که هر کدام وجود مستقل و جداگانه‌ای از دیگران داشته باشد.

۲- نفی ترکیب

دومین اصطلاح توحید، به معنای اعتقاد به احدیت و بساطت درون ذاتی و مرکب نبودن ذات الهی از اجزاء بالفعل و بالقوه است.

۳- نفی صفات زائد بر ذات

سومین اصطلاح آن به معنای اعتقاد به یگانگی صفات ذاتیه با خود ذات الهی و نفی صفات زائد بر ذات است که به نام «توحید صفاتی» نامیده می‌شود.

۴- توحید افعالی

اصطلاح چهارم توحید که در لسان فلاسفه و متکلمین «توحید افعالی» نامیده می‌شود این است که: خدای متعال در انجام کارهای خودش نیازی به هیچ کس و هیچ چیز ندارد و هیچ موجودی نمی‌تواند هیچ‌گونه کمکی به او بکند.

اینجاست که قرآن می‌فرماید:

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»^(۱)

او خدایی است یکتا، خدای صمد (بی نیاز) نه کسی را زاده نه زاییده از کس، و او را هیچ همتایی نباشد.

«لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَهُ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»^(۲)

اگر جز خدای یگانه خدایان در آسمان و زمین (در جهان) وجود داشتند جهان خراب و تباه می‌شد.

این قطره‌ای از اقیانوس بیکران معارف در باب «توحید» در اسلام بود که بیان داشتیم.

اما خدا، از نظر باب و بهاء و پیروانشان در درّه تاریکی از افسانه‌ها فرو رفته و توأم با موهومات بت پرستی و با بافندگی‌های تهی و بی اساس آمیخته شده است.

خدای بهائیان به زندان می‌افتد. چنان که حسینعلی بهاء می‌گوید:

«اسمع ما يوحى من شطر البلاء على بقعة المحنة و الابتلاء من صدره

القضاء انه لا اله الا انا المسجون الفريد»^(۳) یعنی: بشنو آن چه که از شطر بلا

بر بقعه محنت و گرفتاری از سینه قضا و وحی می‌شود که نیست خدایی جز

۲. انبیاء، ۲۲.

۱. سوره توحید.

۳. مبین ۲۸۶.

من زندانی.

میرزا محمد باب می گوید:

«لَتَوْتَيْنِ الْفَرْدِيَّةَ مَنْ تَشَاءُ...» (۱)

قریب به دو صفحه تمام مشتقات «فردیت» و یکتایی خدا را آورده است. ولی برای اینکه به خدایی خود لطمه وارد نشود در آخر گفته است: البته به هر کس بخواهد فردیت را اعطا می کند.

در پاسخ باید گفت: ۱ - اگر خدا فرد محض و یکتای صرف است چگونه می تواند فردیت خود را به دیگری بدهد.

۲ - اگر قرار باشد باب و بهاء خدا باشند، ما باید در دنیا خدایان بی شماری داشته باشیم. در طول تاریخ، غیر از پیامبران و اولیای خداوند، افراد زیادی بودند که به عنوان انسان مومن و خوب. می توانستند ادعای خدایی کنند و با گفتن چند جمله و نوشتن کتاب برای خودشان دین و مذهب درست نمایند.

چون در بحثهای قبل، بحث ادعای خدایی باب و بهاء را بیان داشتیم در این قسمت به همین مقدار بسنده می کنیم.

ب: نبوت از نظر اسلام و باب و بهاء

خداوند متعال با قدرت کامل خود، در حالی که از هر جهت بی نیاز است، جهان هستی و آفریده های گوناگون آن را به وجود آورد و از نعمتهای زیادی برخوردار کرده است.

یکی از نعمتهایی که خداوند در وجود انسان به ودیعت گذاشته «عقل» است که انسان با کمک آن می تواند نیک و بد را تشخیص دهد و راه سعادت را در پیش بگیرد.

۱. دلائل البعّه، علی محمد باب.

ولی باید دانست که عقل به تنهایی نمی‌تواند این گره را بگشاید و انسان را به واقع بینی و نیکوکاری رهبری کند؛ زیرا این همه صفات ناپسند و کارهای ناروا که در جامعه انسانی مشاهده می‌شود همه از کسانی است که عقل و قوه تمیز دارند جز اینکه در اثر خودخواهی و سود پرستی و هوسرانی عقل آنان مغلوب عواطف و تابع هوا و هوس گردیده در نتیجه دچار گمراهی شده‌اند.

پس خداوند باید از راه و یا وسیله دیگری که هرگز محکوم هوی و هوس و در رهبری خود دچار اشتباه نشود، ما را به سوی سعادت رهبری و دعوت نماید، این راه جز راه «نبوت» نیست.

قضاوتی که عقل می‌کند و به موجب آن حکم می‌نماید که باید راهی به نام «راه نبوت» بر روی بشر باز باشد، موجب شده گروهی از افراد بشر به نام «پیغمبر» از جانب پروردگار برانگیخته شوند و یک رشته مقررات اعتقادی و عملی برای مردم آورده، آنان را به راه راست دعوت کنند.

پس خداوند متعال باید با تعلیم غیبی، برخی از بندگان خود را به معارف و قوانینی که ضامن سعادت بشر می‌باشد آگاه ساخته به سوی بشر بفرستد. انسانی که حاصل پیامهای خداوند است پیامبر و فرستاده خدا نامیده می‌شود و بر همه انسانها است که از او پیروی کنند به دستورات او جامعه علم بپوشند.

معارف دین و قوانین الهی که از مصدر جمال صادر می‌شود باید درست و به قول معروف دست نخورده و تغییر نیافته به دست مردم برسد.

یعنی: پیامر خدا در گرفتن وحی الهی خطا نکند و در نگهداری آن گرفتار فراموشکاری و لغزش نشود و در رساندن آن پیام به مردم اشتباه یا

خیانت نکند؛ زیرا هدایت مردم به معارف لازم و قوانین زندگی جزء سازمان آفرینش می باشد و یکی از مقاصد خلقت انسان است و هرگز خلقت و آفرینش در پیمودن راه خود خطا و لغزش نمی پذیرد و مثلاً نمی شود که دستگاه آفرینش از راه تناسل انسان، سنگ یا گیاه به وجود آورد. یا از راه رویانیدن دانه گندم، حیوان پیدا شود و..

از همین جا معلوم می شود که پیامبران خدا باید «معصوم» باشند؛ یعنی کاری را که خود واجب می دانند ترک نکنند و کاری را که خود گناه می دانند انجام ندهند.

«إِنَّا أَوْحَيْنَا كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ... رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ.»^(۱)

ما به تو وحی کردیم چنان که به نوح و پیامبرانی که پس از وی بودند وحی کردیم... پیامبرانی به سوی مردم فرستادیم که به پیروان دین مژده ثواب می داد. آنان را امیدوار می ساختند و متمرّدان را از عقاب خدا می ترسانیدند تا آنکه پس از پیامبران، مردم به واسطه نداشتن این نوع هدایت بر خدا حجّت نداشته باشند.

در اینجا لازم است به اهداف انبیا اشاره کنیم تا از این طریق در ادّعای باب و بهاء در باب نبوت خویش خدشه وارد نماییم.

اهداف انبیا

۱- توحید:

همه انبیا بدون استثنا مردم را دعوت به توحید و دوری از شرک و بت پرستی می کردند:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا
الطَّاغُوتَ...» (۱)

و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختم (تا بگوید)
خدا را پرستید و از طاغوت پرهیزید.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا
فَاعْبُدُونِ.» (۲)

و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادم مگر اینکه به او وحی می‌کردیم
که خدایی جز من نیست. پس مرا پرستید.

۲- دعوت به معاد:

یکی دیگر از اهداف انبیا، دعوت به معاد و عالم پس از مرگ بوده است تا
به مردم بفهماند که پس از حیات دنیوی، حیات دیگری نیز هست که در آن به
تمام اعمال و رفتار انسانی رسیدگی می‌شود. لذا افراد باید در دنیا مراقب
اعمال و رفتار خویش باشند تا در آخرت دچار عذاب نشوند و از طرفی در
تحصیل ایمان و اعمال صالح بکوشند تا در بهشت جاویدان سکنا گیرند.

۳- عدالت اجتماعی:

یکی دیگر از اهداف انبیا، برپایی عدالت بوده است. آنها با مفسد
اجتماعی مبارزه می‌کردند تا عدالت و قسط را در جامعه حاکم کنند:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ
بِالْقِسْطِ...» (۳)

حضرت شعیب می‌فرماید:

«...إِنْ أُرِيدَ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ...» (۴)

۱. نحل، ۳۶.

۲. انبیاء، ۲۵.

۳. حدید، ۲۵.

۴. هود، ۸۸.

هدف از بعثت او اصلاح جامعه است.

۴- تعلیم کتاب و حکمت:

انبیا مبعوث شدند تا مردم را با علم و دانش، واقعیات جهان و نظام هستی و دستور العملهایی که موجب رشد و تعالی آنان است آشنا سازند:

«رَبِّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ...» (۱)

پروردگارا، در میان آنان، فرستاده‌ای، از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه شان کند.

یکی از اهداف حضرت عیسی علیه السلام حکمت است:

«وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ...» (۲)

و چون عیسی دلایل آشکار آورد گفت: به راستی برای شما حکمت آوردم.

۵- تزکیه و تقوا:

قرآن یکی از وظایف انبیا را چنین برمی شمرد:

«... وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ...» (۳)

و نیز می فرماید:

«كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَ يُزَكِّيهِمْ...» (۴)

همان طور که در میان شما، فرستاده‌ای از خودتان روانه کردیم (که) آیات ما را بر شما می خواند و شما را پاک می گرداند...

۶- عبودیت:

هدف حقیقی همه انبیا همان توحید است، شناخت خدا و قرب به او و

۲. زخرف، ۶۳.

۱. بقره، ۱۲۹.

۴. بقره، ۱۵۱.

۳. جمعه، ۲.

سایر هدفهای گذشته در دل این هدف قرار دارد و از طرفی، هدف از خلقت انسانها چیزی جز عبودیت نبوده است:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۱)

جن و انس را نیافریدیم جز برای آنکه مرا پرستند.

خلاصه اینکه: پیغمبر از نظر اسلام بنده خدا و بشری است مانند سایر بشرها و تنها امتیازی که دارد این است که از جانب خدا به سوی او وحی می شود.

نبوت در اسلام، به معنای آمدن مرییان لایق و راهنمایان شایسته و آگاه و مجهز به براهین و استدلال از طرف خدا برای نجات انسانها از چنگال جهل و خرافات و هوسها و آلودگی ها است.

چگونگی نبوت باب و بها

نبوت در مسلک باب و بهاء مساوی است با یک مشت بافندگی و اراجیف و پریشان گویی و افسانه و سخن پراکنده های مضحک و بی اساس و سرانجام تناقص گویی.

کدام پیامبر را سراغ دارید که کتابی نازل کند و نصف آن را به دیگری وصیت کند که بنویسد؟ جناب «باب» کتاب «بیان» را که به اصطلاح خودشان مثل قرآن مسلمانان است، چند باب آن را ننوشته و سفارش کرده که صبح ازل، میرزا یحیی، آن را به اتمام برساند. بعد بهاء، ادعای نبوت می کند و وصیت باب را نادیده گرفته با برادرش، یحیی، جار و جنجال به پا می کند و درگیر می شود و عاقبت هم او را مسموم می کند.

جالب اینجاست که «باب و بهاء» خود را در ردیف پیامبرانی مانند

موسی، عیسی، ابراهیم و نوح علیهم السلام، بلکه بالاتر از آنها قلمداد می‌کنند. ولی غیر از گمراهی و اضلال هیچ گونه نجات و روزنه سعادت در گفتار و برنامه‌های آنها نیست.

آیا می‌شود اینها را با انبیای اولوالعزم مقایسه کرد؟ پیغمبرانی که هر کدام دارای کتاب آسمانی و قانون مستقل بوده‌اند.

نوح علیه السلام بشر آن روز را به سوی توحید و یگانه پرستی و اجتناب از شرک و بت پرستی دعوت می‌کرد.

ابراهیم علیه السلام نمونه کامل یک انسان فطری بود که به با افکار و بی‌آلایش خود حقیقت را جستجو کرد و یگانگی خدای آفرینش را دریافت و تا زنده بود با شرک و ظلم مبارزه نمود.

موسی علیه السلام که صاحب کتاب و شریعت است در مقابل فرعون که ادعای خدایی می‌کرد، پیام الهی را به او ابلاغ نمود و از قدرت و شوکت ظاهری فرعون هیچ ترس و واهمه‌ای به خود راه نداد.

عیسی علیه السلام هم که از پیامبران اولوالعزم و صاحب کتاب و شریعت است که تولدش غیر عادی بود؛ یعنی از مادری متولد شد که شوهر نداشت و به امر خدا به مسیح باردار شد. ایشان نیز بعد از تولد در مقابل تهمتهای ناروای که مردم نسبت به مادرش در گهواره به سخن آمده از مادرش دفاع کرد و نبوت و کتاب خود را به مردم خبر داد.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله آخرین پیامبری است که خدای مهربان برای هدایت بشر به سوی جهانیان فرستاده است.

چهارده قرن پیش، جهان انسانیت در حالی می‌زیست که از دین توحید، نامی بیش نمانده بود و مردم از یگانه پرستی و خداشناسی و به کلی دور مانده و آداب انسانیت از جامعه آنها رخت بر بسته بود.

پیامبر در دوره‌ای مبعوث شده بود که به دوران جاهلیت معروف بود و در میان قومی برانگیخته شده بود که، دختران خود را زنده زنده به گور می‌کردند و...

در چنین محیطی خدای مهربان پیامبر ﷺ را برای اصلاح جهان و رهبری جهانیان برانگیخت. پیامبر بزرگوار اسلام نیز از این مردم جاهل و بی‌فرهنگ، امت واحدی ساخت به نام امت اسلام که الان بیش از یک میلیارد انسان در دنیا افتخار می‌کنند که پیرو مکتب رسول الله ﷺ هستند. اما جناب «باب و بها» چه کردند؟

آنها نه تنها با بت پرستی مبارزه نکردند، بلکه بت پرستی را ترویج دادند و حتی خودشان بت شدند و دیگران را پرستش به خود واداشتند. چون در فصلهای گذشته درباره ادعای نبوت «باب و بها» مطالبی بیان شد، در این قسمت به همین مقدار بسنده می‌شود. و بنا به قول معروف: «در خانه اگر کس است، یک حرف بس است».

ج: معاد و رستاخیز از نظر اسلام و باب و بها

انگیزه فعالیت‌های زندگی، تأمین نیازها و خواسته‌ها، نیل به ارزشها و آرمانها و در نهایت رسیدن به سعادت و کمال نهایی است و چندی و چونی کارها و کیفیت جهت دادن به آنها بستگی به تشخیص اهدافی دارد که تلاشهای زندگی برای رسیدن به آنها انجام می‌گیرد.

بنابراین شناخت هدف نهایی زندگی برای رسیدن، نقش اساسی را در جهت دادن به فعالیتها و انتخاب و گزینش کارها ایفا می‌کند. در واقع؛ عامل اصلی در تعیین خط مشی زندگی را نوع نگرش و بینش و شناخت انسان نسبت به حقیقت خود و کمال و سعادتش تشکیل می‌دهد و کسی

که حقیقت خود را تنها مجموعه‌ای از عناصر مادی و فعل و انفعالات پیچیده آنها می‌پندارد و حیات خود را منحصر به چند روزه زندگی دنیا می‌انگارد و لذت و سعادت و کمالی را ورای بهره‌های مربوط به همین زندگی نمی‌شناسد، رفتارهای خود را به گونه‌ای تنظیم می‌کند که تنها نیازهای دنیوی و خواسته‌های این جهانی‌اش را تأمین می‌کند.

اما کسی که حقیقت خود را فراتر از پدیده‌های مادی می‌داند و مرگ را پایان زندگی ندانسته، آن را نقطه انتقال از جهان گذرا به جهان جاودانی می‌شناسد و رفتارهای شایسته خود را وسیله‌ای برای رسیدن به سعادت و کمال ابدی می‌شمارد، برنامه زندگی‌اش را به گونه‌ای طرح و اجرا می‌کند که هر چه بیشتر و بهتر برای زندگی ابدی‌اش سودمند باشد. از سوی دیگر، سختیها و ناکامیهای زندگی دنیوی او را دلسرد و ناامید نمی‌کند و از تلاش در راه انجام وظایف و کسب سعادت و کمال ابدی باز نمی‌دارد.

با توجه به این نکات، اهمیت مسئله معاد، روشن می‌شود و حتی اعتقاد به توحید، به تنهایی (بدون اعتقاد به معاد) نمی‌تواند تأثیر کامل و گسترده‌ای در جهت بخشیدن مطلوب به زندگی داشته باشد. بدین ترتیب، راز اهتمام ادیان آسمانی و به خصوص دین مقدس اسلام به این اصل اعتقادی و تلاش فراوان انبیای الهی برای راسخ کردن این عقیده در دلهای مردم، آشکار می‌گردد.

همه ادیان و مذاهبی که به پرستش خدای متعال دعوت می‌کنند و بشر را به نیکوکاری امر و از بدکاری نهی می‌نمایند، برای انسان، معاد و زندگی دیگری پس از مرگ قائلند، گذشته از دین، در مقابر بسیار کهن و باستانی، علائم و آثاری دیده می‌شود که دلالت دارد بر اینکه انسان قدیم به زندگی

دیگری پس از مرگ ایمان داشته و به حسب اعتقاد، خود برای اینکه مرده در آن جهان آسایش داشته باشد، تشریفاتی انجام می‌داده است.

اهتمام قرآن به مسأله معاد

بیش از ثلث آیات قرآن با زندگی ابدی ارتباط دارد.

در یک دسته از آیات بر لزوم ایمان به آخرت تأکید شده است:

«وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُؤْمِنُونَ.» (۱)

و آنان که به آنچه به سوی تو فرود آمده و به آنچه پیش از تو نازل شده است ایمان می‌آوردند و به آخرت یقین دارند.

«الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُؤْمِنُونَ.» (۲)

(همان) کسانی که نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و (هم) ایشانند که به آخرت یقین دارند.

در دسته دیگری از آیات پیامدهای انکار قیامت گوشزد شده است:

«وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ اعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا.» (۳)

و این که برای کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آوردند عذابی پر درد آماده کردیم.

«بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَ أَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا.» (۴)

(نه) بلکه آنها رستاخیز را دروغ خواندند و برای هر کس که رستاخیز را دروغ خواند آتش سوزان آماده کرده‌ایم.

۲. لقمان، ۴، نمل، ۳.

۴. فرقان، ۱۱.

۱. بقره، ۴.

۳. اسراء، ۱۰.

و در دسته سوم نعمتهای ابدی بیان شده است:

از آیه ۴۶ تا آخر سوره الرحمن نعمتهای بهشت را یادآور می‌شوند.
«عَلَىٰ سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ» (۱)

بر تختهای جواهر نشان.

در این آیه نعمتهای مقربان خدا را در قیامت بیان می‌کند.

«عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ وَسَقْيَهُم رِيحُهُمْ
شَرَابًا طَهُورًا» (۲)

(بهشتیان را) جامه‌های ابریشمی سبز و دیبای ستبر در بر است و پیرایه

آنان دستبندهای سیمین است و پروردگارشان باده‌ای پاک به آنان می‌نوشاند.

و در دسته چهارم عذابهای جاودانی بیان شده است:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» (۳)

و کسانی که به پروردگارشان انکار آوردند عذاب آتش جهنم خواهند داشت

و چه بد سرانجامی است.

همچنین در آیات فراوانی رابطه بین اعمال نیک و بد با نتایج اخروی

آنها ذکر شده و با شیوه‌های گوناگون، امکان و ضرورت رستاخیز مورد

تأکید و تبیین قرار گرفته و به شبهات منکران، پاسخ داده شده است؛ چنان

که منشأ تبهکاری‌ها و کج‌روی‌ها فراموش کردن یا انکار قیامت و روز

حساب معرفی شده است. (۴)

با دقت در آیات قرآنی به دست می‌آید که بخش عمده‌ای از سخنان

پیامبران و بحثها و جدالهای ایشان با مردم، اختصاص به موضوع معاد

داشته است و حتی می‌توان گفت که تلاش آنها برای اثبات این اصل، بیش

۲. الانسان، ۲۱.

۱. الواقعة، ۱۵.

۴. ص، ۲۶، سجده، ۱۴۰.

۳. ملک، ۶.

از تلاشی بوده که برای اثبات توحید کرده‌اند؛ زیرا اکثر مردم سرسختی بیشتری برای پذیرفتن این اصل نشان می‌داده‌اند.

پس با توجه به این آیات و آیات دیگر قرآن نتیجه می‌گیریم:

برای اینکه شخص بتواند راهی را در زندگی برگزیند که به سعادت حقیقی و کمال نهایی‌اش بینجامد باید بیند که: آیا حیات انسانی با مرگ پایان می‌یابد یا پس از آن حیات دیگری خواهد داشت؟ آیا انتقال از این جهان به جهان دیگر، همانند مسافرت از شهری به شهر دیگر است که می‌توان لوازم و وسایل زیستن را در همان جا فراهم کرد یا اینکه حیات این جهان، مقدمه و زمینه‌ساز خوشیها و ناخوشی‌های آن جهان است و کار را باید در این جا انجام داد و نتیجه نهایی را در آنجا گرفت؟

اسلام می‌گوید:

انسان پس از مردن به طرز خاصی زنده می‌باشد. اگر نیکوکار است از نعمت و سعادت برخوردار می‌شود و اگر بدکار است معذب خواهد بود و هنگامی که قیامت بر پا شود حساب عمومی حاضر می‌شود که به این عالم، «برزخ» می‌گویند.

«وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»^(۱)

حال که معنای معاد و رستاخیز، در اسلام معلوم شد و فهمیدیم که بعد از مرگ در عالم دیگر به نام قیامت، انسان دوباره زنده می‌شود و به پاداش اعمال خوب و کیفر اعمال بد خود می‌رسد. بینیم معنای معاد و قیامت در مسلک باب و بها چیست؟

برای این کار کلماتی را از باب و بها درباره قیامت ذکر کرده، سپس آنها را در مقایسه با آیات قرآن مجید نقد خواهیم کرد.

سید باب می گوید:

«مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمی شود که احدی از شیعه، یوم قیامت را فهمیده باشد؛ بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد و آنچه عندالله و عند عرف اهل حقیقت، مقصود از یوم قیامت است این است که از وقت ظهور شجره حقیقت (پیغمبر) در هر زمان به هر اسم الی حین غروب، آن یوم قیامت است. مثلاً از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن، قیامت موسی بود که ظهور الله در آن زمان ظاهر بود به ظهور آن حقیقت که جزا داد به هر کس که مؤمن به موسی بود... و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب، قیامت رسول الله هست که در قرآن خداوند وعده فرموده بود که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ ق اول یوم قیامت قرآن بود.»^(۱)

میرزا حسینعلی بها می گوید:

«یا امتی اسمعی ندائی من شطر سجنی إذ احاطنی اعدائی الذین انکروا
القیمة و اثارها و الساعة و اشراطها الا انهم من الصاغرین.»^(۲)

ای کنیز من بشنو ندای مرا از جانب زندان که دشمنان مرا احاطه کرده اند؛ آن کسانی که به قیامت و آثار آن و به ساعت و علامتهای آن منکر هستند و آنان از کسانی هستند که به ذلت راضی شده اند.

منظورش از قیامت، قیام خودش می باشد برای مقام نبوت و همچنین از ساعت بعثت خود را اراده کرده است، و روی این عقیده، آیات قرآن را به خودش تأویل می نماید.

۱. سید علی محمد باب، بیان، باب هفتم، واحد دوم.
۲. حسینعلی بهاء، الواح بعد اقدس، ص ۱۰۲، سطر ۳.

در جای دیگر می‌گوید:

«قدری تفکر نما که چه قدر توهمات در مابین ملا فرقان بود از ظهور قائم و ظهور قیامت و ظهور ساعت و بعد از ظهور نقطه اولی روح ما سویه فدا معلوم شد که جمیع خاطی بودند و به قطره‌ای از بحر علم مشرویند.»^(۱)

جناب میرزا قیامتی را که صدها آیه صریحه و هزاران روایت و حدیث صحیحه پیرامون آن وارد شده است، امر خرافی و موهوم و مجعول تصور می‌کند. قرآن روز قیامت را پنجاه هزار سال دانسته و می‌فرماید:

«... فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ.»^(۲)

ولی باب و بهاء این آیه را تأویل می‌کنند و می‌گویند:

«آن قیامتی که مسلمانان مدت آن را پنجاه هزار سال می‌دانستند در

یک ساعت (ساعت قیام باب) متحقق و منقضی شد.»^(۳)

۳- فروع در آیین باب و بهاء

اشاره:

همان طور که قبلاً گفتیم هر دین، دست کم از دو بخش تشکیل می‌گردد:

۱- عقیده یا عقایدی که حکم پایه و اساس و ریشه آن را دارد؛

۲- دستورات عملی که متناسب با آن پایه و پایه‌های عقیدتی و

برخاسته از آنها باشد.

بخش اول را در مباحث گذشته به طور کامل مورد بحث و بررسی قرار

۱. کتاب بدیع، ص ۳۳۸. ۲. معارج، ۴.

۳. محاکمه و بررسی باب و بهاء، ح، م، ت، ص ۱۱۰، ج ۱.

دادیم. در این قسمت، بخش دوم را شروع می‌کنیم و گوشه‌هایی از احکام و حدود باب و بها را نقل و با احکام نورانی اسلام مقایسه کرده و بعد به نقد آنها می‌پردازیم.

اولین وظیفه بشر پس از شناخت پروردگار یکتا، آشنا شدن و عمل کردن به دستورهای مقدّس و اوامری که از جانب پروردگار صادر می‌شود. چون ما بنده هستیم و باید وظایف عبودیت و آداب بندگی را رعایت کنیم.

تمام انبیایی که از طرف خداوند برای هدایت مردم فرستاده شده‌اند در کنار دستورات اصولی، یک سری وظایف فرعی را نیز که عامل تقرّب بندگان با حضرت حق می‌باشد آورده‌اند.

مسلک باییت و بهائیت، برای اینکه مرامشان خالی از احکام و فروعات نباشد یک سری مباحث پوچ و توخالی را به عنوان احکام نازله از جانب خدا در کتابهایشان نوشته‌اند و عامل فریب و اغوای عده‌ای از مردم شده‌اند.

قبل از بیان احکام باب و بهاء لازم است مطالبی را پیرامون چرایی و چگونگی پیدایش «عدد نوزده» که در مسلک باب و بهاء ارزش زیادی دارد، ذکر کنیم؛ چون در قسمت‌های مختلف بحث آینده به این عدد زیاد برمی‌خوریم.

چرایی و چگونگی پیدایش عدد نوزده:

سید باب پس از حدود شش ماه از دعوت خود که هیجده نفر (حروف حی) از شیخیه را به عنوان نیابت سید رشتی به خود معتقد نمود و با خود نوزده نفر شدند و هم برای اینکه این مسلک در قرن نوزدهم میلادی

تحت ترویج و تحریک اجانب مسیحی جنبه تظاهر و قوت به خود گرفت، این عدد عنوان خاصی پیدا کرده و در موارد زیادی از آن استفاده شد.

سید باب روی عدد نوزده، خرافات و حدود خنده آور و احکام مسخره آمیزی در کتاب «بیان» ذکر نموده است که در نقد احکام باب و بها عرض خواهیم کرد.

یکی از احکام ابتکاری سیدعلی محمدباب، که واقعاً تازگی دارد و نمی توان به سادگی منکر ابتکار آن شد، تقسیم سال به ۱۹ ماه و هر ماه به ۱۹ روز است که سید باب آن را ابداع و میرزا حسینعلی نوری (بهاء الله) تصویب نموده است.

چون سال را نوزده ماه و ماه را نوزده روز حساب کردند می شود سیصد و شصت و یک روز و در هر سالی پنج یا چهار روز به اختلاف کیسه و غیر کیسه زیادی خواهند آورد.

«این زیادی را بین ماه هیجدهم و نوزدهم قرار داده اند و آن پنج روز را روزهای بخشش نام نهاده و پیروان خود را به خورائیدن خود و دیگران مأمور ساخته اند.»^(۱)

از همه مهم تر و اعجاز آمیزتر، نام مبارک ماههای بهائیت است که واقعاً شایسته و سزاوار قرن علم و تمدن بشری می باشد!

ماههای باب و بهاء به قرار زیر است:

«۱. شهر البهاء ۲. شهر الجلال ۳. شهر الجمال ۴. شهر العظمة ۵. شهر النور ۶. شهر الرحمة ۷. شهر الکلمات ۸. شهر الاسماء ۹. شهر الکمال ۱۰. شهر العزة ۱۱. شهر المشية ۱۲. شهر العلم ۱۳. شهر القدره ۱۴. شهر القول ۱۵. شهر المسائل ۱۶. شهر الشرف ۱۷. شهر السلطان ۱۸. شهر

۱. وسیله سعادت، م - ح - ب، ص ۲۱، موسسه مطبوعاتی افلاطون، ۱۳۴۱.

الملک ۱۹. شهر العلماء.» (۱)

تمنا دارم اندکی در همین موضوع دقت فرمایید. یک نفر ایرانی فارسی زبان اولاً؛ اگر واقعاً از طرف خدا مبعوث شده چرا به زبان قوم خود سخن نگوید که همگی از عالم و جاهل باسواد و بی سواد آن را بفهمند. تا حجت خدا تمام شود. ثانیاً؛ سالی را که تمام ملل جهان بر اساس اصول علمی به دوازده ماه تقسیم کرده اند، چرا به نوزده ماه تقسیم نمایند که مجبور شوند پنج روز اضافه بیاورند و آن را جزء ماه و سال شمارند؟ اینان به تغییر نام ماهها قناعت نکرده، برای روزهای هفته هم نام انتخاب کردند:

شنبه: یوم الجلال؛ یک شنبه: یوم الجمال؛ دوشنبه: یوم الکمال؛ سه شنبه: یوم الفضال؛ چهارشنبه: یوم العدل؛ پنج شنبه: یوم الاستحلال و جمعه: یوم الاستقلال.» (۲)

حال بعد از بیان عدد نوزده و اهمیت آن در مسلک باب و بهاء، به گوشه‌های از احکام این دو پیغمبر دست ساخته استعمار اشاره می‌شود.

باب طهارت

دین مقدس اسلام به مسئله طهارت و نظافت اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل است. برای فهم حقیقت این مطلب، لازم است به ابواب مختلف طهارت که در کتب احادیث فقه منعقد است مراجعه کرد.

جناب میرزا برای جلب توجه افراد بی‌قید و بی‌مبالات، موضوع نجاست را از میان برداشته و تمام اشیا را در بحر طهارت غوطه‌ور دیده و

۱. کتاب بیان، باب ثالث، واحد خامس.

۲. دروس الدیانه، محمدعلی قائمی، درس ۲۵.

به جز عنوان کثافت مفهومی را برای نجاست قائل نمی‌شود. می‌گوید:

«و کذلک رَفَعَ اللهُ حُكْمَ دَوْنِ الطَّهَارَةِ عَنْ كُلِّ الْأَشْيَاءِ وَ عَنِ مِلَلِ أُخْرَى مَوْهَبَةً مِنَ اللهِ إِنَّهُ لَهوَ الْغَفُورِ الْكَرِيمِ قَدْ انْتَعَمَسَتْ الْأَشْيَاءُ فِي بَحْرِ الطَّهَارَةِ فِي أَوَّلِ الرِّضْوَانِ إِذْ تَجَلَّيْنَا عَلَى مَنْ فِي الْأَمْكَانِ بِأَسْمَائِنَا الْحُسْنَى وَصِفَاتِنَا الْعُلْيَا هَذَا مِنْ فَضْلِ الَّذِي أَحَاطَ الْعَالَمِينَ» (۱)

همچنین خداوند برداشته است حکمی را که به جز طهارت است از تمام اشیا و از ملتهای دیگر به خاطر موهبت و بخشش خداوند و او بخشنده و کریم است و همه اشیا در دریای طهارت فرو رفته‌اند در اول رضوان به سبب آن چه ما تجلی کرده‌ایم به اسما و صفات خودمان بر ممکنات و این فضیلتی است از جانب پروردگار محیط.

اسلام می‌گوید:

خون و بول و غائط و سگ و خوک و منی و شراب و میت و کافر نجس هستند که هر یک از آنها به نحو مخصوص و با یکی از مطهرات پاک می‌شوند. ولی میرزا بها می‌گوید: تمام اشیا طاهر و پاک بوده و حکم نجاست را رفع کردیم.

جناب بهاء غافل از آن بود که: امور تکوینی قابل تغییر و تبدیل نمی‌باشند. طهارت و نجاست اشیا از نظر فطرت و طبیعت است.

(طهارت منی)

یکی از نجاساتی که در دین اسلام پرهیز کردن از آن لازم و تطهیر نمودن لباس و بدنی را که به آن آلوده و متنجس شده است واجب است، منی می‌باشد. از امام صادق علیه السلام نقل شده که:

۱. اقدس، میرزا حسینعلی بها، ص ۲۲، ص ۱۱.

«چون منی به لباس تو برخورد، اگر ملاقات به محل معینی شده است همان نقطه را تطهیر کن و اگر محل ملاقات معلوم نیست، لازم است تمام لباس شسته بشود.»^(۱)

میرزا حسینعلی، با اینکه پیروان خود را به سوی لطافت و نظافت دعوت کرده و لباسی را که به گرد و غبار و یا چرک آلوده شده است، لازم‌التطهیر می‌داند،^(۲) در موضوع منی حکم به طهارت و پاکی آن نموده است و می‌گوید: «قَدْ حَكَمَ اللَّهُ بِالطَّهَارَةِ عَلَى مَاءِ النُّظْفَةِ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ عَلَى الْبَرِيَّةِ...»^(۳) حکم کرده است خداوند به طهارت و پاکی آب نطفه (منی) از جهت رحمت بر خلق...

باب الوضوء

جناب میرزا بهاء در این مورد نیز عملاً در مورد طهارت و پاکی قائل به اختصار و اجمال شده و شستن بازو تا مرفق و مسح کشیدن سر و پا را اسقاط کرده است و می‌گوید: «قَدْ كَتَبَ لِمَنْ دَانَ بِاللَّهِ الدِّيَانَ أَنْ يَغْسَلَ فِي كُلِّ يَوْمٍ يَدَيْهِ ثُمَّ وَجْهَهُ... كَذَلِكَ تَوْضُّأُوا لِلصَّلَاةِ أَمْرًا مِنَ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْمُخْتَارِ.»^(۴) نوشته می‌شود به خدای جزاء دهنده اینکه بشوید در هر روز دستهای خود را و سپس صورتش را و همچنین است وضوی نماز و این فرمانی است از خدای واحد مختار.

اسلام می‌گوید: برای وضو گرفتن باید صورت و دستهای خودتان را از مرفق بشوید و سپس سر و پاها را مسح کنید. شخص وضوگیرند. به

۱. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱، ابواب الجنابه، ب ۱۰.

۲. اقدس، ص ۲۲، سطر ۲. ۳. همان.

۴. همان، ص ۷، ص ۵.

خاطر همین مجبور می‌شود که پیوسته دست و پا و سر و صورت خود را پاک و تمیز نگه بدارد و به این ترتیب طهارت و نظافت صورت و دستها و سر و پاها تأمین می‌شود.

میرزا بها می‌گوید: «در صورتی که برای شستن دست و صورت خودتان (وضو) آب پیدا نکردید و یا عذری از استعمال آب داشتید لازم است پنج مرتبه بگوئید: «بسم الله الا طهر الا طهر»^(۱)

ولی اسلام می‌گوید:

اگر نتوانستید وضو بگیرید، به هر دلیلی، لازم است تیمم به خاک کنید. چون خاک هم یکی از مطهرات است و هم در مقدمه نماز حالت خضوع و تواضع و خشوع قلب پیدا کرده و با حضور دل متوجه حضرت حق شوید.

نماز در مسلک باب و بهاء

مهم‌ترین عبادت و بالاترین عملی که به منظور اظهار خضوع و خشوع و بندگی در درگاه حضرت ذوالجلال انجام می‌شد، نماز است. اولین فروع دین مقدس اسلام نماز است و آن قدر اهمیت دارد که آن را ستون دین معرفی کردند و قبولی اعمال دیگر را منوط به قبولی نماز دانسته‌اند. سید باب می‌گوید:

«اول صلواتی که وضع شد صلوة ظهر بود، و کل آن به عدد واحد (۱۹) وضع شده تا آنکه هر یکی باب جنتی باشد در اطاعت حق... و در سه رکعت آن توحید ذات کن و در چهار رکعت بعد توحید صفات و در شش رکعت بعد توحید افعال و در شش رکعت آخر توحید عبادت...»^(۲)

جناب میرزا بها نماز دیگری (البته با تخفیف) آورده است. می‌گوید:

۱. همان، ص ۵، ص ۲.

۲. بیان، باب ناسع عشر، واحد سابع.

«قَدْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةُ تِسْعَ رَكَعَاتٍ لِّذَلِكَ نُزِّلَ الْآيَاتُ فِي الزَّوَالِ وَالْبُكُورِ وَالْأَصَالِ وَعَفَوْنَا آخِرَ أَمْرٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»^(۱)

نوشته شد بر شما نماز ۹ رکعت از برای خدایى که فرود آورنده نشانی‌ها است هنگام غروب آفتاب و در پگاه و مغرب و بخشیدیم شماره‌های دیگری را به موجب فرمان در کتاب خدا؛ زیرا او فرمانده توانا و مختار است.

این نماز، عبارت است از نماز صغیر (کوچک) بهائیان که روزی سه بار هر بارى سه رکعت باید بخوانند.

نماز دیگری نیز دارند که معروف به صلوة کبیر (نماز بزرگ) می‌باشد که به خاطر شیخ علی اکبر شهمیرزادى که از یاران بهاء الله بوده فرود آمده است. چنان که در مقدمه آن می‌گوید: «انا نرید ان نمن علی قبل اکبر...» ما می‌خواهیم منتی بر علی پیش از اکبر بگذاریم. مقصود همان علی اکبر است، این طرز بیان خود یکی از معجزات بهاء الله است.

این نماز، یک رکعت است و مفصل می‌باشد. این نماز را هر گاه در شبانه روز یکبار بخوانند نماز صغیر ساقط می‌شود. ولی چون مفصل است غالباً افراد بهائی آن را یاد ندارند و فقط بعضی از مبلغین برای خودنمایی آن را می‌خوانند.

در اینجا باید دو نکته را متذکر شد:

اولاً؛ واجب کردن ۹ رکعت آن هم به طرز مخصوص و بخشیدن بقیه رکعات که ۸ رکعت باشد، می‌رساند که بهاء الله به نماز اسلامى ناظر بود؛ یعنی همان نماز اسلامى را ناقص و خراب کرده و نامش را نماز گذاشته است.

ثانیاً؛ عباداتی که به خدا نسبت داده می‌شود به منظور تقرّب به خدا و تزکیه نفس وضع شده، نه اینکه به خاطر یک نفر از افراد بشر آن را وضع و بر دیگران تحمیل کنند. این هم نوع تازه و مد جدیدی از پیغمبری و انزال احکام است.

هدف از نماز توجه خلق به خالق، نماز معراج انسانهای مؤمن است، نماز تزکیه و تطهیر انسانها از رذائل اخلاقی است. حال آیا نماز باب و بهاء این خصوصیات را دارد.

نماز جماعت

جناب میرزا بهاء می‌گوید:

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةُ فَرَادَىٰ قَدْ رَفَعَ حُكْمَ الْجَمَاعَةِ إِلَّا فِي صَلَاةِ الْمَيِّتِ إِنَّهُ لَهُوَ الْأَمْرُ الْحَكِيمُ» (۱)

نوشته شده است برای شما اینکه نماز خودتان را به حالت انفراد بخوانید و برداشته شده است حکم نماز جماعت مگر در نماز میت و خداوند امرکننده و حکیم است.

برای رفع حکم جماعت می‌شود جهاتی را تصور کرد؛

- ۱- یک دعای مختصر قابل این نیست که برای آن اجتماعی بشود؛
- ۲- شرایطی که برای امام لازم است در میان افراد بهائی بسیار مشکل و سخت است؛

- ۳- اگر جماعت ممنوع نبود، افراد بهائی قهراً توجه و محبت و علاقه به امام پیدا کرده و از شخص اول بهائی سلب اختیار می‌شد؛
- ۴- جماعت با روح تجدد و یا زندگی نو اروپایی سازگار نیست.

۱. اقدس، میرزا بهاء، ص ۵، ۸.

بله از این حکم جناب بهاء به خوبی می‌توان فهمید که ایشان آگاهی کامل نسبت به فلسفه جماعت داشته و می‌دانستند که مسجد و جماعت موجب اتحاد و یکدلی بین مأمومین خواهد بود و عامل روشنگری و بیداری از خواب غفلت آنها خواهد شد. لذا حکم به عدم برگزاری نماز جماعت می‌دهد. از آنجا که «الخائن خائف»، خود جناب بهاء که بزرگ‌ترین خیانت را مرتکب شده و عامل به انحراف کشیده شدن عده‌ای از انسانهای بی‌خبر از همه جا بوده، می‌ترسید که اگر پیروانش در محلی به نام مسجد اجتماع کنند و عبادت خود را با جماعت انجام دهند متوجه پوچی و بی‌ارزشی دین رهبرشان شوند. لذا حکم به وجوب فرادی در نماز نموده است.

قبله بایان و بهائیان

محمدعلی قائینی در «دروس الدیانه»، درس نوزدهم می‌گوید:
 «قبله ما اهل بهاء روضه مبارکه است در مدینه عکا که در وقت نماز خواندن باید رو به روضه مبارکه بایستیم و قلباً متوجه به جمال قدم جل جلاله (میرزا بهاء) و ملکوت ابهی باشیم». خود میرزا بها می‌گوید:
 «وَ اِذَا ارَدْتُمْ الصَّلَاةَ وَلَوْ اَجُوهَكُم شَطْرِي الْاَقْدَسِ الْمَقَامِ الْمَقْدَسِ الَّذِي جَعَلَهُ اللهُ مَطَافَ الْمَلَائِكَةِ الْعَالِيَةِ وَمَقْبَلِ اَهْلِ مَدَائِنِ الْبَقَاءِ وَمَصْدَرِ الْاَمْرِ لِمَنْ فِي الْاَرْضِيْنَ وَالسَّمَوَاتِ»^(۱)

چون خواستید نماز بخوانید برگردانید صورتهای خودتان را به سوی مقام مقدسی که خداوند قرار داده است آن جا را محل طواف ملائکه علویین و محل توجه اهالی شهرهای بقاء و مصدر امر است برای مردم

آسمانها و زمین.

با این وجود، جناب بهاء نه تنها قبله طاعت و عبادت است، بلکه محل طواف ارواح و ملائکه و مورد توجه عقول و کروبین و مصدر امر همه موجودات سماوات و ارضین است.

جناب بهاء که این قدر مقام و منزلت دارد، چطور نتوانست توجه همه مسلمانان جهان را به خودش جلب کند و قبله آنها را خودش قرار دهد؟

روزه در مسلک باب و بهاء

روزه در مسلک بهائیت نوزده روز در شهر العلاء و عید فطر آنها متصل به عید نوروز است. یعنی نوزده روز قبل از عید نوروز روزه می گیرند. محمد علی قائینی در این زمینه می گوید:

«و روزه ما در شهر علا مقرر شده و حد آن از طلوع آفتاب تا غروب آفتاب که در ظرف این زمان باید از خوردن و آشامیدن امساک نماییم»^(۱) اصل این حکم از افکار سید باب است، چنانچه می گوید:

«و لتذکرو الله فی تسعة عشر یوما من کل حولٍ اخره و انتم صائمون»^(۲) ذکر کنید خدا را در نوزده روز در آخر هر سال در حالتی که شما روزه گرفته باشید.

میرزا بها هم در این مورد می گوید:

«قد کتبنا علیکم الصیام ایاما معدودات و جعلنا النیروز عیداً لکم بعد اكمالها أضائت شمسُ البیان من أفق الکتاب»^(۳)

نوشتیم برای شما روزه گرفتن را در ایام معینی و قرار دادیم روز نوروز

۱. دروس الدیانه، درس بیست و سوم. ۲. بیان، باب ثامن عشر، واحد ثامن،

۳. اقدس، میرزا بها، ص ۶، ۹.

را عید برای شما که پس از پایان روزه عید نوروز را عید فطر قرار دهید این طور روشنایی می دهد آفتاب از ناحیه کتاب.

در جای دیگر می گوید:

«قَدْ كَتَبْنَا الصَّوْمَ تِسْعَةَ عَشْرَ يَوْمًا فِي أَعْدَلِ النُّصُولِ وَ عَقَوْنَا مَا دُونَهَا فِي هَذَا الظُّهْرِ المَشْرِقِ المَنِيرِ»^(۱)

نوشتیم برای شما روزه را نوزده روز آن هم در فصل معتدل و عفو نمودیم در این ظهور از نحو دیگر.

با توجه به این بیانات میرزا بهاء، ایشان از چند جهت جانب پیروان خود را در مورد روزه رعایت نموده است:

۱- سی روز را به نوزده روز تنزل داده است؛

۲- ایام روزه را در بهترین فصل از لحاظ مدت قرار داده است؛

۳- ابتدای روزه را از طلوع آفتاب قرار داده است؛

۴- از مسافر و مریض و حامل و مُرضع بکلی ساقط کرده است؛

بله؛ جناب بهاء برای اینکه دینش دارای روزه باشد با کم کردن آن و قرار دادن آن در فصل معتدل، سعی کرده است نظر افراد راحت طلب و سست ایمان را به طرف خود جلب کند. قطعاً جناب میرزا بهاء، آشنا به فلسفه روزه در اسلام نبوده و الا این حرفهای پوچ و بی محتوا را بیان نمی کرد.

زکات در مسلک باب و بهاء

میرزا بهاء می گوید:

«وَالَّذِي تَمْلِكُ مِائَةَ مِثْقَالٍ مِنَ الذَّهَبِ فَتِسْعَةَ عَشْرَ مِثْقَالًا لِلَّهِ فَاطِرِ الارضِ وَ

السَّمَاءِ أَيَاكُمْ يَا قَوْمِ انْتَعُوا أَنفُسَكُمْ عَنْ هَذَا الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (۱)

کسی که مالک صد مثقال طلا باشد، لازم است نوزده مثقال آن را برای خدا که آفریننده زمین و آسمان است خارج کند و مبادا خودتان را از این فضل بزرگ منع نمایید.

اصل این حکم مانند احکام دیگر از نوشته‌های سید باب گرفته شده است. سید باب می‌گوید:

«فِي مَا كُتِبَ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ مِنْ كُلِّ مَا يَتَمَلَّكُ مِنْ مِائَةِ مِثْقَالِ ذَهَبٍ مِنْ بَهَاءِ كُلِّ شَيْءٍ تِسْعَةَ عَشَرَ وَوَاحِدَةً لِلَّهِ إِنْ كَانَتْ الشَّمْسُ طَالِعَةً فَلْيَتَوَضَّ إِلَيْهِ لِيَقْمَنَّ بَيْنَ حُرُوفِ الْوَاحِدِ كُلِّ وَاحِدٍ مِثْقَالِ إِذَا شَاءَ» (۲)

نوشته شده است بر هر نفسی اینکه چون ثروت او به صد مثقال طلا برسد از قیمت هر چیزی، پس نوزده مثقال و یک مثقال آن را برای خدا صرف کند، یعنی اگر شمس (کسی که دعوی نبوت می‌کند) طلوع کرده باشد به او داده می‌شود که در میان حروف واحد (نوزده نفر) تقسیم کرده و به هر حرفی یک مثقال بدهد.

درباره غلات اربعه و شتر و گاو و گوسفند جناب بهاء پیروانش را حواله به فرقان می‌دهد و می‌گوید در این موارد مطابق دستورهای اسلامی زکوة بدهند. (۳)

جناب بهاء اگر می‌خواهید دین شما زکوة هم داشته باشد، چرا برای پیروانتان با صراحت کامل احکام زکات را بیان ننمودید و فقط حکم طلا را گفتید؟ چرا پیروانتان را در غلات اربعه حواله به فرقان می‌دهید؟ مگر شما قائل نیستید که دیتان ناسخ قرآن است؟ چرا زود فراموش کار شدید؟

۲. بیان، باب سادس عشر، واحد ثامن.

۱. اقدس، ۲۷، ۱۸.

۳. گنجینه احکام، ص ۱۱۸.

بله؛ از پیامبر قرن نوزدهم انتظاری بیش از این نیست.

حکم جالب‌تر این است که جناب بهاء مصرف زکوة را، تنها به دست رئیس بهائی می‌دهد و کسی اجازه ندارد که کمترین تصرّفی در حقوق مالی بنماید. فقرا و نیازمندان و مساکین و یتامی و ابنای سبیل و دیگران، حقی از این قسمت ندارند مگر اینکه مرکز امر از روی مصالح و مقتضیاتی نسبت به مورد معینی اجازه بدهد.

البته جناب بهاء در جای دیگر، به طور مطلق سؤال نیازمندان را تحریم و اعطای در مقابل سؤال را نیز ممنوع کرده است، چنانچه می‌گوید:

«لَا يَحِلُّ السُّؤَالُ وَمَنْ سَأَلَ حَرَمَ عَلَيْهِ الْعَطَاءُ...»^(۱)

سؤال کردن حلال نیست و چون کسی سؤال کند حرام است بر او چیزی دادن.... پس روی این مبنا، اشخاص نیازمند نه تنها حقی در زکوة ندارند، بلکه حق سؤال و درخواست نیز نخواهند داشت.

جناب بهاء چرا تفکر نمی‌کنید؟ چرا پیرامون مسئله تدبّر و تفکر نمی‌کنید؟ این چه حکمی است که صادر می‌کنید؟ مگر فلسفه زکوة در اسلام را نخواندید؟ مگر نمی‌دانستید که چرا اسلام زکاة را واجب نموده است؟

خداوند تبارک و تعالی زکوة را در میان انسانها واجب نموده است تا از این طریق اغنیا دست فقرا را بگیرند و نگذارند آنها با سختی و مشقت زندگی کنند.

امر به معروف در مسلک باب و بهاء

یکی از وظایف واجبه و فروع دین مقدس اسلام، امر به معروف و نهی

از منکر است و این یکی از وظایف دینی و عقلی هر فرد مسلمان و یگانه وسیله شیوع و نشر حقایق و ترویج آداب حسنه و اعمال نیکو و پسندیده است.

امر به معروف و نهی از منکر با شرایطی که در فقه اسلامی مقرر شده، واجب است. از جمله شرایط آن، علم به معروف و منکر، اطمینان داشتن به تأثیر و مفید بودن امر و نهی و امن از ضرر و خطر است.

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...» (۱)

مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند، که به کارهای پسندیده و امی دارند و از کارهای ناپسند باز می دارند...

به طوری که از این آیه شریفه استفاده می شود، امر به معروف و نهی از منکر از خیرخواهی و محبت برمی خیزد. البته محبت و علاقه داشتن به شخصی ملازم با خیرخواهی و طلب صلاح امر او است.

در مقابل این وظیفه و امر وجدانی و عقلی و شرعی، جناب بهاء به خیال خود فتح بزرگی کرده و این خیرخواهی و اظهار محبت را دربارۀ پیروان خود منع و تحریم نموده است. لذا در این باره می گویند:

«حق اعتراض و چون و چرا و امر به معروف و نهی از منکر از اشخاص نسبت به اعمال دیگران سلب شده و فقط محافل روحانی یا بیوت عدل حق حاکمیت بر نفوس داشته و ناصح و مربی و مراقب اشخاص می باشند.» (۲)

۱. توبه، ۷۱.

۲. نظر اجمالی در دیانت بهائی، احمد یزدانی، ص ۸۶.

جناب میرزا غفلت کرده است که این امر به مقتضای صلاح و خیرخواهی و محبت به هم‌نوع و علاقه به حقیقت و معروف انجام گرفته است و یکی از وظایف اخلاقی و وجدانی و عقلی بشر شمرده می‌شود. باید جناب بهاء را متوجه کرد که: حاکمیت و قضا و بررسی و نظارت افراد محفل روحانی و یا افراد بیت عدل مجعول و موهوم، غیر از امر به معروف و نهی از منکری است که افراد ملت نسبت به همدیگر اجرا می‌کنند.

جهاد در مسلک باب و بهاء

سید باب در کتاب «احسن القصص» چند سوره آن را (۹۶ - ۱۰۲) مخصوص قتال و محاربه با مخالفین نازل کرده و پیروان خود را با نهایت تصمیم و عزم، امر به کشتن و قتال می‌نماید.

در سوره ۹۶ که به نام قتال نامیده است، می‌گوید:

«إِنَّ اللَّهَ قَدْ كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالَ فِي سَبِيلِ هَذَا الذِّكْرِ الْأَعْظَمِ بِالْحَقِّ عَلَى الْأَمْرِ
وَقَدْ كَانَ الْأَمْرُ فِي أُمَّ الْكِتَابِ عَظِيمًا...»

خداوند نوشته است برای شما قتال را در این راه. این ذکر اعظم (سید باب) به حق و روی امر و فوق امر و امر در کتاب بزرگ است.

در سوره ۱۰۲ می‌گوید:

«يَا قُرَّةَ الْعَيْنِ إِذَا جَاءَ الْأَمْرُ مِنْ عِنْدِي فَادْعُوا النَّاسَ إِلَى الْقِتَالِ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ
أَخْرَجَ لِيَوْمِكُمْ رِجَالًا كَالْجِبَالِ فِي الْقُوَّةِ.»

ای قرّة العین زمانی که از جانب من امر قتال صادر شد سپس دعوت کن مردم را به سوی قتال و متوجه باش که خداوند برای این ایام رجالی را که مانند کوهها قوی هستند، ذخیره نموده است.

این احکام روی دعوی مهدویت و باییت بوده است، می خواسته آن علایم (غلبه و قتال حضرت قائم (عج) که در روایات شریفه وارد شده است، به خودش منطبق نماید. ولی غفلت داشته است که: اگر حضرت قائم علیه السلام چنین تشدیدى نسبت به مخالفین بنماید، پس از اتمام حجت و روشن کردن حقیقت است؛ نه مانند باب که تنها دعوی باشد آن هم دعوی های متناقض.

نظر سید باب در کتاب احسن القصص، در موضوع قتال، به مخالفین اسلام بوده، ولی در کتاب «بیان» به صراحت لهجه نسبت به مخالفین «بیان» سخت گیری نموده است، به عنوان نمونه: «فی بیان حکم اخذ اموال الذین لا یدینون با لیان»^(۱)

در بیان حکم اخذ اموال کسانی که متدین به دین بیان نیستند گرفته شود. «فی ان الله قد فرض علی کل ملک یبعث فی دین الی بیان ان لا یجعل احدٌ علی ارضه ممن لم یدن بذلک الدین و کذلک فرض علی الناس کلهم اجمعون الا من یتجر تجارة کلّیة یتتفع به الناس»^(۲)

خداوند واجب کرده است بر هر پادشاهی که در دین بیان برانگیخته می شود که نگذارد کسی را از مخالفین و غیر مؤمنین به بیان در مملکت او سکنی کند و همچنین این حکم را بر همه فرض نموده است مگر کسی را که تجارت نافع دارد و مردم از تجارت او استفاده می کنند.

میرزا بهاء در مقابل انکار افراطی سید باب و برای اینکه مسلک خود را به مقتضیات روز تطبیق داده، به طور کلی موضوع قتال و جهاد را نسخ کرده و پیروان خود را به صلح و سازش با مخالفین و معاشرت با همه ادیان و توافق نظر دعوت نموده و از جنگ و جهاد و قتال، نهی می کند.

۱. بیان، باب خامس، واحد خامس. ۲. بیان، باب سادس عشر، واحد سابع.

می گوید:

«لتعاشروا مع الادیان و تُبَلِّغُوا امر ربکم الرحمن هذا الاکلیل الاعمال لو انتم من العارفين.»^(۱)

معاشرت و آمیزش کنید با اهل ادیان مختلف و تبلیغ نمایید امر خدای مهربان را و این کیمیای اعمال است اگر از اهل معرفت باشید.

همان طوری که ملاحظه می فرمایید سید باب در نتیجه بی اطلاعی خود از مبانی و حقایق دین مقدس اسلام، راه افراطی را پیش گرفت.

میرزا بهاء نیز در مقابل این افراط و تجاوز، جانب تفریط را پیش گرفته و دستور مساوات و معاشرت و صلح کامل را داده است.

ولی دین مقدس اسلام برای جهاد و قتال شرایطی قرار داده است که با حفظ آن قیود و شرایط، حکم جهاد از طرف امام علیه السلام صادر می شود.

۱- جهاد باید با کفار حربی باشد؛ یعنی با کسانی که در مقابل افراد مسلمان جبهه مخالفت تشکیل بدهد.

۲- قتال برای زن و بچه و پیرمرد و دیوانه و کور و بیمار و عاجز واجب نشده است؛

۳- قتال باید پس از دعوت به حق و اتمام حجّت و روشن کردن راه حقیقت باشد؛

۴- جهاد لازم است به صلاحدید و اجازه امام باشد.

خداوند در قرآن می فرماید:

«وَ قَاتِلُوا فی سبیلِ اللّٰهِ الَّذِینَ یُقَاتِلُونِکُمْ وَلَا تَعْتَدُوا اِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ.»^(۲)

و در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند، بجنگید، و (لی) از اندازه در

نگذرید زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد.

آیات و روایاتی که در موضوع جهاد وارد شده، در تمام آنها این شرایط و قیود که ذکر کردیم محفوظ است.

به طور مسلم خود بهائیان در مقام عمل، بیش از همه برای مبارزه و قتال و دفاع و جهاد با مخالفین خود قدم بر می‌دارند.

آیا در مواردی که جمعی به سوی بهائیان حمله می‌کنند و یا در صدد ایداء و به هم زدن تشکیلات آنها هستند، آنان ساکت نشسته و در مقابل اقدامات دشمن تسلیم خواهند شد؟

پس چرا خود بهاء و عبدالبهاء و شوقی در مقابل مخالفین خودشان ساکت نشسته و دست به هرگونه فحش و تکفیر و تفسیق و افترا بدگویی زده و خون آنان را حلال شمرده‌اند.

همانند روز روشن است که دستور دادن به معاشرت و صلح عمومی، جنبه تبلیغاتی داشته و فقط برای اغوای مردم و گول زدن اشخاص جاهل و فریب دادن افراد نادان و ظاهر پرست است و بس.

حج در مسلک باب و بهاء

برای اینکه با بیان و بهائیان در حج عقب نمانده باشند و مسلکشان حج داشته باشد، باب و بهاء دستور به حج دادند.

سید باب خانه مسکونی خود را که در شیراز است، کعبه قرار داده و زیارت و طواف آن را برای پیروان خود واجب کرده است. می‌گوید:

«حَوْلَ الْبَيْتِ لَا يَجُوزُ بَيْعُهُ وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَرْفَعَ هَذَا حَلًّا عَلَيْهِ أَنْ يَأْخُذَ وَلَوْلَمْ يَرْضَ صَاحِبُهُ لِأَنَّ اللَّهَ أَحَقُّ بِمَلِكِهِ»^(۱)

۱. بیان، باب سابع عشر، واحد رابع،

جایز نیست فروش زمینهای اطراف خانه و چون کسی بخواهد ساختمان خانه را بلند کرده و توسعه بدهد جایز است که از زمینهای اطراف خانه تصّرف کند اگر چه صاحب و مالک زمین راضی نباشد. زیرا که خداوند برای مالکیت آنجا سزاوارتر است.

و در قسمت دیگر می گوید:

«فی ان لایجوز التعارج الی ذلک البیت اّلا بالغناء الذی لایری فی السبیل
من حزن و یوتی بعد و فودّه اریعة مثقالٍ من ذهبٍ لمن یخدم.»^(۱)

جایز نیست مسافرت کردن به سوی خانه سید باب مگر برای کسی که بی نیاز و متمکن است، به طوری که در راه سفر مواجه با ناملایمات و اسباب حزن نشود و لازم است بر هر کسی که عازم زیارت است چهار مثقال طلا برای خدام آن بیت عطا نماید.

سپس می گوید:

امر به حج نشده مگر آنکه مرتفعین (مسافرین) به سوی او در سبیل او متلذذ شوند به رضای او و تکلیف مرتفع شده از دون مستطیعین به غناء تا آنکه محزون نگردند در سبیل او... و تکلیف از نساء برداشته تا آنکه بر آنها مشقتی وارد نیاید...

میرزابهاء هم به گفته های سید باب سر و صورتی داده و می گوید:

قَدْ حَكَمَ اللَّهُ بِمَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ حَجَّ الْبَيْتِ دُونَ النِّسَاءِ عَنِ اللَّهِ عَنْهُمْ
رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُعْطَى الْوَهَّابُ»^(۲)

خداوند فرمان داده است برای کسی که استطاعت و قدرت دارد اینکه برای زیارت خانه شیراز یا بغداد عزیمت کنند و عفو نموده است این حکم را از زنها از نظر رأفت و رحمت بر آنان و خداوند عطا کننده و

بخشنده است.

بنابر این، حج در مسلک باب عبارت است از زیارت خانه باب در شیراز و در مسلک بهاء، زیارت خانه باب در شیراز یا خانه حسینعلی بهاء در بغداد هر کدام که نزدیکتر است حج قرار دهند.

اگر بنا بود هر پیامبری که می آید حج پیروانش را خانه خودش قرار می داد، الان چندین هزار خانه می بایست طواف شود. جناب بهاء آیا فلسفه حج را می دانید؟ این حکم پوچ و بی ارزش شما جز برای اغفال مردم ساده اندیش چیز دیگری نمی تواند باشد.

آیا می شود حج ابراهیمی در اسلام را با حج باب و بهاء مقایسه کرد؟ من یقین دارم که باب و بهاء عظمت طواف، سعی بین صفا و مروه، مشعر و منا و... را نفهمیدند. وقتی انسان در آن محیط قرار می گیرد از عالم ماده خارج می شود و در عالم دیگری سیر و سلوک می کند.

نکاح در مسلک باب و بهاء

سید باب در این زمینه می گوید:

«فَرَضَ لِكُلِّ اِحْدَانٍ يَتَاَهَّلُ لِيَبْقَى عِنْدَهُ مِنْ نَفْسٍ يُوَحِّدُ اللّٰهَ رِيَّهَا وَلَا يُبَدِّلُ اَنْ يَجْتَهِدَ فِي ذَلِكِ وَ اِنْ يَظْهَرُ مِنْ اِحْدِهِمَا مَا يَمْتَنِعُهُمَا عَنْ ذَلِكِ حَلَّ عَلٰى كُلِّ وَاحِدٍ بِاِذْنِ دُونِهِ لَانِ يُظْهَرُ عِنْدَ الثَّمَرَةِ وَلَا يَجُوزُ الْاِقْتِرَانُ لِمَنْ لَا يَدْخُلُ فِي الدِّينِ...»^(۱)

واجب شده است بر هر شخصی اینکه تأهل و ازدواج کند تا باقی بماند از نسل او کسی که موحد و خداپرست است و باید در این راه جدیت نمایند و اگر ظاهر شود از یک طرف آن چه مانع از ظهور ثمره است حلال

۱. بیان، باب خامس عشر، واحد ثامن.

می شود اینکه اذن بدهد بر دیگری تا به وسیله دیگر ایجاد ثمره کند و جایز نیست ازدواج کردن با کسی که در دین بیان نیست.

از این جمله سید باب چند نکته قابل توجه است

۱- طبق گفته بیان، اگر از طرف یکی از زوجین مانع از ظهور ثمره (تولید مثل) شد، دیگری می تواند از راه دیگر تولید مثل کند. آیا این حکم تشویق به خلاف عفت نیست؟

۲- ازدواج با غیر بابی جایز نیست.

۳- اگر یکی از زوجین غیر بابی شد هیچ گونه حقی برای او نیست و نمی تواند مالک چیزی باشد.

سید باب درباره مهر و حدود آن می گوید:

«جایز نیست مهریه زن را زیاده تر از نود و پنج مثقال طلا برای اهل شهر و نقره برای اهل قریه قرار دادن و یا کمتر از نوزده مثقال نیز در هر دو صورت نباشد و اگر خواستید حدّ وسط را بگیرند باید نوزده ترقی کنند...»

این حکم هم از دو جهت قابل بحث است

۱- محدود کردن مهریه مانند معین کردن قیمت بعضی از اجناس برای مردم، به جز ایجاد سوء تفاهم و نگرانی و سلب اعتماد و کمیابی جنس و تصرف غاصبانه و... نتیجه دیگری ندارد. وظیفه شارع در این موارد ارشاد و هدایت و بیان کلیات است.

۲- فرق گذاشتن بین شهرنشین و روستایی برخلاف تساوی حقوق و حرّیت است، چه بسا می بینیم ساکن روستا از جهات مختلف بر شهرنشین برتری دارد.

حرمت نکاح...

از موارد بسیار شگفت و جالب توجه مسئله حرمت نکاح است. میرزا بهاء حکمی برای حرمت ازدواج کردن با دختر یا خواهر یا مادر یا عمه و یا خاله بیان نکرده است. جناب میرزا تنها به حرمت تزویج زن پدر قائل شده است.

در اینجا عین عبارت میرزا بهاء را نقل می‌کنم تا باور نمایید که این حکم بهاء است:

«قد حرمت علیکم ازواج ابائکم انا نستحیی ان نذکر حکم الغلمان اتقوا الرحمن یا ملاً الامکان ولا ترتکبوا ما نهیتم عنه فی اللوح ولا تکنونوا فی هیماء الشهوات من الهائمین.»^(۱)

حرام شده است بر شما زنهای پدران خودتان و ما حیا می‌کنیم که حکم پسرها را ذکر کنیم. پرهیز کنید از خدا ای جماعت ممکنات و مرتکب نشوید آن چه را که در لوح (اقدس) از آن نهی شده‌اید. نباشید در بیان شهوترانی از جمله متحیرین.

به موجب این حکم، کلیه محارم و تمام طبقات محارم در قانون اسلامی، حلال و قابل تمتع می‌باشند. ایشان با این حکم پشت پا به تمام مقررات عالم بشری زده است.

از جمله «انا نستحیی ان نذکر العلمان» با قراین چندی، جواز لواط فهمیده می‌شود.

۱- اگر آورنده حکم و آفریننده جهانیان از ذکر حکمی خجالت بکشد، پس تکلیف مردم وظیفه‌شناس چیست؟

۲- جناب میرزا از بیان حکم زنا، ازدواج با محارم و مطالب دیگر، حیا

۱. اقدس، ص ۳۰، سطر ۱۰.

نکرده است؛ برای چه در موضوع لواط خجالت کشیده و حکم آن را بیان نمی‌کند؟

۳- حیا و خجالت کشیدن، از قبح عمل ناشی می‌شود؛ چون عمل لواط در میان مردم قبیح است. پس اگر می‌خواست تحریم کند جای خجالت و حیا نبوده است.

بله؛ از پیامبر قرن نوزدهم انتظاری جز این نیست. این حکم را فقط می‌تواند در جوامع وحشی پیدا کرد؛ زیرا در هیچ دین ازدواج با مادر و خواهر... حلال نیست.

حکم زانی و زانیه

جناب بهاء در این مورد خجالت نکشیده، حکم و حدّ زنا را بیان نموده است. می‌گوید:

«قَدْ حَكَمَ اللَّهُ لِكُلِّ زَانٍ وَ زَانِيَةٍ دِيَةَ مَسْلَمَةٍ إِلَى بَيْتِ الْعَدْلِ وَ هِيَ تِسْعَةُ مِثْقَالٍ مِنَ الذَّهَبِ وَ إِنْ عَادَ مَرَّةً أُخْرَى عَوَدُوا بِضِعْفِ الْجَزَاءِ هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مَالِكُ الْأَسْمَاءِ»^(۱)

خداوند حکم داده است که هر یک از مرد و زن زنا کننده می‌باید دیه به بیت‌العدل تسلیم کند و مقدار آن دیه نه (۹) مثقال طلا است و اگر دو مرتبه زنا کردند لازم است دو مقابل آن پرداخت کنند (دو برابر) و این حکمی است از جانب مالک اسماء.

اسلام می‌گوید:

به هر یک از مرد و زن زناکار باید صد تازیانه بزنید و فرقی بین ثروتمند و فقیر نیست همه به طور مساوی از این حکم عذاب می‌شوند.

۱. اقدس، ص ۱۵، سطر ۱۲.

ولی جناب میرزا بهاء به خاطر تأمین تمایلات مردم قرن حاضر می‌گوید: جزای زناکردن نه مثقال طلا دادن است. آن هم به بیت العدل، شاید نظر ایشان تأمین مخارج بیت العدل و زیاد کردن عواید و مداخل آنجا بوده است.

مسائل متفرقه

۱- نشاندن دختران روی تخت:

سید باب در این باره می‌گوید:

«و لَتَشْتَقِرَنَّ الصبا یا علی سریر او عرش او کرسی فإِنَّ ذلک لم یحسب من عُمرهم ولتأذَنَنَّ لهم بما یفرحون ولتعلمَنَّ خط الشکسته فإِنَّ ذلک ما یحبّه الله» (۱)

دختران خود را حتماً باید روی تخت و صندلی جای دهید؛ زیرا از عمر آنها حساب نمی‌شود و به آنها اجازه دهید هر نوع مایل هستند تفریح کنند و خط شکسته را حتماً یاد بگیرند؛ زیرا خدا خط شکسته را دوست دارد.

نکته قابل توجه این است که بعد از این دستور، در آخر دستور می‌دهد که به آنها خط شکسته تعلیم دهید؛ زیرا خدا خط شکسته را دوست می‌دارد. همه اهل زبان فارسی می‌دانند که کلمه شکسته از الفاظ فارسی خالص است. اینکه چطور در متن عربی جا داده، نمی‌دانیم؟

۲- جواز استمناء

سید باب می‌گوید:

«قد عفی منکم ما تشهدون فی الرؤیا او انتم بانفسکم تستمپنون» (۲)

۱. بیان عربی، ص ۲۶.

۲. بیان عربی، واحد هشتم، باب دهم.

بخشیده شده بر شما آن چه را که در خواب می بینید (احتلام) یا با مالیدن به خود استمناء می نمایید.

جناب باب، آیا به عواقب سوء استمناء از قبیل بیماریهای روانی و جسمی که علم پزشکی هم آن را ثابت نموده، توجه نکردید که دستور به جواز می دهید؟

آیا این حکم شما جز برای جلب جوانان هوسباز و شهوت پرست چیز دیگری می تواند باشد؟

۳- مخالفت با علم و دانش:

می گوید:

«لا يجوز التدريس في كتب غير البيان... و ان ما اخترع من المنطق و الاصول و غیرهما لم یؤذن لاحد من المؤمنین.»^(۱)

تدریس در کتابهای غیر از کتاب بیان روا نیست و آن چه از کتاب اختراع شده به نام منطق و اصول و غیر آن دو، برای احدی از مؤمنان اذن داده نشده است که آنها را بیاموزند.

جناب باب، آیا واقعا تمام سعادت انسان در کتاب بیان حضرت عالی موجود است؟

آیا حرف شما این قرن که قرن پیشرفت علم و تکنولوژی و صنعت است، سازش دارد؟ آیا می شود تنها با خواندن کتاب بیان به این همه پیشرفت دست یافت؟

آیا خوف و ترس آن دارید که پیروان شما با مطالعه و تحقیق و تفحص پی به پوچی و بی ارزشی شما و مکتب شما ببرند؟

پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ امتش را تشویق به علم و دانش می کند و

می فرماید:

«أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ»^(۱)

علم و دانش را بیاموزید ولو در چین باشد.

ولو اینکه فرسنگها راه بروید و با مشکلات زیادی مواجه شوید.

هیچ دین و آیینی مانع پیروانش از کسب علم و دانش نمی شود، تمام پیامبران پیروانشان را به تعلیم علم تشویق می کردند. حال چرا جناب باب پیروانش را از مطالعه غیر کتاب بیان منع می کند، محل پرسش و تعجب است! این یکی از صدها سؤالی است که باید جوابش را از خود باب گرفت.

۴- تجدید اثاثیه منزل:

میرزا بهاء در این مورد می گوید:

«کتب علیکم تجدید اسباب البیت بعد انقضاء تسع عشرة سنة کذلک قضی

الامر من لدن علیکم خیر»^(۲)

نوشته شده است بر شما تجدید و تازه کردن اثاثیه خانه پس از گذشتن نوزده سال. همین طور تمام شده است امر از جانب خداوند دانا و مطلع. سؤال اینجاست که اثاثیه ای که در نوزده سال از هر جهت سالم و تمیز و بی عیب است و یا آن سری از لوازمی که نظایر آنها را نمی توان پیدا کرد و یا به سختی و زحمت پیدا می شود، به خاطر چه باید آنها را تجدید کنیم؟

آیا این حکم با عقول عقلای عالم سازش دارد؟

مضافاً، عوض کردن اثاثیه منزل چه ربطی به دین و مسایل دینی دارد

۱. بحار الانوار، ج ۱، ب ۱، فضل العلم.

۲. اقدس، میرزا بهاء، ص ۴۱.

که انسان ملزم است بعد از هر نوزده سال این عمل را انجام دهد. این حکم نه منفعت دنیوی دارد و نه منفعت اخروی.

۵- تحریم نشستن روی منبر

میرزا بهاء می گوید:

«قد منعتم عن الارتقاء الى المنابر من ارادان يتلوا عليكم آيات ربّه فليقعد على الكرسي الموضوع على السرير.»^(۱)

ممنوع هستید از اینکه روی منبر بنشینید و چون کسی بخواهد آیات خدا را بخواند لازم است روی صندلی بنشیند.

آیا جناب بها نمی خواست یا می ترسید که مبلغین وی روی منبر منصوب به پیامبر ﷺ بنشینند؟

منبر محل افشای باطل و بیان حقایق است و آشنا کردن انسانهای جاهل به مسائل دینی و اخلاقی. از این رو، جناب بهاء رفتن به روی منبر را حرام کرده است.

بیان همه احکام و حدود متفرعات مسلک باب و بها و نقد و بررسی آنان نیاز به تألیف چندین جلد کتاب دارد. در این کتاب به خاطر اینکه بحث طولانی نشود، به همین مقدار بسنده می شود.

خاتمه

جمع بندی و نتیجه گیری

جمع بندی و نتیجه گیری

خدا را سپاس می گویم که توفیق را رفیق راهم نموده تا بتوانم این کتاب را به پایان برسانم امیدوارم که مورد رضایت حق و حضرت بقیه الله الاعظم - روحی و ارواح العالمین له الفداء واقع شود.
به طور خلاصه باید عرض کنم که:

طبق صریح روایات که گوشه هایی از آنها را در متن کتاب متذکر شدیم مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فرزند امام حسن عسکری علیه السلام هنوز در پس پرده غیبت به سر می برد و تا هنگامی که خداوند صلاح ببیند ظهور می کند و جهان را از ظلم و ستم نجات خواهد داد و جامعه را پر از عدل و داد خواهد نمود.

این مدعیان دروغین مهدویت نمی توانند چهره مهدویت راستین را مخدوش کنند. جز اینکه خودشان را در جامعه رسوا خواهند نمود چیز دیگری عاید آنها نمی شود.

دینی که حکمی را صادر می کند تمام جوانب آن را مورد مطالعه قرار می دهد که مورد قبول تمام عقلاء عالم باشد نه اینکه عده هوسباز و شهوت ران به دنبال این دستورات روند و آن را به عنوان یک دین برای خود انتخاب کنند. پس به خود آید و هر چه سریعتر خود را از این

منجلا ب نجات دهید.

باید به این ندای دلنشین الهی که فرموده:

(فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ) (۱)

«مژده بده بندگانم را آنان که سخنان را بشنوند در میان آنها از گفتار نیک پیروی می کنند این ها افرادی هستند که خداوند آنها را هدایت کرد. و افراد صاحب اندیشه و خرد همین ها می باشند».

گوش فرا داد و با مطالعه عمیق دستورات اسلام و تطبیق کردن آن با احکام باب و بها سخن حق را بگیریم و پیروی کنیم.

اگر جناب باب شما را نهی می کند از مطالعه غیر کتاب «بیان» سرش همین است و اگر کسی آن را با احکام الهی مقایسه کند متوجه به پوچی گفتارش خواهد شد.

نمونه بارز آن برگشت عبدالحسین آیتی نویسنده کتاب «الکواکب الدریه» در دفاعیه بهائیه، به دامن گرم اسلام و نوشتن ردیه ای بر مسلک باب و بها به نام «کشف الحیل»

اگر واقعاً «بهائیت» ضامن سعادت می شد همانند ایشان از این کیش دست بر نمی داشتند.

جناب آقای نیکو بعد از چندین سال که از پیروان سر سخت بهائیت بوده مستبصر شده و برگشت و کتاب فلسفه نیکو را نوشت و افراد دیگر که ذکر آنها موجب اطاله کلام می شود. بنا بر این نتیجه می گیریم که باب و بها پیغمبر نیستند و مرام آنها هیچ شباهتی به دین و مذهب ندارد. همانطوریکه قبلاً گفتیم دین اسلام دین خاتم است و تا قیام قیامت هست

و پیامبر بزرگوار اسلام هم خاتم النبیین است. و دین اسلام ان شاء الله با ظهور منجی عالم بشریت حضرت حجّة ابن الحسن العسکری علیهما السلام سر تا سر جهان را فرا خواهد گرفت و حق و عدالت به جای ظلم و ستم حکم فرما خواهد شد.

همانطوری که در متن کتاب یاد آور شدیم فرقه بابیت و بهائیت دست ساخته استعمار است.

در اوایل قرن سیزدهم که مصادف با به قدرت رسیدن قاجار بود استعمار روس و انگلیس برای ایجاد تفرقه بین مسلمین دست به کار شدند. آنها که در ایران و دیگر کشورهای منطقه به خصوص هند و افغانستان به دنبال منافع مشترک خود بودند صلاح کار را در این دیدند که توجه دول منطقه به خصوص ایران را به اختلافات دینی و داخلی معطوف دارند و از این طریق مانع پیشرفت و اقتدار و نفوذ روز افزون ایران شوند از سوی دیگر علمای دینی را که در آن زمان قدرت زائد الوصفی پیدا کرده بودند مانع تحقق این مهم می دانستند لذا با به وجود آوردن زمینه های مختلف به برپایی و به اوج رساندن این اختلافات دامن زدند.

متأسفانه در ایجاد اختلاف و درست کردن فرقه تا حدودی موفق هم شدند در ایران فرقه بابیت و بهائیت، در عربستان فرقه وهابیت، در هندوستان و پاکستان فرقه قادیانیّه را وجود آوردند.

من در پایان این بحث سؤالاتی از جامعه بهائیت دارم امیدوارم با مطالعه این کتاب پاسخ مناسب و عقل پسندی به ما بدهند.

از همه ی با بیان و بهائیان سؤال دارم که اصول دین شما چیست؟ هر پیامبری که از جانب خداوند برای ارشاد و هدایت بشر مبعوث می شدند دارای اصولی بودند.

سه اصل از اصول دین در تمام ادیان مشترک بوده همه پیامبران مردم را به آن دعوت می‌کردند و آن سه اصل عبارت‌اند از توحید، نبوت و معاد. پیامبران در مرحله‌ی اول مردم را از شرک و بت پرستی باز می‌داشتند و آنها را به توحید و یکتا پرستی دعوت می‌نمودند و در مرحله بعد مردم را از عذاب قیامت که خداوند برای کافران و هر کسی که از مسیر حق خارج شدند، آماده نموده بر حذر می‌داشتند.

حال در مسلک شما اصول دین چیست؟ خدای شما کیست؟ آیا همان خدایی است که یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر، مردم را به آن دعوت می‌کردند یا جناب باب و بهاء هستند؟

اگر بگویید خدای ما همان خدایی است که تمام پیامبران به آن دعوت می‌کردند و اعتقاد به توحید و یکتا پرستی داریم. دروغ می‌گویید. چرا؟ چون شما اعتقاد به کسانی دارید که ادعای خدایی نمودند. جناب باب و بها همان طوری که در صفحات گذشته بیان داشتیم به مناسبت‌های مختلف ادعای خدایی کردند پس شما مشرک هستید و برای خدا شریک قائل گشتید. همان شرکی که بت پرستان دوران جاهلیت داشتند شما هم دارید تفاوتش فقط در این است که آنها بت‌هایی که با دستشان می‌ساختند برای خود خدا قرار می‌دادند و شما، جناب باب و بهاء که آفریده خداوند یکتا هستند را به عنوان خدا قبول دارید.

در طول تاریخ بشریت هیچ پیامبری قبل از آنکه به مقام نبوت و پیامبری برسد برای خود مقامی قائل نبود و بعد از نبوت هم ادعای خداوندی نکرده‌اند. چطور رهبران شما قبل از آنکه پیامبر شوند ادعای مهدویت نموده و بعد از مدتی پا را فراتر نهاده ادعای نبوت و پیامبری و در مرحله آخر ادعای خدایی نمودند.

آیا روی این مسئله فکر کرده‌اید که چطور ممکن است انسان در مدت چند سال به این مقامات نائل شود؟ چطور ممکن است انسانی که خود مخلوق است و محتاج یک دفعه خدا شود؟

معاد که یکی از مسلمات تمام ادیان الهی است در مسلک شما به چه معنا است؟ اگر رهبران شما اعتقاد به معاد و قیامت می‌داشتند هیچ وقت این دعاوی پوچ را نمی‌کردند.

جناب بهائیان اگر واقعاً جناب میرزا بها پیامبر شما هست چرا دعوت خود را در عکا^(۱) به طور مخفیانه اعلام می‌کرد؟ ایشان در عکا خود را مسلمان سنّی مذهب معرفی می‌کرده و در نماز جماعت آنان حاضر می‌شد و ماه مبارک رمضان را هم روزه می‌گرفت. اگر واقعاً پیامبر است نباید ترس و واهمه داشته باشد. باید به طور آشکارا دعوت خویش را اعلام نماید.

سوالی که در اینجا ذهنم را به خود مشغول نموده این است که جناب بهائیان چه شباهت و تفاوتی بین شما و فرقه قادیانی وجود دارد؟ برای این که مسلک قادیانی را بشناسید چند جمله‌ای از این فرقه و بتیان‌گذار آن سخن می‌گویم.

غلام احمد قادیانی در سال ۱۸۳۲ میلادی در قریه قادیان که از بلاد پنجاب هند هست متولد شده و پدرش از ملاکین بود که در شورشهای هند در سال ۱۸۵۷ میلادی بر علیه انگلیسی‌ها اعانه می‌داد.

غلام احمد شخصی بود قوی بنیه و با سه زبان اردو، فارسی، عربی آشنا بود و سخن می‌گفت با آنکه خودش سنّی بود قرآن را در نزد بعضی از فقها و مفسرین شیعه فراگرفت و به اقوال و عقاید فریقین آشنا

۱. عکا یکی از شهرهای اسرائیل است.

گردید. (۱)

غلام احمد در ۴۰ سالگی دعوت خود را شروع نمود و بر خلاف میرزا و سید باب تمام دعوت او بر قرآن و سنت و احادیث نبوی بود و می گفت: در قرآن آیاتی است که مشعر است بر وجوب ظهور مسیح در اسلام. یعنی همان طور که مسیحی پس از موسی آمد و حقایق تورات را بیان نمود مسیحی در اسلام خواهد آمد که حقایق قرآن را کشف و بیان می کند.

غلام احمد قادیانی بعد از باب و میرزا بهاء مدّعی مهدویت شده است و پیروانش هم چندین برابر باب و بهاء است.

واقعاً جای تعجب است که مدّعیان یک مقام مانند احمد قادیانی و میرزا هر دو معاصر و خلیفه و جانشین آنها نیز مانند خلیفه المهدی و میرزا عباس و شوقی افندی با یکدیگر معاصر، این می گوید من مهدی آخرالزمانم و آن هم می گوید من مهدی موعودم و خودشان از یکدیگر راضی و کاری به یکدیگر ندارند و شاید هم در کنار هم بنشینند به حماقت تبعه و گوسفندان خود بخندند.

چطور ممکن است یک امام در دو نفر تجلّی کند و هر کدام ادّعا کنند که من همان امام هستم و جالب تر هم این جاست که هیچ کدام از این مدّعیان دیگری را تکفیر یا دروغگو نمی داند.

ملحقات

- ۱- اصول دوازده‌گانه و نقد آنها
- ۲- نامه شخص متبری از بهائیت به عنوان
(تقدیم به شما)
- ۳- نظر مراجع
- ۴- منابع و کتاب‌شناسی

اصول دوازده گانه

از جمله مطالب و هنر نمائیهای میرزا حسینعلی که پسر بزرگش عباس افندی آن را شرح کرده و به نام پدر در آمریکای شمالی در سال ۱۹۱۲ میلادی گفته است در جزوه‌ای به نام «رساله دیانت بهائی» در سال ۱۳۲۶ شمسی چاپ شده «تعالیم دوازده گانه» است که آن را با آب و تاب بیان می‌کنند.

این اصول دوازده گانه یک جمله تازه‌ای ندارد و به اندازه‌ای سخنان بی نظم و ست است که ارزش نقل و پاسخ ندارد لکن چون بهائیه‌ها روی آن مانور می‌دهند و در ذهنها افتاده به طور مختصر در این قسمت کتاب اشاره می‌کنم.

۱- وحدت عالم انسانی:

(یعنی، جمیع بشر کل مشمول الطاف جلیل اکبرند، بندگان یک خداوندند و پرورده‌ی حضرت ربوبیت رحمت شامل کل است و تاج انسانی زینت هر سری از بندگان الهی لهذا باید جمیع طوایف و ملل خود را برادر یکدیگر دانند و شاخ و برگ و شکوفه و ثمر شجر واحد شمرند زیرا جمیع سلاله‌ی حضرت آدمند و لالی یک صوف)

نقد:

بله، چنین است لکن چرا آقای بهاء به برادرش - یحیی صبح ازل را

گوساله نامید با آنکه فرزند یک پدرند. حیوان و درنده می نامد، و پیروانش را اغنام الله خطاب می کند؟ چرا جناب بها و عبدالبها، شوقی افندی و دیگران آنچه را که می گویند عمل نمی کنند؟ آنها که به اصطلاح رهبر هستند و داعیه‌ی پیامبری دارند چرا به گفته هایشان عمل نمی کنند؟ چرا اینگونه حرفهای زشت و رکیک را بر زبان جاری می کنند؟ و دهها چرای دیگر...

۲- تخری حقیقت:

«باید انسان تخری حقیقت کند و از تقالید دست بکشد زیرا ملل عالم هر یک تقالیدی دارند و تقالید مختلف است و اختلاف تقالید سبب جنگ و جدال شده است و تا این تقالید باقی است وحدت عالم انسانی مختل است پس باید تخری حقیقت نمود تا به نور حقیقت این ظلمات زایل شود.

نقد:

تخری حقیقت یعنی چه؟ دست از تقالید بکشند چه کنند؟ آیا بهائیان مقلد او نیستند او که همه مردم را کور و کر و جاهل می خواند چگونه امر به جستجوی حقیقت می کند؟ او که اختیار بشر را به نام - بیت العدل - هر روز به دست عده‌ای بی اعتقاد به همه چیز داده چه تخری حقیقت و چه ترک تقلیدی؟

۳- اساس جمیع ادیان الهی یکی است:

یعنی جمیع ادیان الهیه اساسش حقیقت است اگر حقیقت نباشد باطل است و چون اساس حقیقت است لهذا بنیان ادیان الهی یکی است نهایت

این است که تقالیدی به میان آمده آداب و رسوم و زوائیدی پیدا نشده این تقالید از انبیا نیست. این حادث است بدعت است چون تقالید را دور بیندازیم و حقیقت اساس ادیان را تحری کنیم یقین است که متحد شویم.

نقد:

اساس دین حقیقت است یعنی چه؟ هرگاه آداب و رسوم انسان از انبیا نیست پس آنها چه داشته اند؟ جناب بهاء تقالیدی را که باید دور بی اندازیم کدام است؟ اگر این آداب و رسوم زوائد و بدعت است شما چه چیز تازه ای که بیرون از این آداب و رسوم است آورده اید که مردمان را به آن دعوت می کنید نشان دهید. شما چه چیز تازه ای دارید که مایه افتخار باشد؟

۴- دین باید سبب الفت باشد:

دین باید سبب محبت و الفت باشد. اگر دین سبب عداوت شود نتیجه ای ندارد بی دینی بهتر است زیرا عداوت و بغضاء بین بشر است و هر چه سبب عداوت است مبعوض خداوند است و آن چه الفت و محبت است مقبول و ممدوح. اگر دین سبب قتال و درندگی شود آن دین نیست بی دینی بهتر از آن است. زیرا دین به منزله ی علاج است اگر علاج سبب مرض شود البته بی علاجی بهتر است لهذا اگر دین سبب حرب و قتال شود البته بی دینی بهتر است.

نقد:

آیا دین میرزا بهاء که نقشه کشتن شاه را می کشد و آن همه را به کشتن داد و آن کشاکش و قتال باینها و ... همه بر پایه الفت و محبت است؟
آیا فحاشیهائی که خود میرزا و پسرش عبدالبهاء به میرزا یحیی

برادرش و دگران به کار برده‌اند روح و ریحان است و در شمار جدال و قتال است؟ همانطوری که ما در صفحات گذشته این کتاب گفتیم دستوره‌های آتشین برای کشتن و ربودن اموال دگران دارند.

۵- دین باید مطابق با علم و عقل باشد:

دین باید مطابق با عقل باشد، با علم باشد، علم تصدیق دین نماید و دین تصدیق علم، هر دو به یکدیگر ارتباط تامه یابند. این اصل حقیقت است و اما اگر مسئله‌ای از مسائل دینی مخالف عقل باشد، مخالف علم باشد آن وهم محض است.

نقد:

آیا سخن و عملی که نه از روی عقل و نه از روی علم است جزء صادرات قولی و فعلی دیوانگان می‌تواند باشد؟
آیا می‌شود دین از علم و عقل جدا باشد تا بعد با یکدیگر منطبق شوند؟

جدای دین و علم از گلوی مخالفین کلیسا در آمده. جناب میرزابهاء خواسته شیرین زبانی کرده باشد اگر نه هیچ با شعوری دین و علم و عقل را نمی‌تواند جدا ببیند و نمی‌شود جدا باشند زیرا این تجزیه خود بر خلاف حکومت عقل و تمام شرایع است.

این سخن جناب بهاء واضح است که از روی بی عقلی و بی علمی گفته شده علاوه بر آن آیا این سخنان که از این آقایان در کتابهایشان به نام دین آمده مطابق با علم و عقل است؟

۶- تساوی رجال و نساء:

رجال و نساء در نزد خداوند یکسانند و جمیع انسانند جمیع سلاله ی

آدمند زیرا ذکور و اُنات تخصیص به انسان ندارد. در عالم نبات ذکور و اُنات موجود، در عالم حیوان ذکور و اُنات موجود و لکن به هیچ وجه امتیازی نیست. پس انسان که اشرف کائنات است آیا جائز است که این اختلاف را داشته باشند یا خیر. جنس زن تابه حال به جهت این بوده که مثل مردان تربیت نمی شدند چون کمالات رجال را اکتساب نمایند البته به درجه ی مساوات رسند و ممکن نیست سعادت عالم انسانی کامل گردد مگر به مساوات کامله ی زنان و مردان.

نقد:

خود این حرفهای جناب باب با عقل و علم به قول خودش مطابق نیست. چون:

۱- زن و مرد را با سایر مخلوق در یک ردیف گذاشتن نشان از بی علمی و کم عقلی است. زیرا:

اولاً: بین نر و ماده هم در عالم گیاهان امتیاز هست چنانکه امروز گیاه شناسان و جانور شناسان ثابت کردند.

ثانیاً: امتیاز نر و ماده واضح تر از این است که برای اثباتش استدلال کنند. همکاری کردن مرد و زن یک مطلب است و امتیاز مطلبی دیگر.

جناب بهاء برای تساوی زن و مرد چه کارهای انجام داده است. چرا از روی علم و عقل و منطق حرف نمی زند. ایشان قطعاً آیات قرآن را نفهمیده است که این حرفهای خلاف عقل و منطق را زده قرآن در پی اثبات این نیست که زنها از مردان از جهات مختلف پست تر

و پایین تر است بلکه بین زن و مرد از حیث طبیعت و ساختمان بدن و مسائل عاطفی فرق است.

۷- ترک تعصبات:

تعصب دینی، تعصب مذهبی، تعصب وطنی، تعصب سیاسی، هادم بنیان انسانی است.

دین یکی است زیرا ادیان الهی حقیقت است حضرت ابراهیم ندای حقیقت کرد. حضرت موسی اعلان حقیقت نمود. حضرت مسیح تأسیس حقیقت فرمود حضرت رسول ترویج حقیقت نمود، جمیع انبیا خادم حقیقت بودند. جمیع مؤسس حقیقت بودند. جمیع مروج حقیقت بودند پس تعصب باطل است زیرا دین تعصبات مخالف حقیقت است.

نقد:

کسی که با این حرارت تعصب را تقسیم و ملامت می کند چرا دگران را به نام دین اغنام الله می خواند؟

چرا خوشحال است و می بالد که از ایران مالیاتی هم برای او می رود و افرادی که اعتراض به رفتن پول از ایران به عکا می کنند را سرزنش می نماید؟ بعد از گفتن جمله - دین یکی است استعمال عبارت (ادیان الهی) غلط است.

اگر حضرت مسیح مؤسس حقیقت است پس حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیهم السلام چیزی را که هنوز تأسیس نشده بود چگونه به آن ندا و اعلام می کردند؟

آیا خودشان حقیقت نداشتند و می گفتند مسیح حقیقت می آورد؟ واقعاً باید به حال خود غمگین باشیم که ناچار می شویم پیرامون این حرفها بگوییم و بنویسم طبق مثل معروف، یک دیوانه سنگی در چاه می اندازد، صد تا عاقل نمی توانند آن را در آورند. قرن دوازدهم دو نفر انسان به نام باب و بهاء ظهور نمودند و چهره دین را کور نمودند و با

ادعای پوچ بی محتوایشان برای مسلمین مشکل ساز شدند و یک عده را هم گمراه نمودند اما خوشبختانه مطالبشان آنقدر بی محتوا و تو خالی و دور از عقل است که هر خواننده با انصاف با همان نگاه اول اگر ریگی در کفش نداشته باشد پی به بی مغزی و بی عقلی باب و بهاء می برد.

۸- صلح عمومی:

حضرت بهاء الله اعلان صلح عمومی بین دول و صلح عمومی بین ملل و صلح عمومی ادیان و صلح عمومی بین اقالیم فرمود.

نقد:

تقسیم صلح جناب میرزا بهاء مانند تقسیم تعصب است. صلح عمومی را به چه وسیله باید یافت؟ چرا نگفته است از چه راهی ملل و دول و ادیان و اقالیم صلح کنند؟ چرا خودش دست به تفرقه زد؟ چرا با ادعای بی جای من ینظهره الله بین او و برادرش یحیی جدائی و تفرقه افتاد؟ چرا جناب بهاء و پیروانش قتل مسلمین را واجب می دانند؟ ...

۹- تعلیم و تربیت عمومی:

جمیع بشر باید تحصیل معارف کنند تا سوء تفاهم از میان برخیزد و از الای سوء تفاهم به نشر معارف است.

نقد:

جناب بهاء آیا مردم تا زمان این پیشنهاد شما بی معرفت بودند؟ مگر اسلام قرنهای قبل از جناب بهاء تشویق به علم و دانش و معرفت ننموده

است «وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^(۱) اول تزکیه و بعد تعلیم جناب بهاء خیال می کند با این دستور معجزه کرده است چرا حرفهای گذشتگان را به اسم خود بیان می کند؟

۱۰- حل مسائل اقتصادی:

(از جمله تعالیم حضرت بهاءالله تعدیل معیشت حیات است. یعنی باید قوانین و نظاماتی گذارد که جمیع بشر به راحت زندگانی کنند یعنی هم چنان که غنی در قصر خویش راحتی دارد و به انواع موائد سفره او مزین است فقیر نیز لانه و آشیانه داشته باشد و گرسنه نماند امر تعدیل معیشت مهم است و تا این مسئله تحقق نیابد سعادت برای عالم بشر ممکن نیست. جمیع بشر در نزد خدا یکسانند حقوقشان واحد و امتیازی برای نفسی نیست)

نقد:

اگر عقل جناب بهاء و پسرش عبدالبهاء می رسید می گفتند چه کار بکنند تا تعدیل معیشت حاصل شود چه راه حلهایی برای رسیدن به این هدف می توان پیدا کرد. و گرنه همه ی فقرا بهتر از ایشان می فهمند که آسایش و راحتی می خواهند از این گذشته این جناب بها که اینقدر دلسوز است چرا در آن چنان قصری و با تشریفات بالا در عکا زندگی می کرد و پیروان او به اصطلاح خودش (اغنام الله) خار می خوردند و بار می بردند و در خانه های محقر می خوابیدند؟

۱۱- لسان عمومی:

از جمله تعالیم بهاءالله وحدت لسان است. یک لسانی ایجاد شود و آن را جمیع آکادمیهای عالم قبول نماید یعنی کنگره بین المللی تشکیل دهند از هر ملتی نمایندگان و وکلاء دانا در آن جمع حاضر شوند صحبت و مشورت نمایند رسماً آن لسان را قبول کنند تا انسان دو لسان داشته باشد یکی لسان عمومی یکی لسان وطنی تا جمیع عالم یک وطن و یک لسان گردد این لسان عمومی از جمله اسباب اتحاد عالم انسانی است.

نقد:

چنانچه توجه می فرمایید: جناب بهاء در این ماده ذکر شده پیشنهاد داده نه تعلیم زیرا راهی نشان نداده. کسی که مدعی است برای عصر اتم و فضا قانون مناسب آورده چرا برای وحدت لسان دستوری نگفته است؟ ایجاد چنین زبانی مستلزم تشکیل الف بای مخصوص است و ترکیبی مخصوص او که مدعی خدایی است اگر می دانست چرا از قلم اعلی نازل نکرده؟

۱۲- محکمه کبری:

عالم محتاج صلح عمومی است. تا صلح عمومی اعلان نشود عالم راحت نیابد لابد دول و ملل باید محکمه کبری تشکیل نمایند تا اختلافات را به آن محکمه ی کبری راجع کنند و آن محکمه فیصل نماید.

نقد:

اگر بشر باید خود محکمه کبری تشکیل دهد و اختلافاتش را به آنجا به اصطلاح خودش راجع کند پس تو که مدعی خدایی هستی چه کاره ای؟ فقط برای ایجاد اختلاف و دامن زدن آتش تفرقه و گرفتن نشان

آمده‌اید؟

اگر واقعاً شما خواهان صلح عمومی هستید چرا دستور به کشتن و غارت اموال مسلمانان را داده‌اید؟ چرا مخالفان خود را سرکوب می‌کردید؟ به جای اینکه در مقابل دلایل قوی آنها بر ردّ شما از خود دفاع کنید، دستور به قتل و غارت می‌دادید؟

همانطور که ملاحظه می‌فرمایید، اینها اصول دوازده گانه بهائیت بود. و از دیدگاه آنها کار بسیار با ارزش و مهمی است که جناب بهاء به دنیا اعلام نموده است ما به طور خلاصه این اصول را ذکر نمودیم و نقد کردیم.

باید هوشیار باشیم که دشمنان اسلام هیچ راهی را بهتر از تفرقه و جدائی انداختن بین مسلمین نیافته‌اند. و با بیان جملات به ظاهر زیبا و فریبنده مخصوصاً نسل جوان را از مسیر اسلام جدا کنند. تنها سدّ محکم و استوار خلل ناپذیر پیروی از تعلیمات قرآن و عترت پیغمبر - صلوات الله علیهم اجمعین است.

این کتاب در شب هفدهم ربیع الاول سال ۱۴۲۷ قمری مطابق با بیست و هفتم فروردین یک هزار و سیصد و هشتاد و پنج، مصادف با میلاد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و امام جعفر صادق علیه السلام به پایان رسیده است ان شاء الله مورد قبول حضرت بقیة الله الاعظم قرار بگیرد.

حوزه علمیه قم - سید معصوم حسینی

۱۳۸۵/۱/۲۷ شمسی - ۱۴۲۷/۳/۱۷ قمری

نظر علماء و مراجع

۱۴۲۷/۸۴

بسم الله الرحمن الرحيم

معرض مبارك مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی مہافتی گلیایانی (ازبغزو)
سلام علیکم

باستحضار می‌رساند اینجانب سید معصوم حسینی در حال تدوین رساله علمی سطح چهار
حوزه علمیه قم با عنوان «نقد و بررسی فرقه باییت و بهائیت» می‌باشم.
از آنجا که این فرقه ضالّه فعالیتشان را دوباره آغاز کردند و در منطقه ما یعنی استان مازندران
عده زیادی بهائی وجود دارند، از آن مرجع عالیقدر تقاضا دارم نظر خویش را به سؤالات ذیل
مرفوعم بفرمایند.

- ۱ - حکم طهارت و نجاست بهائیان چیست؟
- ۲ - معاشرت و رفت و آمد مسلمانان و بهائیان چه حکمی دارد؟
- ۳ - حکم معاملات با بهائیان چیست؟
- ۴ - آیا بهائیان مرتد هستند یا خیر؟
- ۵ - آیا بهائیان مسلمان حساب می‌شوند یا کافر؟
- ۶ - آیا بهائیان نجسی با تشیع دارند؟
- ۷ - آیا بین شیخیت و باییت و بهائیت از لحاظ جهات فوق تفاوتی است یا خیر؟
- ۸ - نظر شما درباره کسانی که به اسم جدید اسلام معرفی شده اند چیست؟

بسم الله الرحمن الرحيم

- ۱۵ - بهائیت نجس است و در اسلام
- ۱۶ - جزئیات بیشتر در این باره در کتاب «معاشرت مسلمانان با بهائیان»
- ۱۷ - آیت در این باره در خود مشروح است و در عقیده قرآنی
- ۱۸ - جزئیات در اسلام
- ۱۹ - اگر قبلاً مسلمانان بوده اند و سرانجام مرتد شده اند و در اسلام
- ۲۰ - کافرند و در اسلام
- ۲۱ - جواب این سؤال در جواب سؤال قبلی معلوم می‌شود.
- ۲۲ - تفاوتی است در این باره در اسلام
- ۲۳ - مخصوصاً در فرقه‌های جدیدی که ترویج می‌شود در اسلام

با تشکر فراوان

الاحقر سید معصوم حسینی

طلبه حوزه علمیه قم

۱۳۸۴/۱۰/۱۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محترم مبارک مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی بهجت (زید کوزه)
سلام علیکم

باستحضار می‌رساند اینجانب سید معصوم حسینی در حال تدوین رساله علمی سطح چهارم حوزه علمیه قم با عنوان «نقد و بررسی فرقه باییت و بهائیت» می‌باشم. از آنجا که این فرقه ضالّه فعالیتشان را دوباره آغاز کردند و در منطقه ما یعنی استان مازندران عده زیادی بهائی وجود دارند، از آن مرجع عالیقدر تقاضا دارم نظر خویش را به سؤالات ذیل مرفوم بفرمایند.

- ۱- حکم طهارت و نجاست بهائیان چیست؟
- ۲- معاشرت و رقت و آمد سنماتان و بهائیان چه حکمی دارد؟
- ۳- حکم معاملات با بهائیان چیست؟
- ۴- آیا بهائیان مرتد هستند یا خیر؟
- ۵- آیا بهائیان مسلمان حساب می‌شوند یا کافر؟
- ۶- آیا بهائیان نسبتی با تشیع دارند؟
- ۷- آیا بین شیخیت و باییت و بهائیت از لحاظ جهات فوق تفاوتی است یا خیر؟
- ۸- نظر شما درباره کسانی که به اسم جدید الاسلام معرفی شده اند چیست؟

با تشکر فراوان

الاحقر سید معصوم حسینی

طلبه حوزه علمیه قم

۱۳۸۴/۱۰/۱۰

مجلس عالی علمی کربلای معلی
 تاریخ ورود: ۱۳/۱۰/۸۲
 تاریخ توزیع: ۵۹.۱
 شماره ثبت: ۵۹.۱

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی علوی کربلایی (زیدینزه)

سلام عنیکم

باستحضار می‌رساند اینجانب سید معصوم حسینی در حال تدوین رساله علمی سطح چهارم حوزه علمیه قم با عنوان «نقد و بررسی فرقه باییت و بهائیت» می‌باشم.

از آنجا که این فرقه ضاله فعالیتشان را دوباره آغاز کردند و در منطقه ما یعنی استان مازندران عده زیادی بهائی وجود دارند، از آن مرجع عالیقدر تقاضا دارم نظر خویش را به سؤالات ذیل مرفوعه بفرمایند.

بسم الله الرحمن الرحيم

سنت

۱- حکم نظارت و نجاست بهائیان چیست؟ نجس هستند

۲- معاشرت و رفت و آمد مسلمانان و بهائیان چه حکمی دارد؟ در مقام غیر ضرورت و شکر آمدن آنها جایز است



۳- حکم معاملات با بهائیان چیست؟ با اجازه حکام شرع اشکال ندارد

سنت

۴- آیا بهائیان مرتد هستند یا خیر؟ کافر هستند

۵- آیا بهائیان مسلمان حساب می‌شوند یا کافر؟ کافر هستند

۶- آیا بهائیان نسبتی با تشیع دارند؟ کفر فرقه استعاره هستند که در تشیع استعاره از تشیع است

۷- آیا بین شیخیت و باییت و بهائیت از لحاظ جهات فوق تفاوتی است یا خیر؟ بله، تشخیر با باییت است

۸- نظر شما درباره کسانی که به اسم جدید الاسلام معرفی شده اند چیست؟ تفاوت دارند



الحمد لله رب العالمین

با تشکر فراوان

الاحقر سید معصوم حسینی

طلبه حوزه علمیه قم

۱۳۸۴/۱۰/۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳۱۴
۴۹۶۳

محضر مبارک مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (رهبر) سلام علیکم

استحضار می‌رساند اینجانب سید معصوم حسینی در حال تدوین رساله علمی سطح چهار حوزه علمیه قم با عنوان «نقد و بررسی فرقه باییت و بهائیت» می‌باشم. از آنجا که این فرقه ضالّه فعالیتشان را دوباره آغاز کردند و در منطقه ما یعنی استان مازندران عده زیادی بهائی وجود دارند، از آن مرجع عالیقدر تقاضا دارم نظر خویش را به سؤالات ذیل مرقوم بفرمایند.

- ۱- حکم طهارت و نجاست بهائیان چیست؟
- ۲- معاشرت و رفت و آمد مسلمانان و بهائیان چه حکمی دارد؟
- ۳- حکم معاملات با بهائیان چیست؟
- ۴- آیا بهائیان مرتد هستند یا خیر؟
- ۵- آیا بهائیان مسلمان حساب می‌شوند یا کافر؟
- ۶- آیا بهائیان نسبتی با تشیع دارند؟
- ۷- آیا بین شبخیت و باییت و بهائیت از لحاظ جهات فوق تفاوتی است یا خیر؟
- ۸- نظر شما درباره کسانی که به اسم جدید الاسلام معرفی شده اند چیست؟

بسم الله الرحمن الرحيم

آیا آخر اقصای فرقه ضالّه از اسلام خارج و حکم کفار را دارند معاشرت و کفر با تشکر فراوان
و معاشرت با آنها جایز نیست مگر در موارد ضرورت و در مقدار ضرورت و آن است الاحقر سید معصوم حسینی
از آنجا که مسلمان بوده و سپس به این فرقه پیوسته اند حکم مرتد را در آنها آنگونی که طلبه حوزه علمیه قم
پیدا کرد آنها را از اخصاب این فرقه بوده و آنها هم به این پیدا و دارد باقی ماند فرقه

محبوب می‌شوند شیخی به کانی گفته می‌شود که تابع شیخ ادواض است باشند
داد و هم نشینانش را را می‌باشد اخوانی بودند و با این میدان سید علی نقی و بهائیت
میرزا حسنعلی بهار گفته می‌شود که آنها را مسلمان نیستند و بعد از اسلام کسی است که
خود را تازه می‌نامند است =

مکارم شیرازی

مشتاق شیرازی

منابع

- قرآن مجید.
- نهج البلاغه.
- ۱- المعجم الوسيط، دکتر ابراهیم انیس و دیگران.
- ۲- اقرب الموارد، سعید الحوزی شرتونی، منشورات مكتبة آية الله مرعشي، قم، ۱۴۰۳ ق.
- ۳- الذريعة الى تصانيف الشيعة، آقا بزرگ تهرانی، چاپ دوم، بیروت، دارالاضواء ۱۳۷۸ هـ ق.
- ۴- النص والاجتهاد، شرف الدین عاملی، تحقیق و تعليق ابو مجتبی، ناشر ابو مجتبی، طبع اول، المطبعة سيد الشهداء، قم.
- ۵- امامت و مهدویت، لطف الله صافی، ناشر، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، تاریخ ۱۳۶۵ ش.
- ۶- المهدي المنتظر في ضوء الاحاديث و الاثار الصحيحة، عبد العظيم بستوی،
- ۷- الصواعق المحرمة، ابن حجر، چاپ مصر،
- ۸- البيان في اخبار صاحب الزمان، گنجی شافعی،
- ۹- الغيبة، شیخ طوسی، تحقیق شیخ عبادالله الطهرانی، شیخ علی احمد ناصح، مؤسسه المعارف الاسلامیه،
- ۱۰- اصول کافی، شیخ کلینی،
- ۱۱- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری،
- ۱۲- الاحتجاج، طبرسی، اسوه، اول ۱۴۱۳ ق، قم، تحقیق، شیخ ابراهیم

بهادری، محمد هادی.

۱۳- اعیان الشیعه، سید محسن امینی عاملی، تحقیق حسن الامین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات ۱۴۰۳ هـ ق.

۱۴- ارشاد العوام، محمد کریم بن ابراهیم کرمانی، چاپخانه سعادت کرمان.

۱۵- اعلام الوری، امین الاسلام فضل بن حسن، المكتبة العلمیة الاسلامیه تهران ۱۳۳۸.

۱۶- المقائیس، ابن فارس، دارالکتب العربیّه، مصر، ۱۳۳۶ ق.

۱۷- التبیان فی اعراب القرآن، ابوالبقاء عکبری.

۱۸- آموزش عقاید، مصباح یزدی، چاپخانه سپهر، نوبت دوم، ۱۳۷۹ ش.

۱۹- انشعاب در بهائیت، اسماعیل، مؤسسه تحقیقاتی راثین.

۲۰- بحار الانوار، علامه مجلسی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۲ هـ

ق.

۲۱- بهائیان، سید محمد باقر نجفی، کتابخانه طهور، ۱۳۵۷، اول، افست، تهران.

۲۲- برهان قاطع، محمد حسین برهان، قرن ۱۱، امیر کبیر تهران، ۱۳۳۶.

۲۳- بررسی عقاید و ادیان، نورانی مصطفی، چاپخانه علمیّه قم ۱۳۸۶ ق.

۲۴- بابی گری و بهائیگری، محمد محمدی اشتهاردی، کتابخانه آشنا، ۱۳۷۹ ش، اول.

۲۵- بهایی چه می گوید، جواد، چاپ دوم، ۱۳۴۱ ش، چاپخانه خراسان، مشهد.

۲۶- بهائیت در ایران، سید سعید زاهد زاهدانی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰ ش.

۲۷- تبصرة العوام فی معرفته مقالات الانام، سید مرتضی حسنی رازی، چاپخانه مجلس تهران ۱۳۱۳.

۲۸- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، دکتر جاسم حسینی، ترجمه، دکتر

محمد تقی آیه اللهی، امیر کبیر تهران، ۱۳۶۷.

۲۹- تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، اشراق خاوری.

۳۰- تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، چاپ هشتم، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ ش، قم.

۳۱- تحقیق در تاریخ و فلسفه بابی گری و بهائیگری، یوسف فضانی، تهران ۱۳۵۱ ش، مؤسسه مطبوعاتی فرّخی.

۳۲- تاریخ جامع بهائیت، بهرام افراسیاب، انتشارات سخن، ۱۳۶۸ ش، اول.

۳۳- جوامع الکلم، رساله دمشقیّه، عبدالستار قدوم، ۱۴۲۱ ق، دمشق، دارالیمامه.

۳۴- خاتمیت از دیدگاه عقل و قرآن، جعفر سبحانی، دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۵۳ ش، ترجمه، رضا استادی.

۳۵- حقیقه البایّة و البهائیّة، محسن عبدالحمید.

۳۶- دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر سید مصطفی میر سلیم، تهران، ۱۳۷۵ ش.

۳۷- دائرة المعارف تشیّع، زیر نظر سید جوادی، بهاءالدینی خرمشاهی، نشر سعید محبّی، ۱۳۷۵ ش، دوم.

۳۸- روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات، سید محمد باقر موسوی خوانساری، قم انتشارات اسماعیلیان ۱۳۹۲ هـ ق.

۳۹- روضات الجنان، حسین بن کربلائی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۴.

۴۰- روزنامه جمهوری اسلامی ایران، ۲۹ / ۷ / ۱۳۷۵.

۴۱- سفینه البحار، شیخ عباس قمی، دارالأسوة، دوم ۱۴۱۶ هـ ق، قم.

۴۲- سنن ترمذی، ابو عیسی الترمذی، دارالفکر، ۱۴۱۴ ق، بیروت، تحقیق صدقی محمد جلیل العطا.

۴۳- سیره پیشوایان، مهدی پیشوائی، مؤسسه امام صادق علیه السلام، نهم

۱۳۷۸ ش، اعتماد، قم.

۴۴- سنن ابی داود، تصحیح و تعلیق، محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

۴۵- سازمان یهودی و صهیونیستی در ایران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.

۴۶- شرح المقاصد، تفتازانی مسعود بن عمر، انتشارات رضی، المطبعة امیر، قم ۱۳۷۰ ش.

۴۷- شیخی گری و بایگیری، مرتضی چهاردهی، چاپ فروغی، ۱۳۴۵ ش.

۴۸- شرح الزيارة الجامعة، شیخ احمد احسائی، به کوشش عبدالرضا ابراهیمی، کرمان.

۴۹- شرح حکمة الاشراف، قطب الدین شیرازی محمود، بیدار، قم.

۵۰- صحیح مسلم، دارالفکر، بیروت، لبنان.

۵۱- ظهور سقوط سلطنت پهلوی، عبدالله شهبازی، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، انتشارات اطلاعات.

۵۲- فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، جعفر سبحانی، چاپ اول، مهر، ۱۳۷۱ قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.

۵۳- فرهنگ فرق اسلامی، محمد جواد مشکور آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد، ۱۳۷۳.

۵۴- فرق الشیعه، نوبختی، نجف المطبعة الحیدریّه، ۱۳۵۵ هـ ق.

۵۵- فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، نشر دانش اسلامی، اسفند ۱۳۶۳ ش، قم.

۵۶- قاموس اللغة، فیروز آبادی.

۵۷- قصص العلماء، میرزا محمد تنکابنی، انتشارات علمیه اسلامیّه، چاپ تابش، ۱۳۶۴ ش، دوم.

۵۸- كشف الغمّه، ابی الحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح الاربلی،

دارالاضواء، دوم ۱۴۰۵ ق.

- ۵۹- كنز العمال، متقی هندی، مؤسسه الرساله، بیروت، پنجم، ۱۴۰۵ ق.
- ۶۰- كشاف، زمخشری، دارالفكر، ۱۳۷۹ هـ ق.
- ۶۱- لغت نامه دهخدا، علی اكبر دهخدا، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه با همکاری انتشارات روزبه، اول، ۱۳۷۲ ش، تهران.
- ۶۲- لسان العرب، ابن منظور، نشر ادب الحوزه، قم، ۱۴۰۵ هـ ق.
- ۶۳- مجمع البیان، طبرسی، الشیخ ابو علی الفضل بن الحسن الطبرسی، دارالمعرفه، دوم، بیروت.
- ۶۴- مفردات راغب اصفهانی، دارالقلم، دارالشامیه، اول، دمشق، بیروت ۱۴۱۶ ق.
- ۶۵- مسند، احمد بن حنبل، بیروت، دارالفكر.
- ۶۶- منتخب الاثر، لطف الله صافی، تهران، مركز نشر كتاب، ۱۳۷۳ هـ ق.
- ۶۷- منهاج السنّة، ابن تیمیّه، احمد بن عبدالحلیم، مكتبة الخياط بیروت، ۱۳۸۲ ق.
- ۶۸- ملل و نحل، شهرستانی، تحقیق، محمد سید گیلانی، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۲ هـ ق.
- ۶۹- مهدی موعود، جلد ۱۳ بحار، مجلسی، ترجمه، علی دوانی، دارالكتب الاسلامیه تهران ۱۳۶۱، چاپ بیستم.
- ۷۰- معجم رجال الحدیث، ابو القاسم خوئی، منشورات مدینه العلم، چهارم ۱۴۰۹ ق بیروت.
- ۷۱- مدّعیان نبوت و امامت و مهدویت.
- ۷۲- مناقت ال ابی طالب، ابن شهر آشوب، محمد بن علی، ناشر طباطبائی، صفی قم.
- ۷۳- منتهی الارب، عبد الرحیم صفی پور، کتابفروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۷۷ ق.
- ۷۴- مفاتیح الاعجاز، محمد بن یحیی لاهیجی، محمودی تهران ۱۳۳۷.

- ۷۵- مطالع الانوار.
- ۷۶- مختار الصحاح، جوهری، زین الدین رازی محمد بن ابی بکر، مطبعة مصطفى البابي الحلبي، مصر، ۱۳۲۹ ق.
- ۷۷- مبادی استدلال، عنایت الله سهراب.
- ۷۸- محاکمه و بررسی باب و بهاء، دکتر م ت، مرکز نشر کتابسرای معارف، ۱۳۳۸ ش دوم.
- ۷۹- وفيات الاعيان، ابن خلکان، تحقیق احسان عباس، منشورات الرضی، الطبعة الثانية، قم، ۱۳۶۴ ش.
- ۸۰- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، مؤسسه ال البيت، داراحیاء التراث، ۱۴۱۴ هـ ق.
- ۸۱- وسیله ی سعادت، م ح ب، مؤسسه مطبوعاتی افلاطون، ۱۳۴۱.
- ۸۲- هدایة الطالبین، محمد تقی بن محمد حسین کاشانی.
- ۸۳- ینایع المودّة، قندوزی سلیمان، بصیرتی، هشتم، قم ۱۳۸۵ هـ ق،
- ۸۴- ماجرای باب و بهاء، مصطفی حسینی طباطبائی، چاپخانه لیلا، ۱۳۷۹
- دوم
- ۸۵- بهائیت دین نیست، ابوتراب همدانی، انتشارات فراهانی، ۱۳۲۵ ش، تهران
- ۸۶- باب کیست و سخن او چیست، نورالدین چهاردهی، انتشارات فتحی، ۱۳۶۳ ش، اول.
- ۸۷- بهائیت به روایت تاریخ، بهرام افراسیابی، نشر پرستش، ۱۳۶۶ ش، اول.
- ۸۸- فلسفه نیکو، ح نیکو، کتابخانه تمدن، ۱۳۱۰ ش، اول.
- ۸۹- شیخیگری، بایبگری، مرتضی چهاردهی، چاپ فروغی، ۱۳۴۵.
- ۹۰- ارمغان استعمار، محمد محمدی اشتهاردی، نسل جوان، ۱۳۷۹ ق، چاپخانه حکمت قم.

- ۹۱- بهائیت گمراه را بشناسید، عبدالکریم ملک، خود مؤلف، ۱۳۴۷ اول.
 ۹۲- کشف الحیل، عبدالحسین ایتی، ۱۳۲۶ ش.
 ۹۳- راه راست، مسیح الله رحمانی، رئیس سابق محفل بهائیان زژک
 بشرویه، که در ردّ بهائیت نوشته.

منابع از کتب بایان و بهائیان:

- ۹۴- بیان، عربی، سید علی محمد شیرازی، بی نا، بی جا، بی تا.
 ۹۵- بیان، فارسی، سید علی محمد شیرازی، بی نا، بی جا، بی تا.
 ۹۶- احسن القصص، سید علی محمد شیرازی، بی نا، بی جا، بی تا.
 ۹۷- دلائل سبعة، سید علی محمد شیرازی، بی نا، بی جا، بی تا.
 ۹۸- اقدس، میرزا حسینعلی بهاء، بی نا، بی جا، بی تا.
 ۹۹- ایقان، میرزا حسینعلی بهاء، طبع بمعرفة (فرج الله زکی) بمصر ۱۹۰
 صفحه‌ای.
 ۱۰۰- اقتدارات، میرزا حسینعلی بهاء، بی نا، بی جا، بی تا.
 ۱۰۱- اشراقات، میرزا حسینعلی بهاء، بی نا، بی جا، بی تا.
 ۱۰۲- الواح، میرزا حسینعلی بهاء، بی نا، بی جا، بی تا.
 ۱۰۳- مبین، میرزا حسینعلی بهاء، بی نا، بی جا، بی تا.
 ۱۰۴- بدیع، میرزا حسینعلی بهاء بی نا، بی جا، بی تا.
 ۱۰۵- مکاتیب عبدالبهاء، عباس افندی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۷
 بدیع. (۱)
 ۱۰۶- مفاوضات، عباس افندی، مطبعة بریل، شهرلیدن هلند، ۱۹۰۸ میلادی.
 ۱۰۷- مقاله شخصی سیّاح، عبدالبهاء مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴
 بدیع.

- ۱۰۸- قرن بدیع، شوقی افندی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع.
- ۱۰۹- نظر اجمالی در دیانت باب و بهاء، احمد یزدانی، چاپ کپی، لنجه ملی نشریات امری ۱۰۷ بدیع.
- ۱۱۰- اسرار الاثار خصوصی، فاضل مازندرانی، چاپ مصر، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع.
- ۱۱۱- ظهور الحق، فاضل مازندرانی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱، بدیع.
- ۱۱۲- الكواكب الذّریة فی مآثرالبهائیه، عبدالحسین آیتی، ۱۳۴۲ ق چاپ مصر،
- ۱۱۳- توفیق منیع مبارک، اشراق خاوری، بی نا، بی جا، بی تا.
- ۱۱۴- نقطه الکاف، میرزا جانی کاشانی، مقدمه ادوارد برون، مطبعة بریل درلیدن، ۱۹۱۰ میلادی.
- ۱۱۵- فواید، میرزا ابوالفضل گلپایگانی، بی نا، بی جا، بی تا.
- ۱۱۶- دروس الدیانة، محمد علی قائینی، بی نا، بی جا، بی تا.
- ۱۱۷- مجله اخبار امری، گنجۀ نشر نفحات، طهران.
- ۱۱۸- مجموعه الواح مبارکه، میرزا حسینعلی بهاء، بی نا، بی جا، بی تا.
- ۱۱۹- امر و خلق، فاضل مازندرانی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۷ بدیع.
- ۱۲۰- گنج شایگان، عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع.
- ۱۲۱- مقامات توحید در آثار بهائی، کمال الدین بخت آور، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع.
- ۱۲۲- مائده آسمانی، عبد الحمید اشراق خاوری، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، چاپ چهارم.
- ۱۲۳- رحیق مختوم، عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع.

۱۲۴- بهاء الله موعود کتابهای آسمانی، علاءالدین قدس جورابچی، مؤسسه
ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ بدیع.

۱۲۵- مبادی استدلال، عنایت الله سهراب، مؤسسه ملی مطبوعات امری،
۱۳۰ بدیع.

۱۲۶- بهاء الله و عصر جدید، ج، ۱، اسلمنت، با تصویب محفل روحانی
بهایان حیفاً ترجمه و طبع گردید. ۱۹۳۲ میلادی.

۱۲۷- و..... (۱)

۱. همه این کتب و بیش از ۳۰۰ جلد کتاب دیگر در دفاعیه از بابت و بهائیت در کتابخانه
تخصصی ستاد پاسخگویی به مسائل مستحدثه، وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی قم،
موجود است

صدای سخن عشق

مجموعه‌ای از حکمت‌ها و حکایت‌های نماز از
زبان آیت الله بهجت دام ظلّه به ضمیمه چهل
سؤال عرفانی پیرامون نماز و پاسخ معظم له

کتاب

پرسشهای شما، پاسخ‌های آیت الله بهجت مدظلّه

مجموعه‌ای از سؤال‌هایی درباره

نماز، عرفان، اخلاق، خانواده، و...

کتاب

(کلام نور (۱) ۱۱۰ حدیث فضائل و ردائیل اخلاقی از حضرت علی صلی الله علیه و آله)
کلام نور (۲) ۱۱۰ حدیث فضائل و ردائیل اخلاقی از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

کتاب

قلب عارف

حضور قلب در نماز از دیدگاه عالمان و عارفان ربانی

تلفن مرکز پخش ۰۹۱۲۲۵۳۹۷۹۴

پخش کتاب و حروفچینی کوثر